

کارگران همه کشورها متحد شوید!

بنیانگذار دکتر تقی ارانی



دُنیا

دنیا، دوره هفتم، سال دوم، شماره ۲، آبان ۱۳۷۹

دور آیین ششمادار:

- | | |
|-------|---|
| ص ۱ | ایران در آخرین سال ریاست جمهوری خاتمی - ارزیابی آسیب
شناسانه از جنبش مردمی در مصاف با ارجاع حاکم |
| ص ۱۴ | به یاد رفیق فاطمه مدرسی - زن براستی زن بود، دلیر بود |
| ص ۲۱ | ایران ده سال پس از سیاست «تعدیل اقتصادی» - بحثی
پیرامون مختصات کلی سیاست اقتصادی مردمی |
| ص ۶۳ | استنادی از جنایات امپریالیسم در آفریقا |
| ص ۵۷ | در آستان اطلسین سحرگاه، به یاد فرزانه و اندیشمند انقلابی
رفیق احسان طبری |
| ص ۶۲ | بحران سرمایه داری، «جهانی شدن» و پاسخ طبقه کارگر |
| ص ۷۷ | خون شاعر ... الکساندر پوشکین دموکرات انقلابی و بزرگترین
شاعر روس |
| ص ۹۴ | داستان - همینجا وا می ایستی تا بقیه را بیارن |
| ص ۱۰۵ | پسرک کنار ساحل |

با اشعاری از ایرج و سایه

ایران در آخرین سال ریاست جمهوری خاتمی - ارزیابی آسیب شناسانه از جنبش مردمی در مصاف با ارتقای حاکم

محمد امیدوار

سومین پلنوم (واسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران، در اردیبهشت ماه ۱۳۷۹، پس از بررسی همه جانبه اوضاع ایران، به این نتیجه مهم رسید که:

«با گذشت نزدیک به سه سال از دوم خرداد ۱۳۷۶، جنبش، در مبارزه بفرنج و پرچاده اش، راه درازی را پشت سر گذاشته است و اکنون باید به صورت همه جانبه تری پیرامون ویژگی های جنبش، توان وضعف های آن، سخنگفت و تلاش کردن تا آن را به مرحله بالاتری ارتقاء داد...» (از استناد پلنوم (واسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران، به نقل از «نامه مردم»، شماره ۵۸۳، ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۷۹).

مسئله حرکت مردمی دوم خرداد ۱۳۷۶، و تأثیرات و تبعات آن در جامعه ما، موضوعی است که در سه سال گذشته از زوایای گوناگون مورد بحث و ارزیابی نیروها و شخصیت های اجتماعی سیاسی گوناگون قرار گرفته است و اینبوهی از مقالات و کتاب ها درباره آن انتشار یافته است، بنابراین هدف از این نوشتۀ تکرار برخی مسائل عام و روشن نیست، بلکه تلاش این است که در این مختصر، از نگاهی منتقدانه و آسیب شناسانه جنبش دوم خرداد ۱۳۷۶ به بررسی کشیده شود و با روشن کردن نقاط قوت و ضعف آن، راه کارهای ارتقاء کیفی جنبش در اوضاع بسیار حساس کنونی مورد بحث قرار گیرد.

تأملی بر برخی زمینه های پیدایش جنبش دوم خرداد ۱۳۷۶

بحث پیرامون آنکه جنبش دوم خرداد محسوب کدام حادثه، و یا تحولات سال های اخیر میهن ماست همچنان در مطبوعات درون و برون از کشور در جریان است، و نظرات مختلفی در این زمینه را می توان از هم تمیز داد. نظریه رایج، خصوصاً در میان طرفداران آقای خاتمی،

این است که، دوم خرداد نتیجه به صحنه آمدن مجدد بخش هایی از نیروهای مذهبی است که پس از مرگ خمینی و به دلیل پاکسازی خشن، ائتلاف خامنه‌ای - رفسنجانی، از سیاست کنار گرفته بودند و سپس با مناسب دیدن اوضاع سیاسی کشور فعالیت خود را از سر گرفتند. این نظریه و نظرات مشابه آن اساس تحولات اخیر را، عوامل روبنایی و ریشه دار در برخوردها و تنش های درون و پیرامون حاکمیت می بیند و بنابراین آینده این روند را نیز در گرو تعیین سرنوشت نهایی چنین برخوردها، رایزنی ها و مانورهای سیاسی ارزیابی می کند. حزب توده ایران، بر اساس دیدگاه ایدئولوژیک خود، ضمن اهمیت دادن به مسائل روبنایی و تأثیر متقابل روبنا بر زیربنا، همچنان معتقد است که، برای درک درست و علمی تحولات سال های اخیر میهن ما و درک بحران عمیقی که رژیم «ولایت فقیه»، در اوایل سال های ۱۳۷۰ گرفتار آن شد، ضروری است تا ضمن اهمیت قایل شدن برای برخوردهای سیاسی درون حاکمیت، به تعییرات ساختاری در حیات اجتماعی - اقتصادی میهن نیز توجه کرد.

حزب ما در ارزیابی تحولات ایران، از همان سال های نخستین دهه ۱۳۷۰، به این نکته مهم توجه داشت که، مجموعه سیاست های اتخاذ شده از سوی ائتلاف خامنه‌ای - رفسنجانی و خصوصاً تعییرات بنیادین در سمت گیری های اقتصادی - اجتماعی به نفع کلان سرمایه داری تجاری و بورژوازی بوروکراتیک نوین، رشد یافته در درون دستگاه عمیقاً فاسد دولت رفسنجانی، ایران را بیش از پیش به سوی یک بحران همه جانبه در حد یک افجعه بزرگ اجتماعی، سوق می دهد. «نامه مردم»، در بررسی اوضاع ایران در سال ۱۳۷۲، با عنوان «ایران بر سر دوراهی تحولات بزرگ»، از جمله نوشته:

«سالی که گذشت یکی از بحرانی ترین و دشوارترین سال های حیات رژیم جمهوری اسلامی پس از مرگ خمینی بود. بحران همه جانبه اجتماعی - اقتصادی، که محصول اعمال سیاست های ناصحیح و ضد ملی رژیم است، حیات جامعه را به کلی فلک کرده است و ایران را در آستانه یک افجعه بزرگ اجتماعی قرار داده است...» («نامه مردم»، شماره ۴۲۴، سه شنبه ۹ فروردین ۱۳۷۳).

حزب ما زمینه عمده بحران رژیم را اعمال سیاست ضد ملی «تعدیل اقتصادی» می دید، که با توافق و تشویق صندوق بین المللی پول و بانک جهانی در میهن ما به مرحله اجرا در آمده بود. واقعیات اقتصادی ایران در آن سالها را می توان در چارچوب بدھی کمر شکن ۳۰ میلیارد دلاری به کشورها و بانک های خارجی، ورود بی رویه کلاهای مصرفی و ضربه شدید به تولیدات داخلی، تورم افسار گسیخته و رشد بیکاری در ابعاد فاجعه بار، تشریح کرد. بدیهی است که اعمال چنین سیاست های مخرب اقتصادی بی تأثیرات عمیقی را بر حیات

اجتماعی کشور بر جای می‌گذارد. این تشدید فشار توان فرسای اقتصادی از طریق صعود نجومی قیمت‌ها، در کنار رشد تورم، در عین حال، معنایی جز کاهش درآمد واقعی مردم و تشدید و گسترش فقر و محرومیت نداشت، و نتیجه اینکه:

«در چین زمینه اجتماعی - اقتصادی است که ما شاهد رشد و اوج گیری اعتراضات مردمی علیه رژیم استبدادی «ولايت فقیه» هستیم. اعتراض وسیع مردم بلوچستان، اعتراضات دانشجویان دانشگاه‌ها و موسسه‌های مختلف آموزشی، اعتراضات مردم به گرانی و قطع سویسیده‌ها، اعتراض کارگران به سقوط درآمدها و بی‌توجهی دولت به نیازهای آنان زمینه‌های اوج گیری جنبشی است که در بطن جامعه ما در حال نیروگرفتن است.» («نامه مردم»، شماره ۴۲۴، سه شنبه ۹ فروردین ۱۳۷۳).

نکته مهم دیگر این که رشد نارضایتی توده‌ها در پایین، اگرچه به شکلی کند، ولی بیش از پیش، بخش‌های وسیع تری از مردم را به شرکت فعال تر در حیات سیاسی کشور و برخوردهای اعتراضی با حکومت مداران وا می‌داشت. از جمله نمونه‌های جالب بروز این روند برخورد اعتراضی توده‌ها برخورد با روند انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۲ بود. در این انتخابات، حتی بر اساس آمار وزارت کشور، بیش از ۱۳ میلیون از واحدین شرایط، یعنی ۴۴٪ از کل رأی دهنگان از شرکت در انتخابات خودداری کردند، و برای نخستین بار، رفسنجانی، «ستون خیمه نظام»، «مدیر سال‌های بحرانی» رژیم با ۴ میلیون رأی اعتراضی آشکار، که به نفع توکلی به صندوق‌ها ریخته شد روبه رو گردید و تنها با کسب ۳۶٪ آراء به مقام ریاست جمهوری انتخاب شد. این پائین ترین درصد رأی، برای انتخاب رئیس جمهوری، در طول تمام سال‌های پس از انقلاب بود.

حزب ما، در آن سال‌ها، همچنین به این روند توجه داشت که، با تعمیق بحران سیاسی، اقتصادی و اجتماعی رژیم، مجموعه حاکمیت در واقع با بحران «مشروعیت» جدی رو به رو شده است، و این رو طبیعی است که بحث بر سر آینده «نظام» و چگونگی حفظ آن به شکل حادتری در بین نیروهای درون حاکمیت مطرح شود و راه کارهای گوناگونی به منظور عبور از بحران پیشنهاد گردد. نکته اساسی تر اینکه، در چین بحث‌ها و برخوردهایی موضوع ساختار حاکمیت سیاسی در ایران، که بر بنای رژیم «ولايت فقیه» استوار است، بیش از پیش به موضوع بحث و درگیری‌های نیروهای درون و پیرامون حاکمیت تبدیل شد.

چهارمین پلتوم کمیته مرکزی حزب ما، که در بهمن ماه ۱۳۷۳ برگزار شد، ضمن تلاش برای تعیین سیمای روشنی از آینده تحولات ایران به این نتیجه رسید که:

«امروز بخشش بزرگی از نیروهای رانده شده از حکومت به نحوی در صفووف مخالفان با رژیم کنونی قرار گرفته اند و مبارزه افشاگرانه آن از طریق نشریاتشان، که در ایران به چاپ می رسد، در مجموع نگرانی های معینی را برای سران رژیم ایجاد کرده است. دستیگری مدیر مسئول روزنامه «سلام»، عباس عبدی به مدت نزدیک به یکسال بدون آنکه حتی جرم او مشخص شود و تهدید موسوی خویینی ها، که در انتها منجر به برخی عقبتیشینی های این روزنامه گردید، نشانگرانی برخوردها می باشد... حزب توده ایران با درک شرایط اجتماعی اقتصادی میهن ما براین اعتقاد است که نیروهای مذهبی می توانند و می باید در آینده کشور تقش داشته باشند. هرگونه تصوری غیر از این برداشت و هرگونه بی توجهی به این واقعیت، می تواند ما را به اتخاذ موضع غیری های نادرست بکشاند... ما در بحث هایی که در چند ماه گذشته طرح کردیم، به روشنی در پاسخ به نظراتی که از جمله در روزنامه «سلام» انکاس یافته بود، اعلام کردیم، که آشتی ملی، و حل معارضات کنونی بدون خویینی به طرزی صلح امیازارزو و خواست تمامی نیروهایی است که عمیقاً به آزادی و سرنوشت میهن علاقمند هستند، ولی هیچ نیروی آزادی خواه و به گمان ما اکثریت مردم، حاضر به پذیرش آشتی ملی در چارچوب حفظ رژیم ملی و ضد مردمی «ولایت فقیه» و دستگاه های سرکوبگر آن نیستند...» (از اسناد چهارمین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران، به نقل از «نامه مردم»، شماره ۴۴۶، سه شنبه ۱۱ بهمن ۱۳۷۳).

موضوع مهمی که در سال های اخیر همواره مدنظر مردم و نیروهای سیاسی کشور ما بوده است این است که چگونه بر مشکلات اساسی جامعه، که مهمترین آن حاکم بودن رژیمی عمیقاً ارتقای و استبدادی بر آن است می توان غلبه کرد و امکان تعولات بنیادین، پایدار و دموکراتیک را فراهم آورد. مسئله اساسی در این زمینه، ایجاد نیرو در بطن جامعه، یعنی ایجاد جنبشی به معنای واقعی خلقی، شامل وسیع ترین قشراهای اجتماعی، با برنامه مشخص سیاسی و مبارزاتی است و این امر همچنان در دستور کار جامعه ما قرار دارد. تجربه انقلاب بهمن ۱۳۵۷، و پیروزی جنبش مردمی بر رژیم شاه، با دستگاه سرکوب ساواک و ارتش آمریکا ساخته آن نشان داد که، برای مقابله با رژیم های تا بن دندان مسلح و ارگان گوناگون سرکوب، از جمله در نمونه جمهوری اسلامی ارگان هایی همچون سپاه، وزارت اطلاعات، بسیج و گروه های شبه نظامی و نظامی مثل «انصار حزب الله». بدون اتحاد عمل، بدون انسجام سازمانی نمی توان موفق شد. جنبش باید از چنان آمادگی بی برخوردار باشد که بتواند حکومت و نهادهای اجرایی آن را فلنج کند، و حاکمیت را به عقب نشینی در مقابل خواست هایش وادار کند. ما در انقلاب بهمن تجربه اعتصاب سرنوشت ساز کارگران قهرمان نفت، اعتصاب عمومی کارمندان و کارگران و راه پیمایی توده های

میلیونی مردم را داشتیم که حکومت را فلجه کرد و سرانجام آن را به تسليم واداشت. چنین جنبشی امروز بدون شرکت وسیع و همه جانبه همه نیروهای متفرق و آزادی خواه، در یک جبهه واحد، با برنامه سیاسی و مبارزاتی مشخص بسیار دشوار و بر اساس تجربیات تلغیت سال های گذشته حتی غیر ممکن است.

بحث بر سر ضرورت ائتلاف نیروهای سیاسی مخالف استبداد و ارجاع، در میهن ما بحث تازه ای نیست، نه تنها حزب توده ایران، بلکه شماری از دیگر نیروهای سیاسی و شخصیت های اجتماعی - سیاسی کشور، اکنون سال هاست بر این ضرورت تأکید کرده اند و ما در دو سال گذشته شاهد رشد نطفه های چنین اتحادی در درون کشور بوده ایم و از آن استقبال هم کرده ایم. نقطه گرهی در زمینه اتخاذ سیاست های ائتلافی از سوی نیروهای مختلف، همواره این مساله است که ائتلاف با چه نیروهایی، با چه برنامه و با چه هدفی؟ تا آنجا که به حزب ما مربوط است، ما در این زمینه، تاکنون، بدفاعات نظرات خود را منتشر کرده ایم و همه تلاش و امکانات خود را برای راهگشایی این معضل به کار بسته ایم. حزب ما پیش از دوم خرداد ۱۳۷۶، ضمن تأکید بر ضرورت حرکت مشترک توده ها بر ضد ارجاع و استبداد از جمله این ارزیابی را کرد که:

«ما آگر امروز بخواهیم بکاریابی واقع بینانه از نیروهای سیاسی که در درون کشور حضور دارند، و در راه آزادی مبارزه می کنند، بدهیم و سیاست ائتلافی خود را برآن اساس تنظیم کنیم، می توانیم عمدتاً از چند نیرو نام ببریم. نیروهای مورد نظر ما طیف نیروهای ملی گرا، از نهضت آزادی، تا حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر و باقی ماندگان ججهه ملی است که همچنان در ایران حضور دارند و پایگاه اجتماعی خود را عمدتاً حفظ کرده اند. نیروی دوم بخش قابل ملاحظه ای از نیروهای مذهبی و طرفدار اقلاب بهمن است که با گذشت زمان، و به دلیل خیانت رهبران جمهوری اسلامی به آرمان های اقلاب، از حاکمیت فاصله گرفته اند و اکنون خود را در مقابله با آن می بینند. این نیروها از پایگاه اجتماعی قابل ملاحظه ای برخوردار هستند و هنوز تعداد قابل ملاحظه ای از هواداران آنان در ارگان های مختلف حضور دارند. رهبرانی مانند آیت الله منتظری، که به نوعی سمبول مخالفت نیروهای مذهبی با رژیم بدل شده است، می تواند در مبارزه آینده نقش مهم و موثری ایفا نماید. در کنار این نیروها، نیروهایی مانند جنبش مسلمانان مبارز، گروه های پراکنده هواداران دکتر شریعتی و غیره نیز، در مجموع از مواضع متفرق و ملی برخوردار هستند، و حزب ما می بایست برای نزدیکی با این نیروها تلاش کند. نیروی سومی که می توان به آن اشاره کرد، نیروهای ملی، از جمله در کردستان، بلوجستان، آذربایجان، ترکمن صحرا و بخش های عرب زیان ایران است. این

نیروها خصوصاً در کردستان، و در مناطقی مانند بلوچستان و آذربایجان از پایگاه مردمی قابل ملاحظه ای برخوردار هستند... و نیروی چپ ایران که برغم حملات سهمناک جمهوری اسلامی ممچنان پایگاه های اجتماعی خود را حفظ کرده است و از نفوذ معنوی مهمی در کشور ما برخوردار است» (از اسناد چهارمین پانویس کمیته مرکزی حزب توده ایران، به تقلیل از «نامه مردم»، شماره ۴۶، سه شنبه ۱ بهمن ۱۳۷۳).

اگرچه جنبش دوم خرداد خود یک جنبش ائتلافی، دربرگیرنده قشرهای گوناگون اجتماعی و نیروهای سیاسی گوناگون بود ولی عدم شکل گیری یک جبهه وسیع با برنامه و خواستهای مشخص مبارزاتی با یک رهبری ائتلافی، و نه محدود به «خودی ها»، یکی از عمدۀ ترین ضعف هایی است که جنبش اصلاح طلب در میهن ما با آن دست به گریبان بوده و هست.

اوضاع ایران در آستانه دوم خرداد ۱۳۷۶

ایران در آستانه انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶، جامعه‌ی گرفتار تضادهای بزرگ و آماده افجاع اجتماعی بر ضد رژیم استبدادی حاکم بود. همان طور که در بالا اشاره شد، معجون دهشتناک ده سال اعمال سیاست خانمان برانداز «تعدیل اقتصادی» در کنار ادامه جو ترور و اختناق و حاکمیت جنایتکارانی همچون فلاحیان و شرکاء بر ارگان های امنیتی کشور، دهها نمونه از ترور دگراندیشان، در داخل و خارج از کشور، و اباشته شدن زندانها از دگراندیشان، آتیان میلیون ها ایرانی را در منگنه فشار قرار داده بود که هرگونه جرقه‌یی می توانست حریق غیر قابل کنترلی را در برابر سران حاکمیت شعله ور ساز. این نظر که: «خاتمی آخرین شانس جمهوری اسلامی» بود، که از سوی چهره‌های سرشناس جبهه دوم خرداد، همچون عباس عبدی و بهزاد نبوی مطرح می شد، ریشه در این ارزیابی داشت که اگر رژیم روزنه‌یی برای ابراز خشم و انجار توده ها و برخی تغییرات ایجاد نمی کرد، معلوم نبود که اوضاع ایران چه روندی را طی می کرد. اگر اساس این نظریه را درست بدانیم، آنوقت روشن می شود که چرا بخش های وسیعی از نیروهای سیاسی درون و بیرون کشور با برخی بدینی ها به روند انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ نظر می انداختند. افزون بر این، نگرانی انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶، در اوضاعی برگزار می شد که طی آن شورای نگهبان ارجاع، ۲۳۴ تن از کل ۲۳۸ نامزد انتخاباتی را رد صلاحیت کرد و اعلام کرد که به هیچ نیروی «غیر خودی» و «غیر روحانی» اجازه شرکت در انتخابات را نخواهد داد. رد شدن

صلاحیت شخصیت‌های ملی - مذهبی، از جمله دکتر پیمان، دکتر سحابی، دکتر بزدی و دیگران، این توهم را که رژیم «ولایت فقیه» آماده است روند «آشتی ملی»، و «وفاق ملی» با دگرگاندیشان را طی کند در هم شکست و نشان داد که برای رژیم «ولایت فقیه» خط‌های قرمز غیرقابل عبور وجود دارد که مهترین آن خدشه دار نشدن اصل حق ویژه روحانیت برای حکومت ابدی بر ایران است. این فرائت از چگونگی اعمال حاکمیت سیاسی و قانون اساسی سالهای است نزد روحانیت حاکم به عنوان اصلی خدشه ناپذیر پذیرفته شده است و همان پاشنه آشیلی است که همچنان سنگینی آن بر جنبش دوم خردان، خصوصاً رهبری سیاسی آن، احساس می‌شود. خزععلی، رئیس انجمن حجتیه، و از چهره‌های پرنفوذ و سرشناس ارجاع حاکم در میهن ما در تئوریزه کردن همین نظر به روشنی اعلام کرد که:

«قانون اساسی می‌گوید قوای ثالثه زیر نظر ولایت فقیه است. شما وقتی ولایت فقیه را قبول نداده باشید ۲۰ میلیون که هیچ ۳۰ میلیون هم رأی بیاورید، تا این رأی، به تأیید مقام ولایت نرسد معتبر نیست.» (روزنامه «خرداد»، ۱۳۷۸/۳/۵).

والبته مردم ما به یاد دارند که خزععلی در دهه اول انقلاب، یعنی زمانی که بحث بر سر بند جیم و دال بسیار گرم بود، در نماز جمعه گفته بود که: سی میلیون نفر به آن دو بند آری گفتند و ما شش نفر در مقابل آنها ایستادیم و نه گفتیم! چنین است پایه‌های نظری چگونگی اعمال حاکمیت سیاسی در ایران. یک نفر در مقابل رأی میلیون‌ها ایرانی. این نوع استنبط از حکومت، چیزی جز استبداد مطلق نیست. اکبر گنجی، نویسنده و روزنامه نگار زندانی شده در توضیح روشن تر همین نظرات خزععلی‌ها، جنتی‌ها و شرکاء می‌نویسد:

«بر اساس نظریه کشف، مشروعیت حکومت ولی فقیه ناشی از حکم خداوند است. رأی مردم نه تنها در مشروعیت حاکم و نهادها و ارگان‌های حکومت تأثیری ندارد بلکه تمامی نهادها و ارگان‌ها و مردم مشروعیت اعمال و رفتار خود را از ولی فقیه اخذ می‌کنند. ولی فقیه مکشوف خبرگان آگر رأی مردم را تأیید کرد آن رأی معتبر است والا رأی مردم اعتبری ندارد...» (از کتاب تاریک خانه اشباح، ص ۲۱۳).

افرون بر نگرانی‌های ذکر شده در بالا، پیرامون برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در شرایط غیر دموکراتیک و تحملی رژیم «ولایت فقیه»، نظری به برنامه انتخاباتی آقای

خاتمی نیز این ضعف جدی را نشان می داد که، او معتقد بود و همچنان معتقد است که می توان آزادی و جامعه مدنی را در شرایط ادامه رژیم «ولایت فقیه» و حاکمیت یک فرد بر فراز قانون و همه نهادهای قانونی تحقق بخشید. نظری که تجربه سه سال گذشته، حداقل، نادرستی آنرا در مقاطع مختلف و حساس، از جمله آخرین حرکت خامنه‌ای در سلب حق مجلس شورای اسلامی برای تغییر لایحه ارتجاعی قانون مطبوعات، به روشنی نشان داده است.

این برداشت ما از معضل حاکمیت «ولایت فقیه»، و تضاد آشتبی ناپذیر آن با حرکت به سمت آزادی و استقرار حکومتی متکی به آرای مردم، پس از سال‌ها بحث و برخوردهای نظری وسیع در درون جامعه، اکنون از سوی شماری از شخصیت‌های ملی و مذهبی، و مهتر از آن، بخش‌های وسیعی از مردم ما، به عنوان نظری درست و قابل اتکاء پذیرفته شده است و این خود دست آورد مهمنی است. آقای دکتر کدیور، روشنفکر مذهبی که پس از محاکمه در دادگاه تفتیش عقاید فقه‌ها به زندان اوین اعزام شد، درباره شکل و شیوه حکومت کنونی در ایران، بدرستی، می‌نویسد:

«امروز در بین متشرعنین و دینداران ما که بسیاری از نهادهای فدرات را هم در دست دارند، قرائت دیگری از حکومت جمهوری اسلامی به مردم ارائه می‌شود که باز تولید همان نظام سلطنتی سابق است که تنها در اسم حکومت جمهوری اسلامی است... درباره حذف صوری نظام سلطنتی هم اگرچه ما این نظام را در صورت حذف کردیم ولی آنچه باقی مانده و ما بشدت درگیر آن هستیم، باز تولید روابط سلطنتی سابق است... تنها تفاوتی که دارد این است که در رأس حکومت می‌باید یک فرد عادل و عالم وابسته به اجتماعی و عالم دین باشد... اما همان مناسبات و هنجارها حاکم باشد، کانه نظام سلطنتی اسلامی! یعنی نظامی که در آن یک حاکم اختیارات مطلق و نامحدود داشته باشد...» (محسن کدیور، روزنامه «خرداد»، ۱۳۷۷/۱۱/۲۶).

بر اساس چنین بغرنجی‌ها و نگرانی‌هایی بود که نه تنها حزب توده ایران، بلکه اکثریت قاطع نیروهای ملی - مذهبی خودی حاضر نشدن برنامه انتخاباتی آقای خاتمی را تأیید کنند، اگرچه می‌دانستند که در وضعيتی که پیش آمده بود، مردم هیچ چاره بی جز رأی دادن به آقای خاتمی و نفی نامزد «ولایت فقیه» ندارند. حزب ماسه روز پس از برگزاری انتخابات، بدرستی، این انتخابات را رفراندومی بر ضد رژیم «ولایت فقیه» ارزیابی کرد و اعلام کرد که، سران رژیم مصمم اند با استفاده از همه امکانات خود جلو راه تحقیق خواسته‌های مردم را سد کنند. این ارزیابی، بعداً حتی در درون نشریات و نیروهای

«خودی» نیز بازتاب گستردہ بی یافت، و از جمله روزنامه سلام در این زمینه نوشت: «اگر این تحلیل را نیز پذیریم که تعداد زیادی از آرای ایشان [خاتمی] از باب مخالفت با جناح رقیب بوده باز هم این پیام و نتیجه را نمی توان نادیده گرفت که آرای این چنینی نیز خود حاکی از یک خواست فرا گیرد، عصه سیاست و فرهنگ و اقتصادی و اجتماعی از ناحیه مردم است...» (روزنامه «سلام»، ۱۹ خرداد ۱۳۷۶).

ایران سه سال پس از جنبش دوم خرداد ۱۳۷۶، کامیابی ها و ناکامی ها.

حرکت به جلو چگونه امکان پذیر است؟

ایران سه سال پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، چهره دگرگون شده بی یافته است. پیروزی توده ها در جریان انتخابات دوم خرداد، نیروی تازه ای در جنبش ضد استبدادی دمید و این اعتقاد را تقویت کرد که، با اراده متحده می توان بزرگ ترین سدها را از سرراه برداشت. جنبش مردمی و حرکت برای انجام اصلاحات در سه سال گذشته، با فراز و نشیب های متعددی رو به رو بوده است. بررسی این فراز و نشیب ها در عین حال برخی ویژگی ها و معضلات جنبش در اوضاع کنونی را روشن تر می کند. یکی از مهمترین برنامه های آقای خاتمی «توسعه سیاسی» به معنای تحقق «حقوق و آزادی های مندرج در قانون اساسی» بود. در این زمینه هر گامی به جلو با تلفات و هزینه بی بسیار سنگین رو به رو بوده است و اگر در پایان سه سال بخواهیم کارنامه بی در این زمینه ارائه دهیم این کارنامه، در پایان سه سال عبارت است از: بسته شدن بیش از ۲۰ نشریه و روزنامه در مدت چند هفت، به فرمان «ولی فقیه»، دستگیری وسیع نویسندها و نگاران دگراندیش، به منظور گسترش جو ارعاب و ایجاد جو «خود سانسوری» و تشديد فشار بر نیروهای اجتماعی مدافعان اصلاحات که مهمترین نمونه آن یورش گسترده ارگان های امنیتی از جمله سپاه و بسیج به جنبش دانشجویی کشور است. افزون بر این در زمینه توسعه سیاسی دولت خاتمی و مجلس مدافع اصلاحات نتوانستند از سد «ولايت مطلقه» برای تعییر قانون مطبوعات بگذرند و با یک «حکم حکومتی» در این عرصه زمین گیر شدند. از هم اکنون نیز می توان پیش بینی کرد که تلاش دولت خاتمی و مجلس اصلاحات برای تعییر قانون انتخابات و سلب اختیارات استصوابی شورای نگهبان نیز به سرنوشت لایحه مطبوعات دچار خواهد شد.

در عرصه های دیگر توسعه سیاسی، از جمله کوتاه کردن دست ارگان های سرکوب و دستگاه بیداد قضایی از حقوق مردم و تأمین امنیت قضایی و سیاسی نیز موفقیت قابل

توجهی حاصل نشده است. بی سرانجام ماندن رسیدگی به پرونده جنایات بر ضد دگراندیشان، فروهرها، پوینده، مختاری و شریف، مضحکه محاکمه عاملان ترور حجاریان، مشاور رئیس جمهوری و نمونه های دیگر همچون رسیدگی به پرونده جنایات حمله به کوی دانشگاه و حمله به اردوی «دفتر تحکیم وحدت» در خرم آباد، جای هیچ گونه خوش بینی بی پیرامون کوتاه شدن دست سرکوب گران از حیات کشور باقی نمی گذارد.

در مقابل این ضعف ها، ادامه تأکید دولت خاتمی بر ضرورت ادامه روند اصلاحات و تسليم نشدن به خواست منحرف کردن اصلاحات در چارچوبی که «ولی فقیه» و شرکاء مطرح می کنند، عامل مثبتی است که به روند اصلاحات کمک می کند. ارتجاع خیلی تمایل دارد که بدست خود خاتمی و یاران او گور اصلاحات و روند اصلاح طلبی در ایران را به نام «حفظ دین» و «ولایت» بکنند و بدست آنان جنبش مردمی را به انحراف بکشانند و ببابراین هر مقاومتی در برابر این روند، باید از سوی نیروهای سیاسی مدافعان اصلاحات تقویت شود.

درسه سال گذشته مهمترین کامیابی جنبش را تغییر فضای سیاسی کشور، و آفریدن جنب و جوش نوینی از حرکت و فعالیت صنفی - سیاسی و ارتقای کیفی حرکت نیروهای اجتماعی، همچون جنبش دانشجویی، زنان و کارگران و زحمتکشان باید ارزیابی کرد. تجربه سه سال گذشته همچنان نشان داده است که نیروهای اجتماعی شرکت کننده در جنبش، همچون جنبش دانشجویی، از پختگی و توان بالایی از رزمندگی انقلابی برخوردارست، و برغم سرکوب خونین ۱۸ تیرماه سال گذشته، و انواع و اقسام اقدامات تضییقی، از جمله دستگیری و زندانی کردن بیش از ۱۴۰۰ کادر فعل جنبش، همچنان به نبرد خود با ارتجاع ادامه می دهد. حرکت های وسیع کارگران، خصوصاً مبارزه وسیع آنان بر ضد لایحه ارتجاعی خارج کردن کارگاه های کوچک از شمول قانون کار، که افزون بر یک مبارزه صنفی، از آنجائیکه در مقابله با مجلس ارتجاعی پنجم قرار گرفته بود، جنه سیاسی نیز به خود گرفت نشان می دهد که آمادگی بالایی در میان نیروهای اجتماعی شرکت کننده در جنبش برای ادامه روند اصلاحات و زمینه سازی برای تغییرات بنیادین موجود است.

در کنار این تحولات رشد چشم گیر در ک درست و دقیق از ماهیت عمیقاً استبدادی و ضد مردمی «ولایت فقیه» به عنوان ابزار اعمال حاکمیت استبداد، امروز بیش از پیش در دستور کار جامعه و نیروهای شرکت کننده در جنبش قرار گرفته است و دقیقاً از همین روزت که هاشمی رفسنجانی، کهنه کارگزار ارتجاع و استبداد، پس از نشست اخیر مجلس خبرگان، در نماز جمعه تهران اعلام کرد که خطری که «نظام» و «ولایت فقیه»، در رأس آن را تهدید می

کند خطری بسیار جدی است که حاکمیت نمی تواند در مقابل آن ساکت بنشیند.

بحشی که در هفته های اخیر، در ابعاد وسیعی در درون و خارج از کشور مطرح بوده است این است که، در مقابل تهاجم وسیع ارتجاع برای متوقف کردن و به عقب راندن روند اصلاحات، چه باید کرد؟ جبهه دوم خرداد از «آرامش فعال» سخن می گوید، ولی به گفته شماری از شخصیت ها و نیروهای شرکت کننده در جنبش، روشن نیست که «آرامش فعال» چگونه قرار است در برابر تهاجم وسیع ارتجاع ایستادگی کند. سوال اساسی تر اینکه، چه راه کارهای جایگزینی در اوضاع حساس کنونی در مقابل جنبش وجود دارد. آیا می باید جنبش را به یک رویارویی همه جانبه با ارتجاع کشاند؟

پاسخ روشن به این سوال بدون درک دقیق و صحیح امکانات و توان جنبش مردمی ممکن نیست. آنچه مسلم است آن است که جنبش مردمی هنوز از آنچنان آمادگی سازمانی و سیاسی برای رویارویی مستقیم با رژیم «ولایت فقیه» برخوردار نیست. تجربه در دنای ۱۸ تیرماه و سرکوب خونین و خشن جنبش دانشجویی تجربه ارزنده ای در این عرصه بود. با درک این دشواری ها و ضعف ها، که نباید در مقابل تهاجمات ارتجاع دست روی دست گذاشت و هیچگونه مقاومتی از خود نشان نداد. باید با برخورد فعال به سمت سازمان دهی جنبش توده ای حرکت کرد. با ایجاد سازمان صنفی مستقل کارگران و زحمتکشان و ایجاد پیوند ارگانیک میان این سازمان ها و جنبش دانشجویی و زنان زمینه های همکاری نزدیک تر و همانگ تر این گردن های اجتماعی را باید فراهم آورد. مسئله دیگر برخورد فعال در درون جنبش دوم خرداد با معضل «ولایت فقیه» به عنوان سد اساسی هرگونه تحولی به جلو است. سخنان اخیر آیت الله منتظری که «ولایت فقیه» تضاد قانون اساسی است و از آن بُوی استبداد می آید. بازتاب نیاز جدی و عینی پاسخگویی به معضلی است که امروز بیش از پیش در برابر جنبش مدافعان اصلاحات قرار گرفته است.

حرکت در این جهت، به هیچ وجه به معنای دفاع از خشونت و تندروی نیست، بلکه مقاومت در برابر خطری جدی است، که امروز با تهاجم ارتجاع، جنبش را تهدید می کند. استفاده از شیوه های مسالمت آمیز مبارزه همچون اعتصاب، تحصن و اعتراض، همچنان که کارگران در مقابل مجلس شورای اسلامی کردند، از جمله شیوه هایی است که با سازماندهی دقیق می توان از آن به عنوان حربه یی موثر استفاده برد. سکوت در مقابل ارتجاع، ارتجاع را جری ترواهد کرد و اگر ارتجاع به این ارزیابی برسد که بدون هیچ هزینه سنگینی می تواند حلقة محاصره به دور جنبش را تنگ تر کند، بی شک سلامت ادامه روند اصلاحات در میهن ما با خطرات جدی و مهلك رویه رو خواهد شد. تجربه سه سال گذشته نشان داده است که

ارتجاع نه خواهان آشتی و پذیرفتن اصلاحات است و نه اصولاً چنین توان و ظرفیتی دارد. خلاصه کردن استراتژی «آرامش فعال» در چارچوب صبر و تحمل کردن حوادث تا انتخاب مجدد آقای خاتمی و واگذار کردن مسایل به بعد از انتخاب مجدد او مشابه همان نظریه است که مدعی بود: باید صبر کرد تا مجلس ششم تشکیل شود و با گذراندن قوانین اصولی دست و پای ارجاع را بسته و راه را برای ادامه روند «قانونی» اصلاحات باز کرد. تجربه مجلس ششم نشان داد که، برای باز کردن راه اصلاحات، با توجه به اینکه همه اهرم های «قانونی» در اختیار ارجاع قرار دارد، به ابزارهایی بیش از «نهادهای» زیرکنترل «قانونی» ولایت فقیه نیازمند است. این ابزار نیز چیزی نیست جز یک جنبش وسیع و سازمان یافته توده ای.

با هم به سوی تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری برای آزادی، صلح، استقلال، عدالت اجتماعی، و طرد رژیم «ولایت فقیه»!

کویر تشه

بیار ابر محبت بر این مدار بیار
دمی بیار سرشکی به شوره زار بیار
کویر، تشنۀ رگبار مهرورزی هاست
بر این کویر تب آلد یک بهار بیار
سکون دلهره انگیز شوره زارم گشت
بیا بیار به این تک درخت خاموشی
سرود سبز رهایی، بر این دیار بیار
بیا دوباره بنای کن بنای رویش را
که مانده سخت گرفتار روزگار بیار
در این کویر برویان بنشه زار بیار
سرک نمی کشد از شهر قصه سایه کس
غمی نشسته به لبهای شام تار بیار
نمی به کام عطش کرده زمین بنشان
بیار ابر محبت بیا بیار بیار



زن، براستی زن بود، دلیر بود

م.ن بندوی

کابل، درست روی کف پاهای باند پیچی شده فرو می آید. خونابه خشکی که زردی می زند، دایره بی روی سفیدی باند نقش کرده است، از زیر این دایره، خون تازه اندک اندک نشست می کند. شکنجه گر برای تازه کردن نفس کابل را به دستیارش می دهد. هر ضربه کابل درست روی عصب مجروح و عربان می کوبد. زن پیچ و تاب می خورد. لب ها بر هم فشرده و کبود است. زیر چشم ها شرابی و ملتلهب است و نمناک. مردمک ها به تاق نیره اتاق تمیخت دوخته است و چشم ها انداشناک و غمزده است.

شکنجه گر کابل را از دستیار می گیرد و با حرارت بیشتری می کوبد. جز ناسراهای شکنجه گر و صدای تب آلد نفس ها، صدایی نیست. دستیار، دست شکنجه گر را می گیرد. کابل از حرکت می ایستد و به پایین دراز می شود.

دستیار می پرسد: «این یارو کیه؟ مقر بیا نیس حاج آقا». شکنجه گر، خسته و تحیر شده، به دستیارش جواب می دهد: «یه نفرین شده جون سخت. یه موجود عجیب و غریب. حیف که توده ای یه!»

زن سی و پنج ساله است. تنی استخوانی و بی رمق دارد. روی پتوی خاکستری کنار دیوار راهرو بند سه هزار رها شده است. خون تازه، نشست کرده است، خونابه خشک را خیسانده است، و باریکه هایش بر پاشنه ها چره می کند. پوتین های زن نگهبان پیچیده در چادر سیاه، که راهرو را می رود و می آید، به روی تن دراز به دراز افتاده زن که می رستد متوقف می شوند، و ضربات محکمی بر

کاشی های راهرو، کنار گوش زن، می کوبند. چشم های زن اندکی از هم گشوده می شوند. تا اندکی پلک ها بر هم بیاسایند پوتین ها باز دیگر کنار گوش زن ضربات پر صدایی بر کف راهرو می کوبند و دور می شوند.

دستیار شکنجه گر می گوید: « حاج آقا چرا ؟ قد خودتو نو عذاب و شکنجه می دین؟ » شکنجه گر بی آنکه به دستیار نگاهی کند، اندام نحیف زن را که از دفعه قبل نحیف تر شده است، لب های کبود مچاله و به هم فشرده او را که از بس سخت به هم چفت شده اند عضله های فک ها از زیر بوسٹ بی خون برآمده و بیرون زده اند، چره های خون تازه که بر خون خشک شده بر خونایه زرد جاری است و بانده را مثل کفی کفش بر کف پاهای او چسبانده اند تماشا می کند. سررا تکان تکان می دهد، می گوید: « موجود عجیب و غریبیه. کت و کول ما از کار انداخته و لب تر نمی کنه. اما حیف که توده ای یه ! دستیار شکنجه گر می گوید: « خُب پس چرا ؟ همه خودتونو عذاب و شکنجه می کنین حاج آقا؟ » شکنجه گر می گوید: « یه جوری به سرنوشتیش کنجکاو شده ام. می خوام بیسم تا کجا می آدم، تا کجا تحمل می کنه، می خوام ببینم این دستان سریال به کجا می کشه! » می خوام ببینم این دم و دستگاه اناق تمیشیت کارساز هس یا نه. آگه کارساز نباشه فاتحه مملکت رو باید خوند ». دستیار می گوید: « بذارین بره گم بشه حاج آقا! چیز مهمی که نداره بگه. سرهاشون تو چنگمون. برفسش انفرادی تا اونجا بپوسه. شتر دیدی ندیدی. خودتو هم شکنجه نکن حاج آقا! » شکنجه گر نگاهی کنجکاو و پرسوه ظن به دستیارش می اندازد، و جوابی نمی دهد.

صیغ، آفتتاب نزده، پوتین ها کنار گوش های زن بر کف راهرو می کوبد. زن بزور نیم خیز می



زن شالیکار - اوین - گلدوزی یادمانده از رفیق قهرمان سیمین

شود. نگاه تند خود را، که اثری از خواب در آن نیست، به چشم های زن نگهبان می دوزد. نگهبان دست پاچه می شود. انتظار واکنش دیگری دارد، و نه این نگاه نافذ، سرکش و سرزنش گر را. نگهبان، با همان دستپاچگی، تند تند می گوید: «چشم بندت، لعنتی، چشم بندت را بزن.» و به سرعت نخ های چشم بند را پشت سر زن گرمه می زند. «آماده می شی واسه بهداری!» زن نیم خیز می ماند، با پوزخندی بر لب.

زن، در راه رویی دیگر، در انتظار بردۀ شدن به بهداری، چشم بند به چشم به دیوار تکیه داده است. دستش را می گیرند و به اتفاقی می برندش و کاغذی جلوش می اندازند. بازجو می گوید: «بنویس!» پس از ساعتی بر می گردد. کاغذ را بر می دارد و نگاه می کند. پاره اش می کند و کاغذ دیگری جلوش می اندازد. می گوید: «بنویس!» پس از ساعتی بار دیگر بر می گردد. کاغذ را بر می دارد، می خواند، فحش می دهد، کاغذ را پاره می کند. کاغذ دیگری جلوش می اندازد. می گوید: «بنویس!».... شکنجه گر در اتاق شکنجه متظر است. شادی زود رس پایان کاری را در دل دارد، ختم داستان دنباله دار زن، که حس نکجاکاوی بی امانتش بر انگیخته می دارد. یک دست زن را از بالای شانه به پشت می برد. دست دیگر را دستیار از پهلو به پشت کمر زن می برد، دو مج دست را به علت لاغر بودن زن، براحتی به هم می رسانند و دستبند می زند. بعد با کمک دو نگهبان به زنجیری به سقف آویزانش می کنند. مدت زمانی که باید بگذرد تا ریشه مهیب انسان آغاز شود، سپری می شود... هلال های خورشید کسوف زده مردمک هایش در پس پلک های متورم و قرمیش پنهان می شود...

زن، به زنجیر و دستبند آویخته، در فراز است. او را پایین می آورند. زن مچاله شده است و در خود می تابد. دستیار می پرسد: «اسمش چیه این زن؟» شکنجه گر، ناراضی و در خود فرو رفت، سری تکان می دهد، و بی رغبت می گوید: «فاطمه، فاطمه. بهش سیمین می گن. فردین.» دستیار می گوید: «رهاش کن حاج آقا! برفیش بند عمومی. بگذار بره حبس بکشه. ئی قدر خودتو عذاب نده، شکنجه نکن!» شکنجه گر به دستیارش خیره و ظنین نگاه می کند. می گوید: «تا آخر داستان می رم. می خوام بیسم چی می شه!»

شکنجه گر که به پایان داستان دنباله دار زن، سخت علاقه مند شده است، با کوچک ترین اشاره بازجوها، زن را چندین بار به تخت شلاق بسته است و اینک خسته و نکجاکاوی، توی اتاق قدم می زند و به فکر رفته است. ناگهان از اتاق بیرون می رود و همراه مردی زندانی بر می گردد. با چشم و ابرو به دستیار اشاره می کند. دستیار تند و با عجله همه گونه حرفي می زند. از مذهب و دین گرفته تا سیاست و اخلاق. از عرفان و عرفا گرفته تا سیاست های خارجی و تکنولوژی. سر آخر می گوید: «خدوت را سبک کن! حرف بزن، یا بنویس! برای آرامش روحت، برای راحت جسمت. تو که چیز مهمی نداری، پس چرا با جوونیت بازی می کنی؟» زن ساکت است، پنداری با دست و پاهاست بسته بر تخت شلاق و چشم بند بر چشم، در خواب است، با در اندیشه بی دور و دراز. زن ساکت است. دستیار به مرد زندانی با چشم و ابرو اشاره می کند. زندانی می گوید: «مرا می شناسی؟» زن می شناسد، اما سخن نمی

گوید. از مسئولان تشکیلات است. مرد می‌گوید: « مقاومت نکن! بی فایده است. همه چیز رو شده است. همه ما خیانت کاریم. من وظیفه خود می‌دانم به تو بگویم که ما راه اشتباه رفتیم....» اسیاب چهره مرد به طرز غربی آویزان است، و کلمات از دور و بر لب های بی حالش، با کله و دست و پا شکسته سقوط می‌کنند. صدای ناله زن می‌آید. چیزی شبیه ناله و هق هق، چیزی شبیه غرش. شکنجه گر با هیجان و امید به دستیار نگاه می‌کند. زن با صدایی خشن دار، شمرده می‌گوید: « ما هر دو به وظیفه مون عمل می‌کنیم. وظیفه تو خیانته، وظیفه من هم راز داری و وفاداریه. احتیاجی نیس که بگی چه باید بکنم. خودم به وظایف از هر کس دیگه آشنام....»

زن را از اتفاق بازجویی به اتفاق شکنجه می‌آورند. تکیه‌ده ترشده است. پشتیش اندکی خمیده است. چند تار موی سفید از زیر چادر سیاهی که بر سرش انداخته اند، بیرون زده است. در هر قدمی که بر زمین می‌گذارد، درد، همچون برقی سوزنده سرتاپایش را در می‌نوردد. شکنجه گر دستور می‌دهد تعدادی پتو بیاورند. زن را می‌خوابانند، و پتوها را روی او می‌اندازند و روی پتوها می‌نشینند. صدای شکستن چیزی می‌آید. شکنجه گر می‌گوید: « هر وقت خواستی راز داری و وفاداری ات را کنار بگذاری دستت را از زیر پتو بیرون بیار و انگشت را بلند کن، » دقایقی می‌گذرد، و شاید ساعتی. کند و درد آور. دست زن با تقلاز از زیر پتو بیرون می‌آید. انگشت اشاره اش رو به بالاست، به سقف، یا به آسمان. تیسمی بر لبان شکنجه گر می‌درخشد. به پایان داستان، احساس می‌کرد، نزدیک می‌شود. می‌گوید او را برخیزانند. اما زن خود بر می‌خیزد. شکنجه گر نرم و مهربان نزدیک تر می‌آید، و ثانیه ها و دم ها را با لذت می‌چشد. می‌گوید: « آماده ام، آماده شیبدن. اصلاً بتویی بیهتر است. خُب، حالاً چی می‌خواهی بگویی؟ » زن، که نفس بربیده اش به جا می‌آید، می‌گوید: « می‌خواستم بگم، که داشتم خفه می‌شدم! »

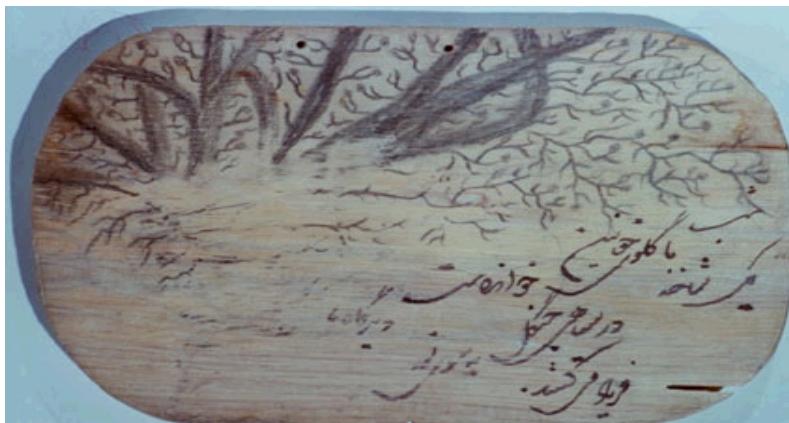
دستیار نگاه پر معنایی به استادش می‌اندازد. پاسدارها زن را به سلواش بر می‌گردانند. شکنجه گر به دستیارش در گوشی می‌گوید که، او را به سلوول دختر کش ببرند، و نزد او بگذارندش. روزها، هفته ها و ماهها او را در سلوول دخترک چند ماهه اش نگه می‌دارند. زن هم در اتفاق شکنجه باید دردش را قورت دهد و هم در سلوول. لبخندیهایی که به نازلی کوچک می‌زند، آمیزه غربی است از درد و شademانی. نکه چوبی را در یکی از معدود نوبت های هوایخوری در گوشه حیاط زندان پیدا می‌کند. با خود به سلوول می‌آورد. با تک بی استخوان از ته مانده غذا، روی آن کنده کاری می‌کند. ساعتها و ساعتها روی آن را می‌کند تا با تصویری که خواهد شد، دخترکش را سرگرم کند. شاخه های درختی، با گرته بی از شاخک ها و برگ ها. وزیر آنها، با خط جسور و هماهنگ می‌کند:

شب

با گلوی خونین
خوانده است

دیرگاه

یک شاخه



نقاشی همراه با دست خط رفیق قهرمان سیمین

در سیاهی جنگل

به سوی نور

فریاد می کشد.

و به دخترکش نشان می دهد، و داستان آن شاخه بالده بی که از تیره گی به سوی روشنایی خود را می کشاند، می گوید. دخترک اشاره می کند به شاخه بی از موی سپید او که از زیر چارقد سیاه بیرون زده است و در پرتو روشنایی بی جان دریچه سلول می تابد. زن، مادر، دخترک را در آغوش شکجه دیده اش می فشد، و می گوید: « برای تو نازلی همه اینها را تحمل می کنم. برای تو، تا در سرزمینی و جهانی بی شکجه زندگی کنی. اول عذاب من بودی، اما حالا، گرمی بخش سلول منی، آینده امید منی ». »

دستیار شکجه گر به استادش می گوید: « اون زن توده ای بد جوری داغون شده. بیشتر اوقات توی اغماست، تب و هذیان. یه چیزهایی می گه شیشه گوریل، گالیل، گولول... ». شکجه گر می گوید: « شاید گالیله را می گوید ». دستیار می گوید: « خُب، خوبه دیگه حاج آقا ! اولین باره که یه اسم از ذهنش بیرون می زنه. حتما از این توده ای های ارمنیه. لعنت الله، چه اسمای عجیبی. می گم حاج آقا بچه ها رو برفسیم بیارنش اینجا، با کمک برادران ساواکی شاید ئی دفعه بتونیم ته و توی کار این زن در بیاریم... ». استاد حرف شاگرد را قطع می کند، و بالخند تمسخری که در آن رضایتی هم هست، می گوید: « مع الاسف در رفتنه رُ... داستان این گالیله طولانیه، اما بد نیس چیز کی از آن بدانی ». استاد شمه بی در باره گالیله می گوید، و بعد اضافه می کند: « اما انصاف آن دادگاه روحانی که گالیله رو محکوم کرد حق داشت. مگه ما ننسی گیم همه چیزمن از اسلامه و برای اسلامه؟ و اعلا ترین نوع



دست دوزی رفیق سیمین که با نخ حوله و لباس در زندان
اوین درست شده است

اسلام هم همین اسلام ماست؟ که
مرکرکش ایرانیه و در مرکر ایران
هم امامه؟ خُب، اظهرمن الشمسه
که به نظر ما ایران اسلامی مرکز
جهان و کائناته، از نظر معنوی. و
همه جهان و کائنات دور اون می
چرخن، و نه اون دور دیگرون.
اون بندۀ خداهای دادگاه
روحانیت هم همین رو می گفتن،
منتها مراتب از نظر مسیحیت.
حالا این گالیله عليه ما، عليه، اون
زمان که اغnam الله، عوام الناس،
دبیال نان و آب و گاو و
گوسفندشان بودند او مدد این تخم
لق رو تو دهنها شکوند که، زمین
ثبت نیس و مرکز جهان هم
نیس. با ئی حرف ایمان عوام
الناس رو سست کرد و موجب
تضعیف روحانیت شد. خُب،
اگه اون زمان ما بودیم از این آدم
گالیله بی درست می کردیم که تا
هفت پشت مردم بلاد روم هوس
گالیله شدن به مخیله شون هم راه
نند. منتهای مراتب اون بندۀ

خداهای دادگاه روحانیت رُم مثل ما وارد به کار نبودند. قلت یه چنین اموری دستشون نبود. هیچی،
گالیله هه رو وادر به توبه کردن و بعد هم به امان خدا رهاش کردن. اون هم رفت این ور و اون ور و
با پا و دست و زبون هی دایره کشید و گفت که، اما می چرخه! ما اگه بودیم، بعد از اینکه تواب می
شد، از قید حیات خلاصش می کردیم تا دیگه روی زمین فساد نکنه. » دستیار، مات و مهوت به حاج
آقا استادش زل می زند و بعد آمی از ته دلش می کشد و می گوید: « پس این گالیلو حاج آقا فی الواقع
مفسد فی الارض بوده...»

روزی که زن را به بند عمومی برند، پس از التیام پوسته زخم ها، دستیار به استاد می گوید: «

زودتر رهاش می کردین حاج آقا! این همه خودتونو عذاب و شکنجه نمی کردین...» شکنجه گر می گوید: «من قهرمان این داستان دنباله رو پی می گیرم. چی فکر می کنی پسر؟ بند عمومی ادامه داستانه! بهت می گویم تا نکته بی رو یادت داده باشم! بند عمومی ادامه داستانه!»

زن در بند عمومی است. در پرتو نور کم سوی چراغ سقف، نخ های رنگی را بر پارچه گلدوزی کوک می زند. دو تپه سر سبز، شالیزاری که هنوز سوزن نخورده است، زن های شالیکار که روی شالیزار سوزن نخورده خم شده اند و نشا می کنند، مردمی شالیکار آن سو تر، با باری بر دوش. زنی شالیکار در پیش منظره گلدوزی که نشسته است و کودک مو طلایی اش را شیر می دهد. نخ های رنگی که از جوراب ها و لته های کهنه ببرون کشیده شده اند با سر انگشتان مطمئن زن، هماهنگ و موزون، سوزن کاری می شوند. صدای زن آرام می آید، آرام و دنباله دار، مثل آب جاری در نهری که از چشمہ می آید. تک سرفه های خشک و پهلو درد، لرزش خفیفی در انگشت های او می اندارد، و دردی سرایای اندامش را در خود می فشارد، او با همه اینها دمخور شده است و کار آمده است. به هم زنجیرش می گوید: «... آره، می گفتم عزیزم که، گالیله گفت که، خُب، آقایان! هر چه شما می گویید! زمین ثابت است. و آنها هم دست از سر او برداشتند. و او باز هم ثابت می کرد که زمین ثابت نیست و دور خورشید می چرخد. پدیده بی که در حال حاضر از بدیهی ترین چیزهای است. اما این آقایان، از دادگاه های انکیزیسیون هم بدترند.» زن، انگار که داستان می گوید، آرام و به آهنگی مهربان، و بی هراس از اینکه حرف هایش به گوش زندان بان ها برسد، می گوید: «اول ازت می خواهند بگویی که، آقایان، واقعیت دیگر واقعیت نیست. بعد یک قدم دیگر جلو می آیند و می گویند که، حالا خودت را نفی کن، اندیشه ات را نفی کن، هستی ات را نفی کن، و همین طور قدم به قدم می آیند جلو و تو باید قدم به قدم بروی عقب، تا آنجا که دیگر چیزی از انسان و از تو باقی نماند. می خواهند که، اول تک تک مان را از خودمان خالی کنند، و بعد حذف کنند، تا پایان، تا جایی که انسان بودن و چیزی به نام شرافت انسانی هم نداشته باشیم. پس باید در همان قدم اول محکم ایستاد....»

زمستان سپری می شود، و درخت های حیاط زندان جوانه می زندند. شکنجه گر و دستیارش در اتاق شکنجه بیهوده در تلاش بیان دادن به داستان زن اند. زن قهرمانی نیست که نویسنده اش بدلوخواه سرنوشت او را رقم زند. زن خود داستان خود را رقم می زند. او را به اتاق شکنجه می برند، و این بار از او می خواهند تا به لحاظ اداری لااقل، چیزی بتویسد تا بتوانند وضع او را از ابهام و بلا تکلیفی در آورند. پیشنهادشان ظاهرا رنگی خیرخواهانه دارد، اما زن از آن بُوی شگرده زیرکانه می شنود که به قصد تهی کردن زن از معنای خودش بیش کشیده شده است. باز سکوت طولانی خود را ادامه می دهد. از برون ساكت، اما از درون پر خروش و در تب و تاب، دریاور...

نوروز با بهار می آید. زن با سلیقه بی ظرف سفره هفت سینی رنگین می آراید. شادی بی که نوروز برای همگان می آورد، مرهمی خنک کننده بر شراره دردهایش می نهد. سال نو می آید، و همراه آن، زن بر آن عزم است تا بر خویشن خویش بودن خود پای بفسارد. و این، سرجشمه شادی هایش می شود.

ایران، ۵۰ سال پس از سیاست «تعدیل اقتصادی»

پژوهشی پیرامون مختصات کلی سیاست
اقتصادی مردمی

کامران بهار

پیش درآمد

مبادره مردم کشور ما بر ضد استبداد، بعد از انتخابات خرداد ۷۶ وارد مرحله نوینی گشت که در آن روند مبارزات سیاسی برای اصلاحات، با وجود نواص و کمبود های اساسی، در حال رشد است. اشکال مختلف جنبش های اعتراضی مردم بر ضد استبداد اقتدار گرای رژیم ولایت فقهی و انعکاس مستقیم آن در درون جناح بدی های هیئت حاکمه، روند غالب و عادی فعل و اتفاقات سیاسی کشور ما است. با گذشت هر روز بسیاری از روابط، ضوابط و حتی بالاترین مراجع و نهادهای روبنایی سیاسی موجود، زیر سئوال می روند، و در اینجا باید به نقش مثبت و مترقب این نیروها و شخصیت های سیاسی، ملی، مذهبی و مطبوعاتی هودار توسعه و ضد انحصار در این زمینه اشاره کرد. در این فرایند آنچه کمتر و حتی بذرگتر زیر ذره بین بحث و افشاگری قرار می گیرد، سیاست اقتصادی موجود رژیم است، البته با در نظر گرفتن زیر بنای سرمایه داری و رابطه تنگاتنگ آن با روبنای سیاسی.

با در نظر گرفتن اوضاع سیاسی و بحران ساختاری اقتصادی کشور، و مخصوصاً رابطه بسیار مهم و حساس بین مقولات عدالت اجتماعی - آزادی، توسعه و رشد اقتصادی مردمی، هر نیروی سیاسی جدی باید در باره سیاست اقتصادی کشور ما، از جنبه نظری، موضعی شفاف و مشخص داشته باشد و تا حد ممکن چارچوب کلی سیاست اقتصادی خود را ارائه دهد. هدف این نوشتار، تجزیه، تحلیل جوانب مشخص تحولات اقتصادی و سیاسی جهان و ایران و رابطه آن با سیاست «بازار آزاد - نولیبرالیسم اقتصادی» رژیم جمهوری اسلامی است. در بخش پایانی این نوشتار، با در نظر گرفتن اوضاع موجود ایران و جهان و همین طور قانونمندی های عینی روابط سیاسی - اقتصادی راهبردهای جایگزین در عرصه سیاستهای اقتصادی به منظور راه رشدی مترقبی و با هدف توسعه مردمی مورد بررسی قرار می

گیرد.

بازار آزاد - نولیبرالیسم اقتصادی

ترجمه دقیق تر عبارت بازار آزاد (Free Market) به زبان فارسی، «بازار بی نظارت یا بدون قانون» است، که سیاست نولیبرالیسم اقتصادی پشتانه نظری آن را تشکیل می دهد. هسته اصلی این نظریه، خواهان حذف هر چه بیشتر قوانین و ارزش های اجتماعی است که بر سر راه ظهور بازارهای نو و روند دائمی کالاگرایی ایجاد مانع می کند.

به عبارت دیگر، سرمایه داران در بازار رقابتی باید آزادانه بتوانند هر شیی بی را و حتی رابطه و فعل و افعال اجتماعی را، تبدیل به کالا (اجناس و خدمات) کنند و به منظور سوداگری بفروش رسانند. در این فرایند، نه فقط کالا، بلکه تمامی عوامل تولید (نیروی کار انسانی، زمین و سرمایه) باید در رقابت کامل (بدون نظارت قانون و دولت) بفروش رستد. هواداران اقتصاد آزاد مدعی اند که، این «رقابت» سرسرخ تنهای عامل کلیدی است که در راه پایین نگاهداشتن قیمت عوامل تولید و انگیزه بهینه سازی و رشد نرخ سود عمل خواهد کرد. پایین نگاهداشتن و تنزل دائمی قیمت نیروی کار (بخوان در آمد زحمتکشان)، به عنوان اصلی ترین عامل تولید، مهم ترین عنصر اقتصادی مبتنی بر «بازار آزاد» را تشکیل می دهد. در اقتصاد بازار آزاد نوسان قیمت ها، تعییرات در سطح عرضه و تقاضا، و مخصوصاً عدم ثبات مشاغل و سطح درآمد زحمتکشان، از عناصر لازم در تخصیص عوامل تولید است، که در آن، حرکت سرمایه از زمینه بی به زمینه دیگر مکانیسم اصلی آن بحساب می آید. دقیقاً بدین دلیل، اقتصاد بازار از نظر روبنای سیاسی خواهان کوچک سازی نقش نظارت دولت است. البته اقتصاد بازار آزاد، از نظر سیاسی، در عرصه بازار کار و سیستم توزیع مصراً خواهان دخالت دولت به منظور تدوین و اجرای قوانین دولتی محدود کننده خواست های مادی زحمتکشان و محو حقوق سیاسی آنان است. با گسترش هر چه بیشتر سیاست های اقتصادی بر پایه نولیبرالیسم، وظیفه اصلی اقتصادی - سیاسی دولت در چارچوب تنظیم «بازار کار انعطاف پذیر» خلاصه می شود. نکته دیگر اینکه، اجرای چنین سیاست هایی مقابله مستقیم با حقوق زحمتکشان را اجتناب ناپذیر می سازد.

از نظر اجتماعی و ارزشی، این نظریه با تکیه بر عباراتی همچون «آزادی»، «بازار آزاد» و «اقتصاد آزاد»، و تلفیق مبتدل و فربیک کارانه این عبارات با مقوله بسیار مهم اجتماعی «آزادی فردی»، فردگرایی معمول بورژوازی، در نظام سرمایه داری را به عنوان تنها ارزش و ذهنیت طبیعی و غریزی پذیرفتی تبلیغ و تقدیس می کند. جمله معروف مارگارت تاچر، نخست وزیر انگلستان در دهه هشتاد، در دوران اوج تبلیغ نولیبرالیسم اقتصادی، نماد روشنی از چنین نظریه بی است: «چیزی به عنوان اجتماع وجود ندارد، بلکه فقط انسانها هستند که به صورت انفرادی زندگی می کنند.

البته وجود و تداوم «بازار آزاد» ناب، مقوله بی است دست نیافتنی، زیرا در آن نقش ،

عملکرد و مخصوصاً تحول سیاسی و اجتماعی توده‌ها، بحساب نمی‌آید. در صورتی که تاریخ بشري و واقعیات عینی روز به ما می‌آموزد که، تضاد آشنا نایذیر میان کار اجتماعي و سرمایه خصوصي، هیچ گاه اجازه نخواهد داد که تمامي فعل و انفعالات جامعه در اختیار سرمایه و سوداگری در آید.

«بازارآزاد» از نظر تاریخي از ارکان تشکیل دهنده نظام سرمایه داري است، و اجرای مدل اقتصادي مبتنی بر آن عوابق اسفناک و فاجعه باري برای زحمتکشان در گوش و کنار جهان به همراه داشته است. از نظر تاریخي، اقتصاد بازار آزاد مبتنی بر پایه لیبرالیسم اقتصادي، در نظر اکثر کارشناسان و سیاست‌گذاران سرمایه داري، حداقل تا اوایل دهه هفتاد قرن بیستم میلادی یک روش اقتصادي شکست خورده ارزیابی می‌شده است. در دهه هفتاد، بروز بحرانهای اقتصادي در اکثر کشورهای پیشرفتنه سرمایه داري، بتدریج منجر به تضعیف پایه‌های نظری روش اقتصادي «کینز» و مدافعان سیاسي آن گشت.

مدل اقتصادي «کینز» دخالت و عمل مستقیم دولت در بازار عوامل تولید (کار، سرمایه و زمین - مواد اولیه) را تا حد رشد سرمایه داري دولتی، به منظور تنظیم کل عرضه و تقاضا (Demand Management) و کنترل سطح تورم و حجم بیکاری، تجویز می‌کرد. اين سیاست اقتصادي، در شرایط وجود پایه صنعتي قوي و مخصوصاً با وجود نظام امپرياليستي (نواستعماری)، به عنوان تضمین کننده بسيار ازان مواد اولیه، توانست رشد اقتصادي چشمگير، سرمایه گذاري و تولید در سطح بالا را، با تورم پايان و کنترل حجم بیکاران، نصیب معادود کشورهای سرمایه داري پیشرفته کند. ولی، دو دهه ۵۰ و ۶۰ قرن بیستم میلادی، با رشد آگاهی، تشكيل و سازمان یافته‌گي سیاسي توده‌های زحمتکش (کشورهای غربی سرمایه داری) با هدف دستیابی به خواسته‌های اقتصادي - اجتماعي، در مجموع، باعث بالا رفتن دائمی قیمت نیروی کار انسانی در این کشورها شد. همزمان با این فرایند رشد و پیروزی جنبش‌های رهایی بخش ملی در سطح جهانی، و الحال بسیاری از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره به جرگه کشورهای در حال رشد صادر کننده و مصرف کننده مواد اولیه، به علاوه رشد سریع اقتصادي کشورهای سوسیالیستی، در مجموع، باعث افزایش تقاضا و مصرف مواد خام در سطح جهانی گردید. در اوایل دهه هفتاد میلادی، برآیند کلی فشارهای تورمی باعث متزلزل شدن کنترل کشورهای پیشرفتنه بر قیمت کار انسانی و مواد خام گشت، و برای اولین بار، بعد از جنگ جهانی دوم، در بسیاری از کشورهای غربی درصد تورم و نرخ رشد بیکاری همزمان، رویه فروزنی گذاشت. انواع و اقسام اقدامات اقتصادي دولتی در تعییر عرضه و تقاضا، حجم سرمایه گذاري و پايان نگاهداشتن سطح عمومي در آمددها (روشهای معمول در مدل «کینز»)، تغییر اساسی، در اوضاع ایجاد نکرد، و این روند کاملاً برخلاف پیش‌بینی های نظری کینز بود. بسیاری از عوامل اقتصادي و سیاسي دیگر، مانند افزایش قیمت نفت به وسیله اوپیک، عکس العمل زحمتکشان در کشورهای غربی در مقابل فشارهای

اقتصادی (اعتصاب های وسیع) و تزلزل و سقوط بسیاری از ارزهای ملی و غیره که خارج از حیطه این نوشتار است، باعث بروز بحرانهای متعدد وسیع، دهه هفتاد گشت. نیروهای سیاسی راستگرا، و کارشناسان اقتصادی معتقد به نولیبرالیسم اقتصادی، و در صدر آنها کسانی مانند فردیک فرارین، اعمال نظارت و دخالت و نقش محوری دولت در اقتصاد، و نیز رشد خواسته های مادی زحمتکشان را از عوامل و مقصرين اصلی بحرانها عنوان کردند. و با مطرح کردن دوباره «لیبرالیسم اقتصادی»، به تدریج هواداران این مدل «اقتصادی-سیاسی» ابتکار عمل را به دست گرفتند، و در دو دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی، و تا حال، ترویج و تحمیل سیاست نولیبرالیسم اقتصادی- بازار آزاد- به عنوان هسته اصلی سیاست سرمایه داری جهانی، به رهبری آمریکا، به الگوی اقتصادی غالب «نظام سرمایه داری» تبدیل شده است. قابل توجه است که، مشخصات اصلی نولیبرالیسم - اقتصادی، برخلاف ادعای «آزاد شدن» فعالیت های اقتصادی، انحصاری شدن بیشتر، گسترش شرکت های فراملی قدرتمند و تصاحب کردن و کنترل انحصاری بر دستاوردهای فن آوری مدرن توسط محدود کشورهای اصلی سرمایه داری است.

اقتصاد بازار آزاد- نولیبرالیسم اقتصادی

در سالهای اخیر، تعاریف مختلفی از این دو مقوله شده است، که بررسی آنها خارج از حوصله این نوشتار است. ولی وجه مشترک استدلالات مبلغین و هواداران نولیبرالیسم پیرامون «جهانی شدن» و «یا نظام نوین اقتصادی جهان» را می توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱. جهانی شدن به عنوان یگانه راه تکاملی موجود در مقابل تمامی بشریت است، که بنا به مقتضیات و منطبق با شرایط، به صورت خود جوش (جهانی و محلی) و به دلیل پیشرفت فن آوری نوین (برای مثال اینترنت)، پا به عرصه وجود گذاشته است و صرفاً پدیده ای است اقتصادی که به صورت طبیعی فعل و افعالات اقتصادی انسانها را به یکدیگر وابسته می سازد.
 ۲. جهانی شدن و اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد، الگوی است که در تمام کشورهای جهان، بدون در نظر گرفتن روند رشد اقتصادی و سیاسی- اجتماعی، به عنوان تنها وسیله ممکن برای پیشرفت، می تواند و باید مورد انتقاده قرار گیرد.
 ۳. هر نوع دگر اندیشه در مقابل این برداشت ها، تفکری مارکسیستی، کهنه پرستی و انحراف از واقعیات تلقی می شود، و در انتهای برای انطباق و جا گرفتن در این مرحله از تکامل جهان، به هر صورت به تمام عواقب منفی آن باید تن در داد و، این امری است اجباری و اجتناب ناپذیر.
- البته واقعیات عینی جهان، توحالی بودن این ادعا ها را اثبات کرده است، تا آنجا که

ديگر بسياري از کارشناسان و سياستگذاران، حتی در کشورهای غربی، اين نظم نوين را قادر ثبات و غير قابل پيش بینی تعریف می کنند. همین طور، در سال های اخیر، عکس العمل دولتها، و مخصوصاً تode های زحمتکش کشورهایی که مستقیماً قربانی اين نظم شده اند، رو به فزونی است.

ولي متسافانه باید انتظار داشت که اين نظم موجود، يعني جهانی شدن، به شکل وضعیتی بر ضد منافع زحمتکشان، مخصوصاً در کشورهای جهان سوم، برای مدت نسبتاً طولانی بی هژمونی خود را حفظ کند. آنچه که قابل توجه است اين است که، اين مقولات و يا پدیده ها در مجتمع خود، در چارچوب به اصطلاح «جهانی شدن»، نه تنها در يك پدیده صرفاً اقتصادي فن آورانه خلاصه نمی شوند، بلکه ارتباط تنگاتنگی با مناسبات سياسي - اقتصادي جوامع دارند. واقعیت اين است که، در در دهه گذشته، سياست گذاران و دولت ها، مخصوصاً در کشورهای غربی و همین طور، کشورهای در حال رشد، دانسته و بنا به تجویز و با تحمیل مطابق نسخه های نهاد های مانند صندوق جهانی پول به خصوصی سازی گسترده، کوچک سازی توانایی سياسي - اقتصادي دولت، و در مجتمع میدان عمل وسیع دادن به سرمایه کلان دست زده اند، که در کل، نظم نوين جهانی گنوئی را به ارمغان اورده است.

بنابراین، ما در اينجا با يك پدیده خارق العاده که جبراً و بدون دخالت انسان ها ظهور کرده است، روبه رو نیستيم و بيهوده وانمود کردن مبارزه، و تلاش در مقابل جهانی شدن - بازار آزاد قسمتی از سياست و تبلیغات ايدئولوژیکی عمال و هواداران اين نظم جهانی است. بدین سان شناخت دقیق تر اين مقولات و محملهای سازنده «جهانی شدن»، تنها با بررسی آنها از زاویه دید اقتصاد-سياسي امکان پذیر است، و آنچه که در کشور ما بندرت انجام می شود همین تجزیه و تحلیل علمی اين مقولات با در نظر گرفتن منافع واقعی تode های زحمتکش، است. در مقابل چنین نیازی به بررسی علمی، در حال حاضر، در چارچوب سياست های اقتصادي جمهوری اسلامی، مقولاتی نظیر «بازار آزاد»، ضرورت «آزادی سرمایه جایگزینی در جهانی شدن» و جز اينها، با ذکر جبهه های ذهنی، غير واقعی و مخصوصاً نامر بوط به کشورهای جهان سوم (مانند ايران) ورد زيان شماري از کارشناسان اقتصادي و سياست گذاران ريز و درشت رژيم ولايت فقيه گشته است. متسافانه حتی در مواردي، با الگو پردازی ناقص و بي مورد از جوامع پیشرفتنه سرمایه داري، وجود اقتصاد بازار آزاد را پيش در آمد شرط توسعه سياسي قلمداد می کنند و اين در بهترین حالت نا آگاهی و در بدترین حالت سوء استفاده

از روند توسعه سیاسی در پیاده کردن سیاست‌های اقتصادی به نفع سرمایه‌داری کلان و سود جو است.

همان طور که قبلاً اشاره شد، ترجمه واقعی و صحیح تر عبارت «بازار آزاد» (Free Market) به زبان فارسی «بازار بی نظارت یا بدون قانون» است. یعنی آن چارچوب اقتصادی - سیاسی بی که نه فقط قوانین و نیروهای فعل بازار (عرضه و تقاضا، رقابت، حرکت سرمایه از زمینه‌های کم سود به زمینه‌های پرسود و جزایها) را تماماً در راستای سوداگری بدون اعمال هیچ گونه قوانین بازدارنده بی در مقابل انباشت و رشد سرمایه، بلکه تمامی فعل و افعالات جامعه (اقتصادی- سیاسی- اجتماعی) را نیز مستقیماً تحت الشاعع و کنترل قرار می‌دهد. در شکل جا افتاده و قدرتمند این سیستم، می‌توان از اقتصاد کشور آمریکا مخصوصاً در دو دهه گذشته نام برد، که با تکیه بر سیاست تاریخی و جهانی امپریالیستی توانسته است به رشد اقتصادی بی‌قابل ملاحظه، و البته توسعه اقتصادی اجتماعی پایین و ناموزون، دست یابد. از اقتصاد اغلب کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی، و همچنین اقتصاد روسیه در دهه‌الاول بعداز فروپاشی شوروی، می‌توان به عنوان نمونه‌های بارز شکست خورده‌گلگوی «بازار آزاد- نولیبرالیسم اقتصادی» نام برد. بسیاری از این کشورها، و نمونه‌های بسیار دیگر از کشورهای در حال رشد، با تجویز نسخه‌های صندوق بین المللی پول و فشارکشورهای سرمایه‌داری پیشرفت‌هایی داری از اقتصادی دست نیافته‌اند، بلکه از نظر سیاسی و اجتماعی تحولی بسیار گند و حتی در بسیاری مواقع عقب گرد داشته‌اند. به جرئت می‌توان گفت که به غیر از شماری از کشورهای پیشرفت‌های سرمایه‌داری، هیچ کشور در حال رشدی را نمی‌توان یافت که بر پایه سیاست نولیبرالیسم اقتصادی توانسته باشد به توسعه اقتصادی و حتی رشد باشتابانی رسیده باشد. ولی آنچه که به شکل عام و قانونمند در این کشورها عمل کرده است همانا ثروت اندوزی عظیم یک قشر قلیل به قیمت گشترش فقر اقتصادی برای اکثریت عظیم و عقب گرد فاحش و بی‌شبایی در رونایی سیاسی است. کشورهایی همچون بزریل و شیلی، با گذشت بیش از دو دهه گشترش سرمایه‌داری در چارچوب «بازار آزاد»، دارای پایین ترین سطح درآمد در آمریکای جنوبی اند و بزریل از مقروض ترین کشورهای جهان به شمار می‌آید و دیگر کشورهای آمریکای جنوبی نیز که در آنها سیاست بازار آزاد اعمال شده است دارای اقتصادی و روشکسته و مقروض همراه با فقر فراگیرند. این کشورها از نظر رونایی سیاسی دارای حکومتها بی شبه دموکراتیک به همراه قشر اندک الیگارشی قدرتمند اند. در روسیه، تجویز نسخه «بازار آزاد» به وسیله کارشناسان آمریکایی و روسی، به مدت ده سال، تمامی جامعه روسیه را در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به عقب برده و این کشور را دچار بحران عظیمی کرده است. سیاست نولیبرالیسم اقتصادی که پشتونه نظری اقتصاد بازار آزاد است، خواهان فروپاشی قوانین و ارزش‌های اجتماعی بی است که بر سر راه ظهور بازارهای نوین و روند

کالاگرایی و مصرف گرایی قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر، سرمایه داران، در بازار رقابتی، باید آزادانه بتواند هر شیئی، هر رابطه‌یی بین انسان‌ها و هر فعل و افعال اجتماعی را تبدیل به کالا (اجناس و خدمات) بکنند و در راستای سوداگری بفروش برسانند. هسته اصلی واستدلال این تئوری مدعی است که در این فرایند تولید و عرضه دائمی کالا، تمامی عوامل تولید، مخصوصاً نیروی کار انسانی با کمترین نظارت قانونی در رقابت، و پایین ترین قیمت در دسترس سرمایه دار قرار گیرد.

روشن است که اساس این نظریه، مسأله نوینی نیست، بلکه کار پایه تعاریف کلاسیک خود نظام سرمایه داری است. همین طور، سعی در پایین نگاهداشتن قیمت عوامل تولید در سطح مدیریت کلان اقتصادی، یعنی مهار نزخ تورم به همراه بالا بردن حجم سرمایه‌گذاری و تولید نیز مسأله نوینی نیست. کشورهای پیشرفت‌هه سرمایه داری، در چند دهه گذشته، با تکیه بر سیاست امپریالیستی، توانسته اند در پایین نگاهداشتن قیمت عامل تولید مواد اولیه نسبتاً موفق باشند. آنچه که نولیبرالیسم اقتصادی، در اشاعه بازار آزاد، با حمله همه جانبه به منافع زحمتکشان دنبال می‌کند همان پایین نگاهداشتن دستمزد عامل تولید - نیروی کار انسانی - است. این عملکرد هم، در نظام سرمایه داری مسأله نوینی نیست و ریشه آن همانا ضدآشتی ناپذیر بین منافع تولید کنندگان ثروت (زمتکشان) و مالکیت خصوصی این ثروت (سرمایه داران) است. ولی سیاست و عملکرد منسجم نولیبرالیسم اقتصادی، به همراه کارزار ایدئولوژیک بر ضد زحمتکشان، مخصوصاً در قالب «جهانی شدن» را باید تغییر کمی و کیفی دانست.

اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد، وجود نوسان قیمت‌ها، تعییرات در سطح عرضه و تقاضا، و مخصوصاً عدم ثبات مشاغل و سطح در آمد زحمتکشان را عناصر لازم در فرایند تصمیم گیری و حرکت سرمایه از زمینه بی به زمینه دیگر، و یا تغییر اندازه سرمایه گذاری می‌داند. دقیقاً بدین دلیل، نولیبرالیسم اقتصادی از نظر رو بنای سیاسی خواهان «کوچک کردن» نقش دولت به عنوان تصمیم‌گیرنده و ناظر قوانین است. البته همین اقتصاد بازار بی نظارت، برای حفظ منافع خود خواهان دخالت دولت در راستای تدوین و اجرای قوانین دولتی محدود کننده خواسته‌های مادی و مخصوصاً تحديد حقوق سیاسی زحمتکشان، از جمله، حق تشکل در اتحادیه‌های صنفی مستقل است.

در نظام بازار آزاد، یکی از وظایف اصلی دولت تنظیم و تداوم بازار کار انعطاف پذیری است که در آن زحمتکشان در رقابت سخت با یکدیگر قیمت نیروی کار انسانی را دائماً پایین بیاورند و در مقابل، ساعات کار بیشتری در اختیار سرمایه داران قرار دهند. بنا براین بوضوح می‌توان به ریشه محورهای سیاست اقتصادی کوئنی جمهوری اسلامی، یعنی «بازار رقابتی، آزادی اقتصادی، کوچک سازی دولت» و جز اینها پی برد. آنچه که به عنوان «امنیت سرمایه»، بدون توضیح واقعی آن مکررا مطرح می‌شود، گذشته از مسائل فنی (مانند قوانین قضایی ابتدایی و مسئله بیمه و غیره) چیزی نیست غیر از

تضمين شرایطی که نولبرالیسم خواهان است و در بالا به آنها اشاره شد. درک و شناخت صحیح اثرات و عواقب سیاسی اجتماعی این سیاست اقتصادی بر نیروهایی که در راه توسعه سیاسی و اجتماعی کشور مبارزه می‌کنند بسیار مهم است. این مرور اجمالی بر برخی تحولات مشخص اقتصادی-سیاسی، در تاریخ معاصر سرمایه داری، در چارچوب نولبرالیسم اقتصادی (اقتصاد آزاد - بازار آزاد) نشان دهنده یک نتیجه گیری مهم کلیدی است که با وجود تغییرات فاحش نظام سرمایه داری و بروز پدیده جهانی شدن، ماهیت استثماری و عملکرد آن در سطح جهانی، به صورت امپریالیستی و با سمت گیری بازر به نفع سرمایه داری کشورهای پیشرفته صنعتی کاملاً پا بر جا مانده است. این نکته در بررسی روند کوتني تحولات اقتصادی و سیاسی کشورمان مخصوصاً با در نظر داشتن این واقعیت که رژیم ولایت فقیه پایه‌گذاری و پیشبرد نظام بازار آزاد متکی به سیاست نولبرالیسم اقتصادی را راه برون رفت از مغلاب بحران اقتصادی و حفظ منافع خود می‌داند، بسیار مهم است زیرا بسیاری از نیروهای اپوزیسیون سابق چپ، و برخی از اصلاح طلبان و مدافعان جبهه دوم خردداد، در تحلیل‌ها و اظهار نظرهای خود به استیاه نولبرالیسم اقتصادی، بازار آزاد و جهانی شدن را مقولاتی نوین، منفصل از گذشته و مخصوصاً خارج از عملکرد و حتی وجود سرمایه داری جهانی می‌دانند.

برای مثال، حمید رضا جلایی پور، از مدافعان توسعه سیاسی، در کتاب «پس از دوم خرداد» در توضیح برخورد و جهان بینی اقتصادی روزنامه نشاط درمورد مسئله نظام بین المللی، آن را ترکیب بغرنجی از «متغیرهای مهمی چون مرز شناسی نظام اقتصادی جهانی مبتنی بر بازار آزاد که نظام مسلط اقتصادی بشمار می‌رود...» می‌داند که «همه از شکل گیری اوضاع جدیدی در سطح جهانی حکایت می‌کنند. از این رو برای تحلیل نظام بین المللی از توصل به تحلیل‌های مارکسیستی - ارتدوکسی، متکی بر تعارض و اختلاف و تقابل را [که] متساقنه در سطح نخبگان جامعه ما ریشه دار است، باید احتساب کرد. برابر این تحلیل ارتدوکسی از نظام بین المللی، دوپدیده استعمار و امپریالیسم با پدیده اقتصاد جهانی که مبتنی بر بازار آزاد و ناشی از روند و بعد جهانی نوسازی در دوران جدید است مخلوط می‌شود و نظام بین المللی به اساس الگوی امپریالیسم اقتصاد - سیاسی تحلیل می‌گردد....» (کتاب پس از دوم خردداد، صفحه ۲۸۵). و در ادامه گفته می‌شود که محور «اقتصاد تولیدی و صنعتی در ظل یک نظام «آزاد رقابتی مبتنی بر بازار آزاد منظر نظر است.» (همانجا، صفحه ۲۵۱)

هر چند در بسیاری از مقالات این کتاب دقت و ظرفات جلایی پور در موشکافی جزئیات مسائل جامعه شناسی و دموکراسی جامعه مدنی در مقابل جهل عربان رقبای انحصار گرای او را می‌توان دید ولی در تشریح مسائل اقتصادی و پدیده جهانی شدن، و آن چیزی که به نام اقتصاد جهانی، فرامرزی بودن فن آوری عنوان می‌شود تحلیلی است بسیار

سبک از یک سری مقولات و پدیده‌های بسیار مهم که متناسبانه مطابق معمول بسیاری از مقالات و بحث‌های این چنینی از توضیح دقیق عملکرد جهانی شدن بازار آزاد و غیره طفره می‌رود، و توضیح داده نمی‌شود که چرا این نظام تا به این حد یک جانبه به نفع محدود کشورها، و اقلیتی در جهان عمل کرده و می‌کند.

و اما پیرامون ماهیت و عملکرد امپریالیستی سرمایه داری جهانی، به هر حال، در جواب آقای جلایی پور باید گفت آنچه را به آن اشاره می‌شود استنتاجی است منکر بر واقعیات و با در نظر گرفتن بهم پیوستگی پدیده‌ها و مقولات اقتصادی و سیاسی، که اثر متقابل آنها بر یکدیگر را در یک فرایند متصل تکامل تاریخ معاصر و وضع کنونی نظام سرمایه داری و جهان نشان می‌دهد. بر خورد ما مسلمان برخوردی است مارکسیستی (یا بهتر بگوییم دیالکتیکی) مبتنی بر اقتصاد سیاسی، ولی آنچه در اینجا ممکن است، درجه نزدیکی آن با واقعیت در مورد نویبرالیسم اقتصادی، بازار آزاد، جهانی شدن و صحت نتیجه گیری‌های آن است.

پدیده جهانی شدن

اعمال گسترده اشکال و درجات مختلف سیاست نولبرالیسم- بازار آزاد، در بسیاری از کشورهای عمدۀ پیشرفتۀ سرمایه داری و برخی کشورهای در حال رشد، منجر به بعضی تغییرات ساختاری در شکل و عملکرد سرمایه داری جهانی شده است. آن چیزی که به جهانی شدن معروف گشته است، عملاً یعنی آزادی حرکت هر چه بیشتر سرمایه فراملی در بهره برداری از نیروی کار انسانی ارزان فارغ از قوانین ناظر بر حقوق زحمتکشان، و مواد اوایله ارزان.

جنبه دیگر «جهانی شدن»، تشدید روند دائمی کالاگرایی، مصرف گرایی، درهم آمیختگی سرمایه‌های مالی و به هم پیوستگی بازارهای مالی- ارزی در یک بازار تقریباً بدون قانون و نظارت جهانی است. حرکت آزاد کالاها، و مخصوصاً سرمایه، بدون توجه به عواقب اقتصادی- اجتماعی و ملی آن با استفاده از فن آوری نوین در سطح جهانی، به همراه اقتدار سیاسی و اقتصادی شرکت‌های فراملی و رشد انحصارهای غول پیکر به هدف سوداگری هرچه بیشتر، از ارکان بنیادی «جهانی شدن» یعنی این شکل نوین سرمایه داری جهانی است.

باید توجه داشت که از نظر مضمون، تغییر عمدۀ ای در سرشت نظام سرمایه داری جهانی رخ نداده است، و این شکل نوین به اصطلاح «جهانی شدن»، برخلاف ادعای مبلغین آن و تعاریف خوش باورانه، نه تنها به هم پیوستگی سالم (عادلانه) اقتصادی و پیوند سیاسی بین خلقها را به همراه نداشته، بلکه بر عکس سیر صعودی فقر و اوج گیری اختلاف های ملی، مذهبی، و مرکزیت و تسلط سیاسی اقتصادی هر چه بیشتر سرمایه داری جهانی را، به

سرکردگی آمریکا، به همراه داشته است.

در واقع، آنچه که به شکل متساوی و موزون در جهان، و مخصوصاً در کشورهای در حال رشد گسترش می‌یابد حیطه عملکرد نا عادلانه و ضد منافع زحمتکشان نظام سرمایه داری است که عواقب منفی مشترک و گسترده آن را می‌توان بدرستی «جهانی شدن» نامید. بنا بر گزارش سازمان جهانی کار (سپتامبر ۱۹۹۸)، یک میلیارد انسان در سرتاسر جهان بیکارند یعنی یک سوم نیروی کار جهانی. عواقب وحشتانک ضد انسانی و جهانگیر این شکل نوین سرمایه داری را می‌توان در گزارش عمران انسانی سازمان ملل متعدد (۱۹۹۸) مشاهده کرد: «با وجود سیر صعودی تولید و مصرف، مخصوصاً در کشورهای صنعتی پیشرفته، جمعیت ۴/۴ میلیاردی کشورهای در حال رشد از ابتدای ترین اصول بهداشتی محرومند و یک سوم آنها بدون آب آشامیدنی اند و یک پنجم از گرسنگی رنج می‌برند». این گزارش به منظور ارائه معیاری برای مقایسه گوشزد می‌کند که «جمع نقدینگی ۲۲۵ تن ثروتمند ترین اشخاص در جهان، بیش از یک تریلیون (هزار میلیارد) دلار است، و این معادل کل دارایی ۴۷ درصد فقری‌ترین انسانهای جهان است و دارایی متعلق به سه نفر از ثروتمند ترین آنها، به تهایی، بیش از کل درآمد ناخالص ملی ۴۸ کشور از عقب مانده ترین کشورهای جهان است». به عنوان پیشنهاد برای بهبود وضع انسان‌ها در سطح جهانی، این گزارش ادامه می‌دهد: «با مبلغ ۴۰ میلیارد دلار، یعنی کمتر از فقط ۴ درصد ثروت این ۲۲۵ شخص ثروتمند، می‌توان در تمامی جهان ابتدایی ترین احتیاجات آموزشی، پژوهشی، بهداشتی، تغذیه و آب آشامیدنی تمامی بشریت را برآورده ساخت».

این آمار تکان دهنده نشان دهنده این واقعیت است که در اکثر کشورهای در حال رشد، قشر سیار قلیلی با ثروت عظیم در کنار این توده عظیم فقیر زندگی می‌کنند و نیز این واقعیت که قسمت سیار عمدۀ ثروت جهان و مخصوصاً کنترل سرمایه‌های عظیم مالی در جهان، در دست عده‌ی قلیل و شرکت‌های فرامالی قرار دارد، و در محدود کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری شدیداً متمرکز است، دیگر جای شکی باقی نمی‌گذارد که ماهیت جهانی شدن در ساختار «بازار آزاد» در سطح محلی طبقاتی و در سطح جهانی انحصار گرایانه و امپریالیستی است، و با سمت‌گیری بارز در جهت منافع کشورهای عمدۀ سرمایه داری و شرکت‌های فرامالی است (یک پنجم کشورهای صنعتی ۸۴/۷ درصد تولید ناخالص و ۸۴/۲ درصد تجارت جهانی را در دست خود دارند).

بنابراین، برخلاف ادعای مبلغین «جهانی شدن»، و نیز آنانی که خوش باورانه «جهانی شدن» را به منزله یک «دهکده جهانی» می‌بینند و یا چارچوب و هسته آن را در پیشرفت علم و فن آوری خلاصه می‌کنند، «جهانی شدن» مقوله‌ی است اقتصادی - سیاسی که استفاده از فن آوری (اطلاعاتی - مخابراتی، مانند اینترنت) تنها یکی از اجزاء سازنده لازم آن برای گسترش و تداوم اهداف سرمایه داری جهانی است.

به عبارت دیگر، «جهانی شدن» یعنی تحت سلطه قرار دادن فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی کشورهای جهان، با ترویج و تحمیل وسیع تر و عمیق تر سیاست اقتصادی «نو لیبرالیسم اقتصادی - بازار آزاد» به نفع قشر بسیار قلیل صاحبان سرمایه‌های فرامی، سرمایه‌های کلان محلی و عمال ریز و درشت آن در سطح جهانی . شکل «جهانی شدن» و «نو لیبرالیسم اقتصادی - بازار آزاد» در کشورما، تعدیل اقتصادی و سیاست‌های کوئنی موسوم به نوسازی اقتصادی است. اعمال قدرت کشورهای امپریالیستی از طریق نهادهای بین‌المللی مانند صندوق جهانی پول (IMF) و سازمان تجارت جهانی (WTO)، و تدوین قراردادهای کاملاً یک طرفه مانند گات (GATT)، ام.آ.ای (MAI) (اگر موفق می‌شد) و اعمال زورگویی سیاسی - نظامی حتی از طریق سازمان ملل متعدد نشان دهنده واقعیت موجود و ماهیت اصلی این شکل نوین سرمایه‌داری جهانی است. در این میان با اطمینان و استناد به آمار موجود می‌توان گفت که، مقوله جهانی شدن، هیچ ربطی به منافع جمعی و جهانی میلیاردها مردم ندارد بلکه عملکرد بیش از یک دهه ای آن در حال حاضر شکاف‌های طبقاتی بی‌عمیق و درگیری‌های ملی گسترده‌ای را به ارمنان آورده است. وزنه اصلی بحرانهای اقتصادی، سیاسی و نظامی عموماً بر دوش خلق‌های کشورهای در حال رشد سنگینی می‌کند، و در عمل، این جهانی شدن به انحراف کشاننده و مسدود کننده روند پیشرفت و توسعه قسمت عظم بشراست. بنا به گزارش سازمان جهانی کار (ILO) سطح بیکاری در جهان، در سال ۱۹۹۴، از ۸۰۰ میلیون انسان به یک میلیارد نفر در سال ۱۹۹۸ رسید. مهمتر آنکه بر طبق همین گزارش نرخ رشد بیکاری در سال ۱۹۹۸ در سرتاسر جهان در حال رشد بوده است. این گزارش همچنین یاد آوری می‌کند که بسیاری از مشاغل موجود به شکل نیمه شاغل (Under-employed) هستند. به عبارت دیگر درآمد بسیار پایین است و سطح زندگی واقعی برای میلیارد‌ها انسان در حال تنزل است. بنابراین خوش بینی های بی پایه در مورد «کارآفرینی» رژیم ولایت فقیه در صورت پیوستن آن به سرمایه‌داری جهانی، را باید در کنار این واقعیات موجود «جهانی شدن» در مذکور قرار داد.

رسیدن به این نتیجه‌گیری غلط در مورد یک جانبه و امپریالیستی نبودن ماهیت پدیده «جهانی شدن» در این تحلیل‌ها، عموماً به دلیل عدم توجه به هم پیوستگی مقولات و پدیده‌های کلیدی و روند تغییرات تکاملی و پیوسته آنها است. نباید میان تغییرات شکل مضمون و ماهیت مضمون دچار اشتباه شد. همین طور تغییرات و اشکال نوین در خلاء ایجاد نمی‌شوند و مقولات و پدیده‌ها را باید در حرکت آنها مورد بررسی قرار داد. برای مثال برای رفع شک در باره ادامه ماهیت ناعادلانه و امپریالیستی در مجموعه نظام اقتصادی جهان کوئنی می‌توان به آمار تاریخی رجوع کرد: «متوسط نسبت در آمد سرانه میان کشورهای ثروتمند و فقیر در اوایل قرن نوزدهم ^۳ بر ۱» و در شروع قرن بیست

«۱۰ بر ۱» و حالا بیش از یک دهه «جهانی شدن»، با شروع قرن بیست و یکم، این نسبت به «۶۰ بر ۱» رسیده است» (روزنامه فاینشال تایمز) درک صحیح از موقعیت جهانی برای نیروهای توسعه طلب کشور ما در مقابل شعارهای پوچ «ضد غربی» نیروهای اقتدار گرا بسیار ضرور است.

تحولات اقتصادی - سیاسی بعد از انقلاب

در تحلیل و شناسایی موقعیت کنونی اقتصاد کشور ما در کنار نولیرالیسم اقتصادی - جهانی شدن، و واماندگی رژیم ولایت فقیه در حل، یا حتی تخفیف بحران اقتصادی و همینطور سمت گیری کامل جمهوری اسلامی و بعضی از کارشناسان اقتصادی در انتخاب نولیرالیسم اقتصادی (بازار بی نظارت) به عنوان نوش دار و تنها راه بروون رفت از بحران بسیار خیم اقتصادی و سیاسی، لازم است حداقل با یک نگاه اجمالی جوانب عمدۀ و مشخص عملکرد اقتصادی - سیاسی، رژیم از دو دهه بعد از انقلاب را مورد نظر قرار دهیم. زیرا از این راه می توان به رابطه بین تغییرات روبنای سیاسی و زیر بنای اقتصادی در این دو دهه پی برد و در تجزیه تحلیل اقتصادی - سیاسی مسائل و تحولات کلیدی سیاسی و اقتصادی اکنون از آن بهره جست.

الف-شاخص اساسی اقتصادی سیاسی دوران اولیه انقلاب را باید تغییرات کیفی در ترکیب سرمایه داری ایران دانست. در این تحولات انقلابی، سرمایه داری وابسته، که پاگاهه عمدۀ رژیم شاه را تشکیل می داد، مواضع سیاسی خود را در رأس حاکمیت از دست داد. در مقابل سرمایه داری تجاری به لحاظ روابط گسترده خود به عنوان نزدیک ترین گروه به روحانیان (مخصوصاً قشر فوکانی آن) یکی از برنده‌گان تحولات و تغییرات در سرمایه داری ایران شد و تا کنون به برکت تصاحب مرحله به مرحله قدرت سیاسی و انحصاری کردن آن عمدۀ ترین نیرو در ترکیب حاکمیت رژیم ولایت فقیه است. رهبران انقلاب و مخصوصاً شخص خمینی از شروع انقلاب و در دوران اولیه بدليل جو انقلابی و خواسته های مادی توده ها بسیاری از گفتمان ها و دیدگاه های اقتصادی نیروهای متفرقی چپ و مخصوصاً خواسته ها و طرح های حزب ما را بفرض گرفتند و برخی اقدامات اولیه پس از انقلاب مانند ملی کردن سرمایه های بزرگ، بندج و غیره را باید ناشی از این روند دانست. عدم تعهد و خواست بسیاری از دست اnder کاران اولین دولت بعد از انقلاب در پیش برد انقلاب به مرحله اقتصادی-اجتماعی و مخصوصاً برخورد فرصت طلبانه و انحصار گرایانه و فارغ از منطق رهبری انقلاب در آن دوران به مسائل زیر بنای اقتصادی (مانند ملی کردن) بر اساس توانایی و احتیاجات کشورما، در عمل نه فقط نتایج لازم در زیر بنای اقتصادی را بیار نیاورد، بلکه در چارچوب انحصاری و اقتدار گرایانه مذهبیون تحولات پایه ای برای رشد بورژوازی بوروکراتیک سود جو و فاسد به عنوان یکی از عوامل قدرتمند ساختار سیاسی کشور ایجاد

کرد. متأسفانه بسیاری از سرمایه‌های ملی شده در دوران بعدی انقلاب در دست این قشر انگلی و همین طور به دلیل عدم کاردانی، بی‌لیاقتی، فساد و سیاست ضد ملی ادامه جنگ، به صورت ورشکسته و حیف و میل شده تحت کنترل انواع و اقسام بنیادها و نهادها قرار گرفتند.

■ ب - چرخش کامل سیاست اقتصادی رژیم به سمت حفاظت از سرمایه داری مخدوش و حمایت از مالکان بزرگ، سرمایه‌های کلان و «بازاریان محترم» (بنا به گفته خمینی) و تلاش در پس زدن و مسدود ساختن سیاری از اقدامات اقتصادی دوران اولیه انقلاب، شاخص عمدۀ دوره بعد یعنی دوران استقرار رژیم ولایت فقیه در کشور است. قابل توجه اس که مبلغین و مدافعین اقتصاد بازار و کوچک سازی دولت، با تحریف و توضیح از پیش گزینیده شدۀ حقایق و آمار ورشکستگی سیاست‌های اقتصادی (بی‌لیاقتی، فساد و سیاست ضد ملی ادامه جنگ و غیره) ده سال اول را به دلیل نبود بخش خصوصی! و در مقابل وجود دولت سالاری و یا محوری بودن نقش دولت، قلمداد می‌سازند.

این واقعیتی است که اقتصاد کشور ما در ده سال اول بعد از انقلاب دچار عقب‌گرد شدیدی شد. برای مثال، نرخ رشد واقعی تولید ناخالص داخلی (به قیمت سال ۶۱) دو دوره ۶۸-۱۳۵۸ به طور متوسط سه درصد بوده است (روزنامه ایران، یادداشت اقتصادی، ۲۸ دی ماه ۱۳۷۸). این نرخ رشد منفی اقتصادی عملاً به دلیل شکل و چارچوب دولت مدارانه جمهوری اسلامی و دقیقاً با فعال بودن سرمایه خصوصی کلان تجاری و ظهر و رشد سلطانی تکنکرات‌ها و رشد سرمایه داری بوروکراتیک در حال ثروت اندوزی همراه بود.

یک شاخص بسیار مهم این دوره، نظره گرفتن و رشد سلطانی عاملان ریز و درشت سرمایه داری بوروکراتیک در این دوره است، که در دوره بعدی اقتصادی و تا به امروز، در پیوند با دیگر فعالیت‌های خصوصی و دولتی، نه فقط یک بخش عمدۀ اقتصادی رژیم ولایت فقیه را تشکیل می‌دهد بلکه در روابط سیاسی، یکی از قدرتمند ترین و با نفوذ ترین نیروهای سیاسی است. قابل تأمل است که آنچه در حال حاضر به عنوان فعالیت‌های اقتصادی وزارت اطلاعات و سپاه در سطح جامعه افتشا شده است، مستقیماً زیر نظر و آگاهی کامل سران در جهه اول رژیم در دوران سال‌های ۶۸-۵۸ و در چارچوب فعالیت بخش خصوصی پی‌ریزی شد که در دوره بعدی «سازندگی» و تا بحال به حیات خود ادامه می‌دهد.

■ پ - دوران سازندگی - تعدیل اقتصادی . در این دوره که در بین کارشناسان از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۷ شناخته شده است، می‌توان اولین نشانه‌های وجود سیاست‌های اقتصادی نسبتاً برنامه‌ریزی شده (حداقل در مقایسه با دوره قبلی) را تشخیص داد، که شاخص اصلی آن پیاده کردن سیاست منفور و ضد ملی تعدیل اقتصادی است، که به موافقت و دستور سران

درجه اول رژیم یعنی خامنه‌ای - رفسنجانی (سردار سازندگی!) و شرکا به موقع اجرا در آمد. برسی فنی - اقتصادی برنامه‌های اقتصادی این دوره خارج از حوصله این نوشتار است. ولی آن‌چه که قابل توجه است ویژگی و ماهیت این دوران است، یعنی ظهور و هماهنگی سیاست کلی و طرح‌های اقتصادی هم خط با دستورها و نسخه‌های نهادهای سرمایه داری جهانی مانند صندوق بین‌المللی پول. به عبارت دیگر، پی‌ریزی و ارائه سیاست اقتصادی نولیبرالیسم اقتصادی و برپایی نظام بازار آزاد.

تعديل اقتصادی، برخلاف اعدا و تبلیغات رژیم، نه تنها سازندگی را به همراه نداشت، بلکه خدمات عظیمی را به پیکر نیمه جان اقتصاد کشور وارد آورد، و باعث سقوط کامل ارز کشور، گسترش هر چه بیشتر بیکاری ساختاری، گرانی و کمبود مایحتاج عمومی مردم شد و بنا به گفته اکثر کارشناسان معتبر اقتصادی عاقب منفی آن هنوز ادامه دارد.

برای مثال: آزاد ساختن بازرگانی خارجی در شرایطی که تولیدات داخلی تاب رقابت با واردات را نداشتند و به هیچ وجه از نظر کیفی و قیمت (در رابطه با محصولات غیر نفتی) قابل صادر شدن نبودند، به همراه ایجاد مناطق آزاد، بدھی خارجی دراز مدت دولت را به حدود ۳۵ میلیارد دلار رساند. تبلیغ و اعمال سیاست‌هایی مانند «خود کفایی» و «پیمانکاری» در تمام سطوح در عمل باعث تنزل کارآوری و رشد فساد مالی و فشار به مردم شد. همینطور برداشتن سیستم هدایت قیمت ارز ملی بوسیله دولت، بلاfacله سقوط ارزش ریال را به همراه داشت (در پایان سال ۷۲ قیمت دلار نسبت به قیمت متوسط آن در دوران جنگ ده برابر بود). این عمل احمقانه در واقع شناور کردن ارز ملی به قیمت بازار سیاه آن بود که خدمات بسیاری را به اقتصاد وارد آورد.

شکست سیاست تعديل اقتصادی به عنوان اولین آزمایش و الگو برداری از نولیبرالیسم اقتصادی همانند امثال آن در دیگر نقاط جهان (محصولاً کشورهای در حال رشد) به همراه رشد اقتصادی خفیف، ناموزون و بی ثبات در خاتمه با ثروتمند کردن قشر قلیل سقوط اقتصاد ملی، افت سطح زندگی عمومی رشد فقر را به همراه داشت و آمارهای معیارهای اقتصادی در بحث‌های کارشناسان داخل کشور گویای این واقعیت است. برای مثال در یادداشت اقتصادی روزنامه ایران (۱۶ دی ماه ۱۳۷۸) در مورد سالهای ۱۳۶۹ - ۱۳۷۷ نوشته می‌شود که یکی از معیارهای نشان دهنده، رشد حجم سرمایه گذاری است که از ۱/۶ درصد در سال ۱۳۷۳ به ۴/۵ درصد در سال ۱۳۷۴ و ۵/۸ درصد در سال ۱۳۷۵ رسید ولي این رشد اقتصادی پایدار نبود و تنزل آن از سال ۱۳۷۶ تا بحال ادامه داشته است. این مقاله در ادامه توضیح می‌دهد که، به عنوان نمونه، نرخ رشد واقعی اقتصاد از ۵/۸ درصد سال ۱۳۷۵ به ۲/۹ درصد در سال ۱۳۷۶ و ۲ درصد در سال ۱۳۷۷ کاهش یافت. این در حالی است که نرخ متوسط تورم ۱۵/۳ درصد در سال‌های ۱۳۵۸ - ۱۳۶۷ در بین سالهای ۱۳۶۸ - ۱۳۷۷ به ۲۷/۴ درصد رسید به عبارت دیگر یعنی فشار تورمی بسیار سنگین بر دوش

شهرهای مختلف زحمتکشان.

همین روند بی ثباتی و شکست را می توان در زمینه کارآفرینی و بهره وری نیروی کار که یکی از محورهای تبلیغاتی سیاست تعدیل بشمار می رفت مشاهده کرد. اگر چه نرخ متوسط بیکاری از ۱۳ درصد در دوره ۱۳۵۸ - ۱۳۶۸ به حدود $\frac{1}{3}$ در صد در دوره ۱۳۶۸ - ۱۳۷۷ کاهش یافت، اما نرخ رشد بهره وری نیروی کار روندی کاهشی را طی کرده است و مهمنت آنکه کاهش نرخ بیکاری پایدار نبوده است. شایان ذکر است که با وجود کاهش متوسط نرخ بیکاری در طی دوره ۱۳۶۸ - ۱۳۷۷ ، ولی در پیان این دوران روند افزایشی نرخ بیکاری بطور فزاینده پیدایار گشت به طوری که، این نرخ از ۹٪ در سال ۷۶ به ۱۴٪ درصد در سال ۷۷ افزایش یافت و این روند همچنان ادامه دارد (یاد داشت اقتصادی، روزنامه ایران، ۳۰ دی ماه ۱۳۷۸). البته تها کسانی مانند رفسنجانی و شرکا هستند که هنوز از موقوفیت این دوره دفاع می کنند و اجتناب ناپذیر بودن آن را عنوان می کنند (همشه‌ی ۳۰ دی ماه ۷۸).

واقعیت این است که در طی این سال ها سیاست های اقتصادی رژیم وضعیت بسیار دشوار و کمر شکنی را به زحمتکشان تحمیل کرد. در مقابل آن جنبش اعتراضی مردم زحمتکش از حالت خود جوش به سمت شکل گیری در یک جنبش وسیع تحول یافت. در این دوره شاهد دهها اعتراض وسیع توده ای کارگری و دانشجویی بوده ایم، از قیام مردم قزوین و تصرف شهر توسط توده های جان به لب رسیده تا اعتراض دهها هزار نفری مردم زحمتکش و محروم اسلام شهر، اعتصاب های کارگری در بنز خاور، ماشین سازی اراک، تراکتور سازی تبریز، و ... بودیم.

در رویانی سیاسی باید از ائتلاف معروف خامنه‌ای- رفسنجانی، همچون یکی از تحولات کلیدی نام برد که با رشد جنبش اعتراضی توده ها در مقابل «تعدبی اقتصادی» به اعمال سیاست سرکوب و ارعاب، به بهانه ها و در اشکال مختلف گوناگون «مبازه با تهاجم فرهنگی»، اسلامی کردن دانشگاه ها، به خیابان آوردن گروه های مزدور و چمقدار حزب الله و انصار حزب الله و تشدید تجاوز به حقوق مردم عادی منجر شد. با در نظر داشتن رابطه حساس میان رویانی سیاسی و زیر بنای اقتصادی می بینیم اجرای سیاست نولیبرالیسم اقتصادی در کشورهای عقب مانده ایران بشکل قانونمند همان تاثیرات بسیار منفی و عقب گرد در رویانی سیاسی و اجتماعی را به ارمغان می آورد.

توجه به این نکته ضروری است که همان رهبران و دست اندکاران اصلی و مسئول در زیر بنای سیاسی دوره قبل (۱۳۵۸ - ۱۳۶۸) در دوره دوم (۱۳۶۹ - ۱۳۷۶) توانستند با در نظر گرفتن منافع حیاتی سیاسی- طبقاتی، از زیر بنای اقتصادی حفاظت کنند. بسیاری از این افراد در جناح بندی های بعدی دوران رژیم به خود لقب «کارگزاران سازندگی»! دادند و در حال حاضر از مدافعان و عاملان اصلی سیاست های اقتصادی رژیم ولايت فقهیه اند.

ایران بعد از سیاست تعديل اقتصادی

آنچه که ما در حال حاضر در قالب طرح‌ها و سیاست «بازسازی اقتصادی» شاهد آئیم ادامه همان «تعديل اقتصادی» است، با این تفاوت که این بار همان سیاست اقتصادی با حذف عبارت «تعديل اقتصادی» به نام «بازسازی اقتصادی» به مردم عرضه شده است. مختصات اصلی سیاست اقتصادی، بنا به تبلیغات رسمی جمهوری اسلامی، گسترش بخش خصوصی به عنوان محور اقتصاد، بازار رقابتی (بخوان بی نظارت) به همراه امنیت و آزادی عمل سرمایه (بخوان دفاع از منافع سرمایه داران در مقابل زحمتکشان و غیره) و در مقابل کوچک سازی نقش تصمیم‌گیرنده دولت، خلاصه می‌شود.

با تجزیه و تحلیل تاریخی الگوی بازار آزاد، و لیبرالیسم اقتصادی و تجربه بسیاری از کشورهای جهان، قاعده‌تاً باید به این نتیجه گیری رسید که سیاست به اصطلاح دگر گونسازی اقتصادی کنونی نیز محکوم به شکست است و عواقب منفی بسیاری را بر این مردم کشور ما به همراه خواهد داشت. نکته دیگر اینکه اساس سیاست‌های پی ریزی شده این روش اقتصادی، در کشورهای در حال رشد، به وجود و تداوم نیروی کار ارزان بستگی دارد این امر طبیعتاً در تضاد آشکاری با منافع تودهای عظیم زحمتکشان و همچنین توسعه ملی کشور ما قرار می‌گیرد. نیروهای انحصار گر در رقابت سیاسی خود بر ضد طیف‌های سیاسی حول خاتمی و جنبش خداداد، حملات خود را عملاً به مسائل کارشناسانه بی‌مانند سرعت و نحوه اجرای برنامه سوم محدود می‌کنند. هدف اصلی اقتدار گرایان ایجاد سردرگمی در تودها و مبارزین با عنوان کردن اولویت توسعه اقتصادی در مقابل توسعه سیاسی است. واقعیت این است که، این گروه به دلیل وابستگی تنگاتنگ منافع سیاسی و طبقاتی آن به زیر بنای اقتصادی کنونی نه تنها در اصول مخالف محوری شدن سرمایه و بخش خصوصی نیست بلکه موافق گسترش آن با حفظ روابط سیاسی موجود است. باید توجه داشت که، بسیاری از عناصر سرشناس و کلیدی این گروه از همراهان و مجریان سیاست تعديل اقتصادی بودند. برای مثال گذشته از نقش تأیید کننده خامنه‌ای به عنوان «رهبر»، در دوره اول و دوم رئیس جمهوری رفسنجانی، اشخاصی مانند عسگر اولادی و باهر، از گردانندگان اصلی مجلس، یعنی نهادی که وظیفه تصویب بودجه‌های دولت رفسنجانی را به عهده داشت، فعالانه از سیاست تعديل اقتصادی رژیم حمایت می‌کردند. بنا بر این روشن است که، برخلاف برخی تلاش‌های گروه انحصار گرا، به منظور عوام فربی، این طیف در مجموع موافق تعديل اقتصادی و ادامه آن است، و عکس العمل‌های آنان در مقابل دولت خاتمی در واقع مانورهای سیاسی و اشک تمساح ریختن برای زحمتکشان است.

گروه انحصار گرا به همراه دیگر شخصیت‌ها و نیروهای سیاسی به اصطلاح مصلحت گرای متظاهر به توسعه طلبی (مانند رفسنجانی، کارگزاران سازندگی و غیره) با وجود

اختلاف عقاید و سلیقه سیاسی، در مورد مسائل بنیادی زیر بنای اقتصادی و مخصوصاً از بیم تشدید مبارزه توده‌های زحمتکش حاضر به ائتلاف و اتحاد عمل با یکدیگر بوده و خواهد بود.

مشخصات عمده زیر بنایی و روبنایی کنوفی

آنچه که در تجزیه و تحلیل تاریخی و منطقی تحولات اقتصادی- سیاسی بعد از انقلاب با شفاقت نمایان می‌شود، عدم وجود نقطه انفصالت در رابطه میان روبنای سیاسی نوین بعد از انقلاب و همینطور زیر بنای سرهایه داری آن است. ساده تر بگوییم مشخصه عام روبنای سیاسی حاکم در دوران بعد از انقلاب تا بحال با وجود پدیده‌های مستقل روبنایی- اجتماعی مانند شکل مذهبی- سیاسی، کم و زیادی قرون وسطایی اجتماعی وغیره، در دو دهه گذشته بدون تردید با موقیت وظیفه اساسی محافظت، تداوم و گسترش زیر بنای اقتصادی مبتنی بر تقسیم غیرعادلانه ثروت اجتماعی بر پایه طبقاتی را عهده دار بوده است. به این دلیل است که بدرستی می‌گوئیم که، انقلاب هیچ گاه به مرحله اقتصادی - اجتماعی خود نرسید، و مهمتر آنکه، در چار چوب روبنای سیاسی و زیر بنای اقتصادی کنونی و اجرای این نوع طرح‌های اقتصادی (نوالیبرالیسم اقتصادی) دست یابی به تعییرات کیفی اساسی در زمینه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی ممکن نیست. در خاتمه ارزیابی تحولات و اوضاع کنونی کشور نکات اساسی زیرین را می‌توان استنتاج کرد:

■ الف - پتانسیل تحولات روبنایی در صورت باقی ماندن «ولايت ففیه» و نیروهای حامی آن در حاکمیت بسیار محدود بوده و خواهد توانست به تعییرات کیفی و کمی اساسی (استحالة درونی) منتهی شود.

■ ب - تداوم زیر بنای اقتصادی کشور ما بر پایه سیاست‌های اقتصادی کنونی، نوالیبرالیسم - بازار آزاد، به دلیل ماهیت و عملکرد قانونمند آن، باعث تداوم و گسترش بی‌عدالتی اقتصادی و اجتماعی خواهد شد، و در عمل، روبنای سیاسی را هر چه بیشتر در مجرایی قرار خواهد داد که حکومت در کل ضامن منافع سرمایه داران در تقابل با تنافع مادی و حقوقی زحمتکشان باقی خواهد ماند. این فرایند نقشی قاطع در تحولات توسعه سیاسی و اجتماعی کشور ما ایفا خواهد کرد و مستقل از رنگ مذهبی داشتن و یا نداشتن روبنای سیاسی تعیین کننده ماهیت و بعد تعییرات حاکمیت سیاسی، خواهد بود.

■ پ - سرمایه داری تجاری (دلایل) و سرمایه داری بوروکراتیک (انگلی) عناصر عمده نیروهای مسلط تشکیل دهنده نظام اقتصادی کشور ما هستند و نمایندگان آنها در روبنای سیاسی بخش‌ها و گروه‌های وسیع هرم رژیم ولایت ففیه را در بر می‌گیرند. در تحولات سریع و بغنج کنونی کشور ما شناسایی و افشاء وابستگی شخصیت‌ها و نیروهای سیاسی به بخش‌های سرمایه داری تجاری و بوروکراتیک بسیار مهم است. زیرا این، شاخص و معیار

دقیقی برای شناخت و اندازه گیری درجه تعهد و پی گیری این قبیل نیرو ها در مبارزه برای توسعه سیاسی و اقتصادی واقعی است.

دیدگاه ها، و برخی پیشنهاد ها برای دگرگون سازی اقتصاد کشور

در ابتدا شایان ذکر است که به اعتقاد ما، مردم در کل، و توانایی تولید و کارآوری توده زحمتکش (در قشرها و مشاغل مختلف) بطور ویژه ثروت واقعی و دائمی کشور ما را تشکیل می دهند. با در نظر گرفتن این که ایران دارای جمعیتی بسیار جوان است (دو سوم زیر ۳۰ سال و بیش از نیمی از آن زیر ۲۰ سال) که در صورت بهره مندی از تعلیم و کارآموزی مناسب و توجه به ایجاد انگیزه و شرایط واقعی کار برای تحول شخصی و اجتماعی، کشور دارای نیروی بالقوه عظیم و بسیار گرانبهایی است که می تواند ابزار بروز رفت از عقب ماندگی کتوانی باشد. این حقیقتی است که در صورت وجود یک سیاست اقتصادی باسمت گیری مردمی و روبنای سیاسی ضامن آن مبنی بر دموکراسی و آزادی ایران به سرعت می تواند از یک کشور عقب مانده (به لحاظ اقتصادی- سیاسی- اجتماعی) به یک جامعه پیشرفته تحول پیدا کند. در این جا ذخایر و منابع طبیعی امکاناتی هستند که می باشند مستقیما در تحول تولید کنندگان واقعی ثروت جامعه مورد استفاده قرار گیرند و نه وسیله بی باشند برای ثروت اندوزی بیشتر اقليتی که در کنار آنها اکثر مردم برای امرار معاش خود در سطح پایین زندگی شان دچار مشکلات لاينحل اند. این دیدگاه نه فقط از نظر اخلاقی، انساندوستی و منطقی صحیح است، بلکه عمل زندگی گویای صحت آن است. از یک سو در عرصه جهانی و تاریخ هر آنگاه که قسمت بیشتری از ثروت تولیدی زحمتکشان در سطح جامعه بین آنها توزیع گشته است و به منظور تحول زحمتکشان سرمایه گذاری شده است، باز تولید این فرایند مستقیما باعث بالا رفتن بهره وری کار و ثروت جامعه گشته است از سوی دیگر ترازی اسنایک تاریخ قرن معاصر ایران (و بسیاری از کشورهای جهان سوم) نشان می دهد که با وجود ذخایر عظیم و بسیار پر ارزش طبیعی به علت عدم سرمایه گذاری آن در راستای تحول واقعی توده مردم زحمتکش، پیشرفت و تکامل کشور ما در مجموع کند، ناقص و در بسیاری عرصه های سیاسی- اقتصادی حتی ساکن بوده است.

بخش های قبلي این نوشتار بررسی تاریخی، منطقی و نظری جوان مشخص مقولات و پدیده های حول بازار آزاد - نولیبرالیسم اقتصادی- جهانی شدن بود که، مبین ماهیت، شالوده عملکرد و محور های اساسی آن (آزادی سرمایه، کوچک سازی دولت و غیره) بود و نشان داد که به شکل بارزی چار چوبی است به نفع قشر قلیل ثروتمند (عمدتا سرمایه کلان محلی و فرامملی). این همانا طرح و سیاست نوسازی کتوانی جمهوری اسلامی است که مانند همتای قبلی خود یعنی «تعديل اقتصادی» به هدف تحول اوضاع اقتصادی به نفع

منافع توده مردم ما عمل نخواهد کرد و در عوض به ثروت اندوزی سرمایه داران کلان داخلی - خارجی و تاراج دوباره کشور ما خواهد انجامید. این یعنی تجویز یک نسخه اقتصادی - سیاسی، که تکرار دوباره تراژدی و سرنوشت کنونی کشور مارا در آینده به همراه خواهد داشت. ارزیابی های حزب ما، در مورد تحولات سیاسی - اقتصادی - اجتماعی نشان می دهد که پیشرفت کشور ما در گرو مرحله دموکراتیک ملی است، و با توجه به رابطه حساسی میان تغییرات رو بنای سیاسی و زیر بنای اقتصادی وجود دارد، و مخصوصاً با درک این واقعیت که جامعه کشور ما مرکب از طبقات، قشرها و نیروهای سیاسی گوناگون است. ما معتقدیم که سیاست دگرگون سازی اقتصاد مردمی باید با در نظر گرفتن منافع طبقاتی مختلف موجب آن چنان تغییرات زیر بنایی بشود که همگام با تحولات رو بنای سیاسی رشد اقتصادی و ثروت جامعه را بشکل واقعی صرف توسعه عموم مردم بگردد. و این باید فرایندی باشد تکرار شونده در باز تولید سرمایه جامعه و تقسیم و تخصیص آن در جهت توسعه نیروهای مولود و پیشرفت سطح زندگی مردم. به عقیده ما، سیاست اقتصادی نوسازی مردمی باید نقش (بهتر بگوییم انگیزه سوداگری) سرمایه داران کلان را محور و مotor رشد اقتصادی قرار دهد و در آن مکانیسم بازار نباید به عنوان وسیله تقسیم ثروت اجتماعی و تخصیص منابع، مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین منطقاً جهت سیاسی طرح دگرگون سازی اقتصادی مردمی نه با هدف محو سرمایه داری بلکه به منظور تغییر نقش محوری آن و تحدید عملکرد آن همراه خواهد بود. در مقابل برخلاف تبلیغات و مدعیان نولیبرلیسم اقتصادی بنظر ما عملکرد کارآمد و شفاف یک دولت دموکراتیک ملی با برنامه ریزی مرکزی در تخصیص منابع و هدایت رشد و توسعه بخش صنعتی، کشاورزی و خدماتی (پایه ای) با در نظر گرفتن مرحله کنونی ورشکستگی و عقب ماندگی اقتصادی کشور ما تنها راه برون رفت است. برای بیان کلی یک راه رشد اقتصادی مردمی ضروریست که مختصات عمده و مشخص شکل دهنده آن مانند وجود روابط سرمایه داری، مسأله جذب سرمایه، نقش دولت، تجارت بین المللی و راهبردهای ممکن در چارچوب اقدامات اساسی اقتصادی - سیاسی دگرگون سازی را بشناسیم.

موقعیت ما در مقابل سرمایه داری

برخورد خدشه ناپذیر حزب ما در مورد ماهیت بهره کشانه و طبقاتی نظام سرمایه داری برای دوست و دشمن روش است. بدستی می توان گفت که، بیش از ۵۰ سال مبارزه پیگیر و منطقی ما بر ضد نظام سرمایه داری و رو بناهای سیاسی تضمین کننده آن دلیل اصلی اعمال وحشیانه ترین حملات رژیم های استبدادی شاهنشاهی و ولایت فقیه بر ضد حزب توده ایران بوده است. افون بر این ما به این واقعیت عینی واقفهم که روابط سرمایه داری به شکل افقی و عمودی آن در کشور ما ریشه دار بوده است و در حال حاضر و آینده قبل پیش بینی این نظام حضور فعال را در حیات کشور ما خواهد داشت. همین طور در زمینه جهانی می دانیم

کشورهای در حال رشد با زیر بنای سرمایه داری عقب مانده (نظیر ایران) نخواهند توانست در قبال سیاست‌های اقتصادی پایه ای خود وجود قدرتمند سرمایه داری جهانی و سیاست زورگویانه امپریالیستی «جهانی شدن» را در نظر نگیرند. بنابراین این یک واقعیت عینی موجود است که تعویض و جایگزینی یکباره زیر بنای سرمایه داری و تمامی روبنای سیاسی آن در کشور ما ذهنی گرایانه و غیر عملی است. راهبرد دیگر آن این است که نقش و عملکرد نظام سرمایه داری و روابط آن با سرمایه داری جهانی را به عنوان محور و موتور رشد اقتصادی از میان برداشت. البته تحلیل و موضوع سیاسی ما در قبال بخش‌های گوناگون سرمایه داری با در نظر گرفتن تضاد آنها با منافع مردمی، عملکرد و همین طور نیروی بالقوه هر بخش از سرمایه داری در پیشبرد و یا عقب راندن فرایند توسعه همه جانبه واقعی زحمتکشان همراه است. مامعتقدیم که سرمایه داری بوروکراتیک (یعنی بخش فوقانی کارمندان دولتی در خدمت رژیم ولایت فقیه) یکی از منفی ترین عناصر اقتصادی و سیاسی در کشور ما بوده است و منافع مردم کشور ما با آنها در تضاد آشتبانی ناپذیری قرار دارد، و همین طور هر نوع تحول دموکراتیک را با دشواری رو به رخواهد ساخت. بنابراین محو کامل آن در دستور کار تحولات دموکراتیک- ملی و سیاست توسعه و رشد اقتصادی است. سرمایه داری تجاری به عنوان عمدۀ ترین بخش سرمایه داری ایران، در شکل کنونی، به برکت روابط نزدیک سیاسی با قشر فوقانی هرم ساختاری رژیم ولایت فقیه نه فقط از نظر اقتصادی بلکه از نظر سیاسی یکی از قدرتمند ترین نیروها به حساب می‌آید. محو کامل قدرت سیاسی غیر دموکراتیک سرمایه داری تجاری اولین قدم در راه تحدید فعالیت اقتصادی سرمایه داری در ایران است. باید توجه داشت که قسمت اعظم فعالیت‌های سرمایه داری تجاری در کشور ما مربوط می‌شود به واردات بی‌رویه انانواع کالاهای که موجب نابودی توان تولیدی سرمایه داری ملی کوچک و متوسط می‌گردد و همین طور نقش دلالی آن در اخلال توزیع، و احتکار مایحتاج عمومی، اجاره کشی و زمین خواری وغیره از زمرة فعالیت‌های ضد ملی است و باید کاملاً متوقف شوند. البته بخش تجاری خصوصی در کنار دیگر بخش‌های تولید صنعتی- کشاورزی - خدمات (دولتی و خصوصی) می‌تواند در زمینه‌های مانند توزیع، فروش و بازاریابی (مخصوصاً صادرات) (به عنوان یکی از ارکان تکمیل کننده لازم در اقتصاد، تحت نظارت نهادهای مربوطه فعالیت داشته باشد. سرمایه داری ملی که شامل بسیاری از خرد و سرمایه‌های کوچک و متوسط می‌شود به همراه بخش تعاوونی به شکل شرکت‌های کوچک - متوسط با رعایت دقیق قوانین کار و اصول مالیاتی می‌توانند و باید نقش موثری در فعالیت اقتصادی مخصوصاً در زمینه تولید سبک و نیمه سبک و خدمات به عهده داشته باشند و باید از جانب دولت در زمینه‌های فن‌آوری، تعلیم و مالی‌یاری بشوند. وجود شرکت‌های تعاوونی و خصوصی (کوچک و متوسط) در بسیاری از بخش‌های کشاورزی ضروریست.

جذب سرمایه‌های خصوصی

مسئله عدم وجود سرمایه ملی و نزوم جذب سرمایه‌های خصوصی خارجی و داخلی، یکی از محورهای اصلی بحث‌های اقتصادی است که از جانب مقامات و رهبران جمهوری اسلامی و آن دسته از کارشناسان اقتصادی هوادار «بازار آزاد - نولیبرالیسم اقتصادی» به اشکال گوناگون مطرح می‌گردد. جهت اصلی این بحث‌ها، واستدلالات سبک، آن است که، دولت دیگر سرمایه بی ندارد که آن را به تن اقتصاد سرازیر کند، و بنابراین تنها راه چاره دعوت و ارضاء هر چه بیشتر سرمایه داری خصوصی است!! در اینجا این سئوال بسیار ساده مطرح می‌شود که «چرا دولت رژیم ولایت فقیه سرمایه‌ای ندارد و این ثروت به کجا رفته است؟» مخصوصاً این که در تمام دوران بعد از انقلاب (اقتصاد راه سوم، اقتصاد اسلامی و دوران سازندگی و ...) نقدینگی بخش خصوصی از ۱۶۲۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۵، به ۳۸۸۶۴ میلیارد در سال ۱۳۷۰ و به بیش از ۴۵۰۰۰ میلیارد در سال‌های اخیر رسیده است (این ارقام رسمی است، مسلم‌آحساب‌های غیر رسمی و دلاری خارج از کشور را هم باید در نظر گرفت). گذشته از زمینه و مکانیسم این ثروت اندوزی، آنچه در حال حاضر مطرح است این است که با تضعیف هرچه بیشتر سرمایه تولیدی ملی مطمئناً قسمت اعظم این نقدینگی هنگفت به چنگ سرمایه داری تجاری کشور خواهد افتاد. بنظر ما جذب سرمایه مسئله اصلی در سیاست اقتصادی مردمی نیست بلکه قبل از این که با خوش باوری بی‌پایه، و بنا به اقتضای توسعه سرمایه‌های جهانی همه دروازه‌ها و میدان‌ها در مقابل جذب سرمایه خصوصی بازگداشته شوند، می‌باشد در درجه اول نقدینگی‌های عظیمی که در حال حاضر عموماً به صورت راکد («مبدل به طلا») و از مجرای فعالیت‌های غیر تولیدی و ناپارور عمل می‌کنند، احیاء شوند و سپس تبدیل آنها به سرمایه مولده را در دستور کار دگرگون سازی اقتصادی قرارداد. در این راه رسیدگی به ثروت‌های بادآورده از جب مرمد و حرف و میل ثروت ملی، تکیه به توان دولتی در جلوگیری از فرار ثروتهای کلان به خارج از کشور و استفاده از اهم مالیات در جلوگیری از انباست نقدینگی راکد و تشویق و اجتناب ناپذیر ساختن همکاری و در آمیزی این سرمایه با بخش ملی و تعاونی از طرق موثر و لازم به شمار می‌آید. بنا بر آوردهای دکتر عظیمی (کارشناس اقتصادی) از سال ۱۳۶۸ تا به حال سالانه حدود ۲ تا ۳ میلیارد دلار ارز از کشور خارج شده است. (روزنامه ایران - صفحه ۲۰، بهمن ۱۳۷۸) در حال حاضر محوری کردن جذب سرمایه (بخوان عملاً سرمایه فراملی) در ایران به مانند آب در آبکش ریختن است. بنابراین، به اعتقاد ما در ابتدا با قانونگذاری و به شکل جدی جلو نشست و ضایع شدن ثروت‌های با قابلیت تولید باید گرفته شود و بعد از آن، با برآورد دقیق مسئله جذب سرمایه فرا ملی به هدف جران کمبود سرمایه مورد نظر قرار گیرد.

نقش دولت

برخورد ما نسبت به نقش و حیطه عملکرد دولت در سیاست اقتصادی، یک برخورد ایدئولوژیک و مطلق نیست، بلکه تغییر نقش دولت در شیوه تولید موجود، مرحله تحولات اجتماعی، رشد نیروهای مولده و توازن نیروها و بافت طبقاتی جامعه را مورد نظر قرار می‌دهیم. ما بر خلاف ادعای هاداران اقتصاد «بازار آزاد» در مرحله کنونی اقتصادی و سیاسی ایران، مخصوصاً با در نظر گرفتن عقب ماندگی ساختاری نقش دولت در برنامه ریزی سرمایه‌گذاری در صنایع اصلی و ساختارهای اقتصادی-اجتماعی، تخصیص منابع پایه‌ای، کنترل حرکت و عملکرد سرمایه‌کلان را کلیدی می‌دانیم.

در کشور ما شعارهای رسمی مانند کوچک سازی «دولت»، سپردن کار مردم به مردم (بخوان سپردن به عده بی سرمایه دار کلان) با تکیه به عملکرد ناکارآمد، بوروکراتیک و فاسد دولت چنین القامی کند که نقش مرکزی برنامه ریزی و تصمیم‌گیری دولتی- ملی و سپردن محور اصلی شریان‌های اقتصادی به نیروهای بازار آزاد (بخوان انگیزه سوداگری سرمایه‌داران) خوب است. البته این امر مسلم است که دولت جمهوری اسلامی، در مجموع، بسیار غیر دموکراتیک، ناکارآمد، بوروکراتیک و دارای تمثیل بیش از اندازه است و همگام با اصلاح زیر بنای اقتصادی باید شکل و نقش و رابطه آن با مردم کاملاً تغییر یابد. ولی این به هیچ وجه به معنای تعویض نقش کلیدی دولت در رشد و توسعه با سپردن تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی به بخش خصوصی نمی‌تواند باشد. بدستی و به جرئت می‌توان گفت که حتی یک نمونه مشخص از کشورهای جهان را نمی‌توان شناخت (حداقل قابل مقایسه با ایران) که بتواند نشان بدهد کوچک سازی دولت و سپردن امور پایه‌ای اقتصاد به بازار آزاد توانسته باشد توسعه واقعی و حتی رشد اقتصادی قابل ملاحظه و با ثباتی را به همراه داشته باشد، بلکه نمونه‌های بر عکس آن را می‌توان نام برد. حتی رشد اقتصادی اولیه محدود کشورهای جنوب شرقی آسیا (بیرهای اقتصادی سابق) که تا چندی پیش به وسیله هادaran «بازار آزاد» در کشورما به عنوان الگوی ایده آل کورکورانه عنوان می‌گردد، عمدهاً، در ابتدا، با برنامه ریزی مرکزی و سرمایه‌گذاری عظیم دولتی امکان پذیر بود. البته فساد ساختاری در بین بخش خصوصی (مخصوصاً بانکی) رابطه نا سالم با دولت و اینکه جهت اصلی رشد اقتصادی در راستای تولید صادراتی و نه توسعه فراگیر بود. بحثی است جدگانه که در عمل در دراز مدت با پیوند هر چه بیشتر با سرمایه داری جهانی سقوط دهشتناک اقتصادی تمامی این کشورها را به همراه آورد. همین طور تاریخ معاصر اکثر کشورهای سوسیالیستی سابق با وجود بسیاری از اشتباه‌ها نشان می‌دهد که، نقش مستقیم و مشبّت تصمیم‌گیرنده و برنامه ریزی این کشورها در توسعه وسیع و دستاوردهای اقتصادی در مقیاس بزرگ، مانند شوروی و چین، و همین طور در مقیاس کوچک مانند کوبا غیر قابل انکار است. اتفاقاً بسیاری شواهد نشان می‌دهد که بحران اقتصادی و سقوط کشورهای سوسیالیستی

سابق را می توان در تضعیف نقش موثر، نبود تحول و پویایی در برنامه ریزی های کلی و کلان و عدم نظارت فعال در جلوگیری از رکود اقتصادی، رشد نوعی اقتصاد سرمایه داری در بخش مصرف و انحراف از اصول اقتصادی بی که تضمین کننده توسعه و تحول نیروهای مولده است، جستجو کرد.

مسلمان غرض در اینجا موشکافی مسائل اقتصادی کشورهای جنوب شرقی آسیا و کشورهای سوسیالیستی سابق نیست بلکه مقصود شان دادن نمونه هایی است از روش برنامه ریزی مرکزی، که با وجود نواقص موجود، در آنها، می توانند به عنوان منابع ارزشمند تجربی واقعی در تحول سیاست های اقتصادی مردمی کشورهای در حال رشد به جای الگوی اقتصادی سیاسی بازار آزاد - نولیبرالیسم اقتصادی مورد استفاده قرار گیرند. بنا براین ما با تجزیه تحلیل تاریخی و منطقی تحولات اقتصادی و درس گیری از تجربیات و عملکرد انواع دولت ها به این نتیجه گیری می رسیم که به دلیل وجود شرایط عینی عقب ماندگی در کشور ما برای دستیابی به تحولات دموکراتیک ملی وجود یک دولت قوی دموکراتیک، پاسخگو و شفاف که بتواند به عنوان محور برنامه ریزی سیاست اقتصادی مردمی عمل کند اجتناب ناپذیر است و سپردن امور حیاتی و سرتنوشت ساز قشرهای مختلف زحمتکشان به سرمایه های خصوصی و سرمایه داری جهانی، در بهترین وجه شانه خالی کردن از زیربار مسئولیت و در بدترین وجه آن پشت کردن به منافع مردمی و ملی کشور است. مسلمان وجود جو آزاد انتقاد از عملکرد دولت و آزادی عمل نهادهای ناظر (مانند مطبوعات آزاد، کمیته های کارشناسی مجلس، اتحادیه های کارگری مستقل وغیره) پیش شرط جلوگیری از تمرکز قدرت گرایانه نقش دولت در مرحله دموکراتیک ملی خواهد بود.

تجارت بین المللی

ما کاملا به این واقعیت واقفیم که شکل اقتصاد بین المللی در دو دهه گذشته دستخوش تغییرات بسیاری گشته است که در بخش های پیش نکات مشخص و اساسی آن را، در چار چوب پدیده «جهانی شدن»، یعنی شکل نوین سرمایه داری جهانی مورد نظر قرار دادیم. مسلمان تعریف های مختلف «جهانی شدن» جنبه های معنی از آن مانند مسائل جامعه شناختی و یا مردم شناختی و نقش فن اوری در آن را بیان می کند. به نظر ما بسیاری از این نوع برخوردها توانایی رسیدن به ماهیت و عملکرد کلیدی این پدیده بعنیج و در حال حرکت را ندارند.

ما این شکل نوین سرمایه داری جهانی را عملکرد فرا گیر و گسترده بازار آزاد- سیاست نولیبرالیسم می دانیم، که با حفظ کامل ماهیت امپریالیستی خود، با استفاده از نهادهای بین المللی، عهد نامه های کاملا یک جانبه و تهدید و یا حتی استفاده مستقیم از نیروی نظام فعل و انفعالات اقتصادی - سیاسی بین المللی را به نفع شرکت های فرامملی و بر ضد منافع توده

های زحمتکش کشورهای عمده سرمایه داری پیشرفتی و نیز منافع توده های زحمتکش مخصوصا در کشورهای در حال رشد تحت کنترل قرار می دهد. البته در اینجا به دلیل ماهیت بی ثبات نظام بازار آزادو برداشته شدن قوانین ملی در مجموع جهان با یک نظام بی ثبات روبرو گشته است. بحران در یک نقطه آن به سرعت و شدت به دیگر نقاط سرایت می کند. ولی به دلیل توانایی و قدرت عمل شرکت های فرامالی عظیم و سیاست امپریالیستی کشورهای اصلی سرمایه داری بحران های چند سال اخیر مانند سقوط بیرهای آسیا، ورشکستگی اقتصاد روسیه هیچ یک از شرکت ها و بانک های فرامالی عظیم را با خطر جدی روبه رو نکرد و امواج آنها به شکل بسیار خفیف به کشورهای غربی رسید.

آنچه که واقعیت کنونی شدن را نشان می دهد این است که در سطح اقتصادی به دلیل زور گویی امپریالیستی باید هوشیاری و دقت و بدور از خوش باوری نسبت به نسخه های طرح های این نظام نوین «معجزه بازار آزاد» به مسئله تجارت خارجی برخورد کرد و نمی توان به دلیل پویایی و قدرت این پدیده یک طرح کاملا خط کشی شده و نهایی در تمام عرصه های تجارت خارجی کشور ارائه داد. به عنوان نمونه مسئله اینکه آیا جمهوری اسلامی باید به سازمان تجارت جهانی پیوندد را تنها می توان با بررسی همه جانبه عوایق و پیامدهای آن پاسخ داد. مسلما هدف از تجارت خارجی و تاثیر آن در کل سیاست اقتصادی، و یا اولویت دادن به واردات و یا صادرات در مراحل گوناگون بر نامه رشد و توسعه، در جواب این سوال تاثیر خواهد گذاشت. برای مثال طرح های سیاست دگر گون سازی جمهوری اسلامی به دلیل محور قرار دادن سرمایه خارجی (بحovan فرامالی) در رشد اقتصاد، اجبارا به دلیل نیازهای چنین طرحی مجبور به در خواست عضویت در سازمان تجارت جهانی خواهد شد و دیگر عواملی که بر خاسته از منافع عامه مردم ما و مخصوصا زحمتکشان است تاثیری بر این تصمیم گیری نخواهد داشت. واردات کالاهای بنا به ادعاهای و تبلیغات «جهانی شدن»، سیاست جایگزینی واردات با تولید داخلی را مردود می سازد و بر پایه بازار آزاد، قوانین ناظر ملی بر ورود کالا باید هر چه بیشتر تقلیل یابد و مانع در برابر ورود هر نوع کالا (به غیر از ابزار نظامی) وجود نداشته باشد. باید گفته حتی اقتصاد نیرومند بسیاری از کشورهای پیشرفتنه صنعتی توانایی تحمل این قانون را ندارد و بسیاری از دولت ها با قبول خطر رویا روشن دن با این نهادها و یا مقابله بین کشورهای پیشرفتنه سرمایه داری در امر واردات کالا، مستقیما دخالت می کنند. بسیاری از این کشورها به اتکا به قدرت سیاسی و اقتصادی خود در بلوک های اقتصادی بی مانند اتحادیه بازار اروپا، نفتا توانایی مقابله با یکدیگر و حتی تقضی عهد نامه های بین المللی به نفع مصالح ملی خود را دارند. در مورد کشورهای در حال رشد وضعیت کاملا بر عکس است و حتی در دادرسی های بین المللی، این دسته کشورها عمده تا مجبور به قبول بسیاری از تعهداتی می شوند که، کاملا در تضاد با منافع ملی و مردمی آنها قرار دارد. واقعیت نشان می دهد که برخلاف ادعاهای مرسوم سیاست «جایگزینی واردات»

با تولیدات داخلی، مخصوصا در مورد مایحتاج عمومی و نیز بخش کشاورزی به دلیل حجم جمیعت روستا نشین و کشاورز کشور ما هنوز هم یکی از محورهای اصلی یک سیاست اقتصادی مردمی را تشکیل خواهد داد. مسلماً روش جایگزینی واردات باید با برنامه و دقت و سیاست در عدم ایجاد فشارهای تورمی بر عوامل تولید دنبال شود. همین طور تجربه نشان داده است که، روش «جایگزینی» واردات بدون رشد همگام توان علمی، فن آوری و مدیریت در سطح کشور، نمی تواند به ایجاد بخش های صنعتی و کشاورزی نا کارآمد و تولید محصولات با کیفیت پایین منجر نگردد. بنابراین اتخاذ تدابیر کارشناسانه در رشد سریع فن آوری و مدیریت، و همین طور وجود نهادها و مکانیسم هایی که کیفیت قابلیت مصرف و قیمت تولید کالاهای را دائما تحت نظارت بگیرد و با انواع مشابه خارجی آنها مقایسه کند و بسیاری عملکرد های خلاقاله دیگر می توانند با روش «جایگزینی» واردات با تولید داخلی را به یک محور موفق در اقتصاد کشور ما تبدیل نماید. البته وجود بازارهای داخلی و رفاقت مابین تولید کنندگان داخلی تا حدی خواهد توانست به عنوان یک عامل تنظیم کننده قیمت و بهینه سازی تولید و کیمیت عمل کند. مسلماً مقصود ما از اولویت دادن به روش جایگزینی واردات با تولیدات داخلی به هیچ وجه پایه ریزی اقتصاد کشور بر مبنای یک اقتصاد درون گرا نیست و واردات بسیاری از کالاهای و خدمات، مطابق با تعریفهای معقول نیز جایگاه مهم خود را در اقتصاد خواهد داشت.

صادرات کالا

بخش صادراتی، مخصوصا تولید صادرات، یکی از ارکان مهم اقتصاد در هر کشور در حال رشد بشمار می آید، و در خصوص کشورما، رشد چشمگیر سهم کالاهای غیر نفتی مدنهاست که به دلیل سیاست های اشتباہ، دست نیافتنی مانده است. باید توجه داشت که آنچه که در بسیاری از کشورهای در حال رشد به استراتژی اقتصادی توسعه صادرات وسیع مشهور شده است، محور مسلط اقتصادی را تشکیل می دهد، در چارچوب «جهانی شدن» مسائل و اشکالات فراوانی برای کشورهایی با پایه اقتصادی عقب مانده به همراه می آورد. «جهانی شدن»، در عمل کشورهای در حال رشد را تبدیل به کارخانه و مزرعه بزرگی می کند که در آن توده های میلیونی زحمتکشان در شرایط زندگی روبرو باشد که صدور کالا با قیمت ارزان به کشورهای پیشرفت‌ه تلاش می کنند. از نکات قابل توجه دیگر این مسأله آن است که، در چارچوب «جهانی شدن» و به دلیل رقابت در جذب سرمایه و همچنین پایین نگاهداشت سطح درآمد زحمتکشان، در مجموع کیفیت زندگی زحمتکشان به سرعت روبرو با خامت می گذارد و فقر و محرومیت گسترش می یابد. بنا براین رشد اقتصادی کشور بر اساس بسط و گسترش هر چه بیشتر صادرات بر اساس عرضه نیروی کار ارزان ضرورتاً پاسخگوی نیازهای مردم میهند ما نیست. یکی از راه های بررسی و یافتن راه حل برای

معضلاتی از این دست تکیه کردن بر بسط فن آوری در جامعه به همراه تعلیم و کارآموزی در استفاده از فن آوری مدرن است. یک عامل مهم در تجارت بین المللی انتخاب طرف خارجی و همکاری دوستانه با آن است. که مسلماً به سیاست خارجی کشور مربوط می‌شود و باید بدون وابستگی، تشییع گرایی و رویارویی‌های بی‌مورد و موافق با منافع اقتصادی مردمی و ملی کشور اتخاذ گردد. در اینجا دادن امتیازات بی‌جهت به سرمایه‌های کلان فراملی و جلب رضایت آنها نمی‌تواند حداقل کار پایه صحیح یک راه رشد اقتصادی مردمی را به همراه داشته باشد.

مختصات کلی سیاست اقتصادی مردمی

استخوان بنده و مختصات بنیادی یک راه رشد و توسعه اقتصادی مردمی لازم، در مرحله دموکراتیک - ملی کشور ما، که دگرگون سازی، متحول ساختن و شرکت دادن واقعی قشرهای مختلف زحمتکشان در آن و بهره وری مستقیم آنها را از ثروت حاصله هدف خود قرار دهد، می‌توان مختصراً به شرح زیر نشان داد:

۱. توزیع عادلانه ثروت جامعه با استفاده از اهرم‌های اقتصادی نظیر مالیات‌ها، تامین اجتماعی و ساختارهای بنیادی جامعه، مانند آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، خانه سازی و حرکت به سوی غیر کالایی کردن بهداشت، آموزش و خانه سازی و توزیع سرتاسری آنها؛

۲. شروع همزمان برنامه‌های تامین کننده ساختار اقتصادی (ترابی)، بسط فن آوری‌های اطلاعاتی و مخابراتی؛

۳. برخورد فوری و خلاق به مسأله آموزش حرفه‌ای در سطحی فraigیر و بکار گیری تمام امکانات تعلیماتی و ترکیب آن با پژوهه‌های صنعتی، کشاورزی به منظور خلق مشاغل واقعی و ایجاد انگیزه در جوانان و امید به آینده؛

۴. پیشنهاد و اجرای دقیق قانون کار مترقی و اجازه فعالیت صنفی مستقل زحمتکشان در تمام قشرها و تشویق آنها به مشارکت و تصمیم‌گیری از طریق حضور فعال نمایندگان شاغلین در موسسات (دولتی و خصوصی) در امور اداری و تصمیم‌گیری‌های شرکت‌ها و نهادها به عنوان یک عنصر فعال و مسئولیت‌پذیر؛

۵. استفاده معقول و برنامه‌ریزی شده از فن آوری پیشرفته به منظور بهینه سازی تولید و مشاغل، و نه با هدف نابودی مشاغل و کسب سود بیشتر؛

۶. نظارت مستقیم نهادهای دولتی بر واردات کالاها و خدمات به قصد محافظت از تولید داخلی؛

۷. افزایش صادرات غیر نفتی در سطح معقول، بدون ایجاد فشار تورمی بر عوامل تولید که باید به مصرف توسعه داخلی منظور گردد؛

۸. استفاده خلاقانه و موثر از معیارهای سیاست کلان (نه به عنوان هدف و وسیله بی‌در

- جهت ارضی شاخص‌های بازار آزاد) در جهت اندازه‌گیری دائمی عوامل تولید و مدیریت اقتصاد، مخصوصاً هدایت و کنترل سیاست جایگزینی رشد تولید داخلی با واردات؛ ۹. ارزیابی دائمی موقعیت و توان اقتصادی در سطح جهانی به قصد پیوستن به نهادها بلوک‌ها و عهد نامه‌های بین‌المللی اقتصادی؛
۱۰. اصلاحات ارضی واقعی براساس «زمین از آن کسی است که روی آن کار می‌کند.» تشویق و کمک واقعی به کشاورزان در احداث تعاونی‌ها و استفاده از فن آوری، وام‌های دراز مدت و غیره در راستای تحول زندگی روستایی و نزدیک شدن آنها به شهرها؛
۱۱. استفاده از سرمایه‌های خصوصی، مخصوصاً در زمینه‌هایی که فعالیت مرکزی دولت بی‌مورد است و موجب رشد بورکراسی و اتفاف سرمایه‌های ملی می‌شود، به عبارت دیگر پیروی از اصل «سرمایه خصوصی در خدمت سیاست اقتصادی» و نه بر عکس؛
۱۲. نظارت دقیق قانونی بر حفاظت از محیط زیست، در تمام فعالیت‌های اقتصادی و پیروی جدی از استانداردهای بین‌المللی فعالیت آزاد و مستقل نهادهای غیر دولتی که یکی از راه حل‌های عملی این مسئله مهم است؛
۱۳. ارضی اختیارات مصرفی مردم به هدف توسعه سطح زندگی بدون اشاعه جامعه مصرفی، یا به عبارت دیگر تبعیت از اصل عدم استفاده «از شتاب دهی عامل مصرف به عنوان اهرم رشد اقتصادی»؛
۱۴. تاسیس فوری موسسات و نهادهای تخصصی و تحقیقاتی و متحول کردن هر چه سریع‌تر علم و فن آوری و مدیریت در سطح کشور، و نظارت و اشاعه استانداردهای بین‌المللی تولیدی.

نتیجه‌گیری

در کشور ما، به برگت جنبش مردمی خرداد ۷۶، تغییرات روبنایی در راه توسعه سیاسی هر چند به کنندی و زیگزاگی، ولی حداقل در مسیر مثبت، به حرکت افتاده است، و در مقابل مسائل بنیادی مربوط با زیر بنای اقتصادی همچنان بر پایه همان سیاست‌های ورشکسته گذشته تنظیم و اجراء می‌شود. با وحیم تر شدن بحران اقتصادی و فشار مستقیم آن بر تode‌ها، مبارزه بر ضد سیاست‌های اقتصادی رژیم ولايت فقیه که نقش و خواسته‌های تode‌های زحمتکش در آن محور اساسی دارد ناگزیر به تحولات کشور ما افروزه می‌شود. بدین دلیل، ما می‌گوییم که هر نیروی سیاسی جدی باید در مقابل مسئله راه رشد، توسعه کشور و مخصوصاً سیاست معروف به نوسازی اقتصاد جمهوری اسلامی، موضع مشخصی داشته و تا در حد امکان با شفافیت نقطه نظر و عمل راهبردهای خود را تبیین کند.

استناد کنگره چهارم حزب توده ایران و سایر اظهار نظرهای حزب، موضع ما را در مقابل مقولات و پدیده‌ها و فرایندهای پایه‌یی اقتصادی-سیاسی جهان و ایران مشخص

می کند و مختصات اساسی راهبردی را که می تواند به عنوان چارچوب سیاست دگرگون سازی اقتصادی قرار گیرد را نشان می دهد. در پاسخ به بحث اولویت توسعه سیاسی یا توسعه اقتصادی باید گفت که منطبق و شواهد عینی این دو فرایند اصلی در ارتباط و متاثر از یکدیگر همزمان کل فرایند توسعه جامعه را تشکیل می دهند و به میان کشیدن مسأله توسعه اقتصادی و در اولویت قرار دادن آن چیزی نیست جز مانور سیاسی و شعارهای مردم انگیزانه (پوپولیستی) از جانب جناح اقتدارگرایان و فرصت طلبانی مانند رفسنجانی، برای حفظ موقعیت سیاسی و منافع طبقاتی خود.

در این میان توجه به این موضوع بسیار مهم است که در کشور ما به علت ضعف و بی برنامگی دولت در این زمینه همان عملکرد های مخرب دوران ریاست جمهوری رفسنجانی خصوصاً در زمینه ادامه سیاست تعديل اقتصادی برخلاف مصالح ملی و مخصوصاً رحمتکشان ادامه دارد. تاثیر و عواقب این استراتژی اقتصادی و سیاسی رژیم تنها بر پیکره اقتصادی و زندگی مردم محدود نمی شود بلکه تاثیر عمیق و منفی آن بر روند تحولات روبنای سیاسی نیز اجتناب ناپذیر است.

نیروهای دموکراتیک - ملی کشور ما باید با درک رابطه حساس میان مقولات عدالت اجتماعی و جامعه مدنی به همراه مبارزه برای تحولات مرحله دموکراتیک-ملی، با اتحاد عمل بتواند چارچوب کلی یک راه رشد اقتصادی مردمی را تدوین کنند.



بوسه

گفتمش:

- «شیرین ترین آواز چیست؟»

چشم غمگینیش به رویم خیره ماند،

قطره قطره اشکش از مژگان چکید،

لرزه افتادش به گیسوی بلند،

زیر لب، غمناک خواند:

- «ناله زنجیرها بر دست من!»

گفتمش:

- «آنگه که از هم بگسلند ...»

خنده تلغی به لب آورد و گفت:

- «آرزویی دلکش است، اما دریغ!

بخت شورم ره بربن امید بست.

و آن طلایی زورق خورشید را

صخره های ساحل مغرب شکست! ...»

من به خود لرزیدم از دردی که تلغی

در دل من با دل او می گریست.

گفتمش:

- «بنگر، درین دریایی کور

چشم هر اختر چراغ زورقی است،

لیکن این شب نیز دریایی است ژرف.

ای دریغا شبروان! کز نیمه راه

می کشد افسون شب در خوابشان ...»
گفتمنش:

- «فانوس ماه
می دهد از چشم بیداری نشان ...»
گفت:

- «اما، در شیی این گونه گنگ
هیچ آوایی نمی آید به گوش ...»
گفتمنش:

- «اما دل من می تپد.
گوش کن، اینک صدای پای دوست!»
گفت:

- «ای افسوس، در این دام مرگ
باز صید تازه ای را می برند،
این صدای پای اوست! ...»
گریه ای افتاد در من بی امان.
در میان اشکها، پرسیدمنش:

- «خوشترين لبخند چيست؟»
شعله ای در چشم تاریکش شکفت،
جوش خون در گونه اش آتش فشاند،
گفت:

- «لبخندی که عشق سر بلند
وقت مردن بر لب مردان نشاند.»
من ز جا برخاستم،
بوسیدمنش.

ها . الف. سایه

تهران، ۱۳۳۴

از کتاب چند برق از یلدا

لبنان

دوره هفتم، سال دوم، شماره ۲

۵۱

از «منشور آزادی»

«کشور ما ، در تاریخ معاصر خود ، به دلیل دخالت بیگانگان ، استعمارگران ، حاکمیت رژیم های استبدادی و ضد دمکراتیک ، تنها دوره های کوتاهی را در صلح ، آرامش و آزادی نسبی بسر برده است. در سده اخیر ، چه خون هاکه برای استمرار ظلم و استبداد و بی قانونی در میهن ما ریخته نشده است و مردم ما علی رغم قریبی های بی شماری که بخاطر آزادی و عدالت داده اند ، هنوز در بند استبداد ، بی قانونی و بی امنیتی اسیرند.

دله هاست که آزادی اندیشه و بیان جرمی ناخوشدنی است و انسان های میهن دوست ، آزادی خواه و عدالت جو به خاطر تسلیم نشدن به استبداد و ظلم به زندان انداخته شده اند ، شکنجه شده اند و چه بسیار به جوخره های اعدام سپرده شده اند.

جنبش عظیم توده ها بر ضد استبداد ، ظلم و استعمار ، در بهمن ۵۷ پیروزی بزرگی برای ملت ایران محسوب می شد. امید استقرار آزادی و حاکمیت مردم بر سرنوشت شان ، امید دست یابی به استقلال سیاسی و اقتصادی و بازسازی ایرانی آباد ، مستقل و شکوفا میلون ها انسان را به حرکت درآورد و تغییرات شگرفی را در میهن ما ایجاد کرد. این پیروزی عظیم با پشت کردن بخش عمده نیروهای مذهبی ، به رهبری خمینی به آرمان های آزادی خواهانه مردم به واقعیت دهشتناک و طاعون مرگباری بدل شد که چهارده سال است بر جان و سرنوشت مردم میهن ما حاکم است.

ملت ایران مانند هر ملت آزاد دیگری حق دارد در آزادی ، تمنیت و عدالت اجتماعی زندگی کند. به گمان ما تنها راه تامین چنین خواست عاجلی مبارزه وسیع ، فraigیر و متحد مردم و همه نیروهای سیاسی و آزادی خواه کشور در راه تحقیق اصول بنیادین زیر است.

استقرار آزادی های فردی ، سیاسی و اجتماعی

- تامین حق بلا منازع شهر و ندان در تعیین و انتخاب نوع و ترکیب حکومت مرکزی از طریق مراجעה مستقم به آرای عمومی مردم میهن ما ،

- تامین بدون قید و شرط آزادی اندیشه ، مذهب و بیان :

- تامین بدون قید و شرط آزادی مطبوعات با هر دیدگاه فکری ، فلسفی ، فرهنگی ، سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی :

- تامین بدون قید و شرط آزادی احزاب ، سازمان ها و گروه های سیاسی و صنفی با هر دیدگاه فکری ، فلسفی ، سیاسی و یا مذهبی :

- تامین برابر حقوق فرهنگی ، اجتماعی و سیاسی زنان و مردان و از بین بردن کلیه قوانین محدود کننده حقوق زنان :

- تامین حقوق ملی خلق های ایران در چارچوب یک ایران آزاد ، مستقل و دمکراتیک : ... »

مصطفوی سومین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران ،

اسنادی از جنایات امپریالیسم در آفریقا

به نقل از روزنامه گاردنر، ترجمه: بهرام جوان

استاد دخالت غیر قانونی دولت بلژیک در قتل پاتریس لومومبا رهبر کنگو باید در اختیار عموم گذاشته شوند و کسانی که در این امر دخالت داشته اند باید مورد سؤال قرار گیرند.

(Ludo de Witte) لودویت کارشناس مسائل افریقا خواستار تشکیل یک کمیته تحقیق پارلمانی شد تا کار بازجویی و شهادت از مقامات رسمی سابق که در قتل یکی



پاتریس لومومبا، لحظاتی پیش از اعدام به دست مزدوران امپریالیسم

از رهبران برجسته افریقا در دوران استعمار دخالت داشته اند را، پیگیری کند. کتاب ۴۰۰ صفحه‌ای لودویت که به زبان فرانسه منتشر گردیده است، یکی از سیاه ترین دوران روابط بلژیک با کنگورا روشن می‌سازد و بر مسئولیت این کشور در جنایات سیاسی صحنه می‌گذارد. لومومبا، قهرمان مبارزه ضد استعماری تنها ۳۶ سال داشت که او لین نخست وزیر کشور تازه استقلال یافته کنگو در ژوئن ۱۹۶۰ گردید. اما در عرض یک ماه، پس از این انتخاب، جنگ داخلی به رهبری موسی چومبے از منطقه گاتانگا که دارای معادن غنی مس است آغاز شد. موسی چومبے با استخدام مزدوران بلژیکی، فرانسوی و افریقای جنوبی جنگ با دولت را شروع کرد. به دنبال آن، انجام گرفت، اما این نیروها بی طرفی را رعایت نکردند. لومومبا سرنگون شد و به جای او یک کلنل ناشناس به نام موبوتو سه سکو کنترل کشور را در دست گرفت و نام آن را به زئیر تغییر داد. او تا موقع سرنگونی، در ماه مه ۱۹۷۱، دوست نزدیک کشورهای غربی باقی ماند. استاد غیر محترمه و مذاکرات سنای امریکای کاملاً محزز می‌سازد که، سازمان «سیا» نقشه قتل لومومبا را به دلیل اینکه معتقد بود او دارای تمایلات کمونیستی است، کشید.

اما بررسی های لودویت نشان می‌دهد که، به دلیل دشواری های دولت آمریکا برای یک عملیات زمینی در کنگو، این نقش به دولت بروکسل واگذار شد. او تاکید می‌کند که مقامات رسمی بلژیک در کشتن پاتریس لومومبا دخالت مستقیم داشته اند. یک سند امضاء شده به وسیله هارaldo اسپریمونت، وزیر دولت بلژیک در امور افریقا، در تاریخ اکتبر ۱۹۶۰، به طور واضح نشان می‌دهد که مهم ترین مسأله برای بلژیک، کنگو و کاتانگا از بین بردن لومومبا بوده است.

در ۱۷ ژانویه ۱۹۶۱ لومومبا، تحت بازداشت نیروهای موبوتو، به دستور لیندن اسکریمونت و وزیر خارجه وقت بلژیک پیر ویگنی، به منطقه کاتانگا منتقل گردید. پاتریس لومومبا در یک ویلا تحت حفاظت نیروهای بلژیکی به طور وحشیانه در مقابل افسران بلژیکی شکنجه شد و سپس به وسیله جوخه اعدام به فرماده شد. افسر بلژیکی نیز باران گردید. جنازه او بعداً به وسیله جرالد سوئت کمسیر پلیس از بلژیک در آسید از بین برده شد. سال گذشته جرالد سوئت اعتراف کرد که او دو تا از دندان های پاتریس لومومبا را برای بازگرداندن به کنگو نگه داشته بود اما بعد آنها را به دریا پرتاپ کرده است.

با اینکه مطالب بسیار زیادی درباره این راز چهل ساله تاکنون نوشته شده است، اما اطلاعات بسیار مهم دولتی از جمله در باره کمیته سری مربوط به کنگو تحت ریاست گاستون ایسکس، که بعدها به قام نخست وزیری رسید، همچنان پنهان نگاه داشته شده است. ماه گذشته دولت تشکیل یک هیئت پارلمانی جهت پیگیری این قضیه را تصویب کرد اما تاریخ دقیق فعالیت آن هنوز مشخص نگردیده است.

لو دویت، می‌گوید: «تحقیقات جدید بایستی اختیارات کامل برای بررسی را داشته باشد. این مسأله که گفته می‌شود اغلب مقامات رسمی دخیل در این امر مرده اند صحیح نیست. کسانی که در این جریان دخالت داشته اند باید مورد سئوال قرار گیرند تا موارد بیشتری از این قضیه افشا شود.»

لومومبا بعد از مرگ، به نماد نیرومند مبارزه با استعمار تبدیل شد. یک دانشگاه در مسکو به نام او تاسیس گردید که دانشجویان زیادی را از کشورهای جهان سوم به خود جذب کرد. لومومبا در وصیت نامه سیاسی خود که اندکی قبل از به قتل رسیدن در زندان نوشته است، آورده است: «یک روز تاریخ حرف خود را خواهد زد. اما این آن تاریخی نیست که در سازمان ملل، در واشنگتن، پاریس یا بروکسل به ما یاد دادند، بلکه تاریخی است که ما از کشورهای آزاد و رها یافته از بند استعمارگران و حامیانشان یاد گرفته ایم. آفریقا تاریخ خود را خواهد نوشت و این افتخاری بزرگ خواهد بود.»

× به نقل از روزنامه گاردین ۱۵ ژانویه ۲۰۰۰

پنجاه و نهمین زادروز حزب توده ایران، حزب توده های رنج و رحمت، حزب جوانان، دانشجویان و زنان مترقبی، حزب پیکارگران راه آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی، حزب مبارزان ضد استعمار و ضد استبداد، حزب مدافعان اصلاحات بنیادین جامعه و پیشرفت اجتماعی، گرامی باد!

«... تاریخ پنجاه و نه ساله حزب توده ایران، بهترین گواه تأثیر عظیم معنوی و تغییرات بزرگی است که توده ای ها، برغم همه فشارها، سرکوب ها، زندان ها، شکنجه ها و اعدام ها، توانسته اند در میهن ما ایجاد کنند. طرح ضرورت نخستین قانون کار، «تقلیل مدت کار روزانه در کشور به هشت ساعت، ایجاد بیمه های اجتماعی، به رسمیت شناختن اتحادیه ها و سندیکا های کارگری، منع کار اطفال، و تساوی دستمزد کارگران زن و مرد» از جمله خواست هایی بود که حزب ما در زمینه تغییر روابط ظالمانه کار و سرمایه در میهن ما مطرح کرد و توانست به دست آوردهای مهمی در این زمینه نایل گردد. حزب توده ایران، در اوضاع آن روز ایران، و حاکمیت معنوی واپس گرایان و مترجمان، موضوع برابری حقوق زن و مرد را مطرح کرد و خواهان «کوشش در توسعه اجتماعی و برقراری حقوق زنان، از جمله حق انتخاب شدن و انتخاب کردن در مجلس مقننه و انجمن های ایالتی» شد. حزب توده ایران باعث و بانی بسیاری حرکت های روشنگرانه اجتماعی، ایجاد انجمن های صنفی زنان و بطور خلاصه، تغییر فضای استبداد زده میهن ما در عرصه های گوناگون بود. حزب توده ایران در راه متشكل کردن جوانان و دانشجویان کشور گام برداشت و سازمان جوانان توده ایران بنیانگذار سنن خجسته یی از پیکار بر ضد استبداد و ارتیاع شد که تا به امروز این سنن در جنبش دانشجویی میهن ما پایدار مانده است. مقاومت و به خون کشیده شدن دو دانشجوی توده ای در کنار یار مصدقی شان، حمامه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ را حلق کرد، که جنبش کنونی دانشجویان میهن ما خجسته روز سالگرد آن را گرامی می دارد. حزب توده ایران، در حالی که زمین داران بزرگ و فئودال ها میلیون ها دهقان ایرانی را به وحشیانه ترین شکلی استثمار می کردند، مسئله اصلاحات ارضی به نفع دهقانان بی زمین و کم زمین را مطرح کرد و در این راه مبارزات پرشوری را سازمان دهی کرد....»

«در آسیان»

اطلسیپین

به یاد فرزانه و اندیشمند انقلابی رفیق احسان طبری به قلم زنده یاد استاد محمد زُهری

نهم اردیبهشت ماه ۱۳۷۹ مصادف بود با یازدهمین سالگرد درگذشت فرزانه و اندیشمند انقلابی، رفیق احسان طبری. مقاله زیر متن یادواره‌یی است که زنده یاد استاد محمد زُهری، پس از درگذشت رفیق احسان طبری، تهیه کرد و در اختیار حزب قرار داد. این متن به عنوان مقدمه کتاب «گزیده‌ای از آثار احسان طبری» به چاپ رسید. به مناسب سالگرد درگذشت رفیق طبری مناسب دانستیم تا دیگر بار این نوشته زیبا و شاعرانه استاد زُهری را برای خوانندگان «دنیا» به چاپ رسانیم.

«ماتم مرگ را به دور افکنیم و باورمند باشیم که اصالت با زندگی است و بشر بیش از پیش آن را خواهد آراست، و آوند آنرا از زلal بهروزی خواهد آمود.» این سخن فرزانه فرهیخته ایست که هفتاد و اندی در این سرای سینجی زیست و فرزند زمانه خویشتن بود و گنجینه میراثش انبوهه‌ای از نوشتار و جستار فلسفی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی و جامعه شناسی و انبانه‌ای از شعر و داستان و نقد ادبی است. آنچه در این خزانه - پس از ثرای اندیشه و رقت خیال - به چشم می‌آید، شفافیت و تراش کلامی است که با مدد از هزاران واژه باسلوب و گوشنواز و رسا - که در میان آثار منظوم و منتشر کهن فارسی و فرهنگ‌ها به فراموشی سپرده شده بود - توانسته است محتوا

را جاندار و مفهوم و دلپذیر سازد. با بهره وری از ترکیبات و تمهدات کلامی پیشینان و آئین پیوند کلمات، بر غنای زبان زنده امروزین بیفزاید و واژه‌های نوپدید در برابر کلمات بیگانه - تازی و فرنگی - بگذارد. و این مهم آن چنان از سر دانش و آگاهی باشد که به کوتاه‌زمان، کاربرد گسترده‌ای در میان اهل فن و دیگر و دیگران بیاورد.

کاوش در گستره چند سویه این آثار، کار یک کس نیست، هر زمینه را کسی یا کسانی به فراخور تخصص خود باید برسند. زیرا آن چنان سرشار و انباشته است که دو نسل را به تفکر و اندیشه کشانده و همچنان برای آیندگان، آموزنده و شایسته مرور است.

احسان طبری - گنجینه دار این انسوهه تفکر و عاطفه - «کوچه زمان را به پایان رسانند». کوتاه سخن آنکه این بخرد، در بهار سال ۱۳۶۸ مرد - یا راست تر گفتہ باشیم - میراندنش و به عبارت صاحب تاریخ بیهقی در بهار شش سال پیش از این «مرد خود مرده بود».

هنگامی که به توبه کشاندنش، خود را چنین شناساند: «این جانب احسان طبری، ۶۷ ساله، فرزند مرحوم حسین طبری، معروف به فخرالعارفین، نوه مرحوم آقا شیخ علی اکبر مجتبه طبری ساروی...».

در دیار رنگین کمانی فردا
دل مسافم در گردش است:
با ترانه سپیده دمان در گوش
خیره به شرابه سوزان
آسمان

وزش یک خاطره، مرا می سوزاند
هر کس کوچه زمان را به پایان می رساند
در دی ماه یا شهریور ماه
(چه سودی از خزیدن پیران؟)
ولی این پنجه های شوم
ارانی ها را خفه می کنند...
آیا در خاک خفت، مردن است؟

۱. طبری

و او در این اعتراف به خطای روش است که به گالیله نظر داشته است. درست دو سال پیش از آن، در بهار سال ۱۳۶۰، طی مقاله‌ای با عنوان «از تنگنای جبر به فراخنای اختیار» نوشته بود:

«برای آنکه در اعتراف به خطا تردید نکند، دستگاههای شکنجه را به او نشان دادند. پاپ با برادر و برادرزاده خود در محاکمه حضور یافت. سرانجام گالیله پیر هفتاد ساله، اعتراف نامه‌ای نوشت که آغاز آن چنین است: من گالیلیو گالیله‌ئی، فرزند مرحوم وینچزرو گالیله‌ئی، اهل فلورانس، هفتاد ساله، که شخصاً در این دادگاه حضور دارم، در برابر شما کاردينال‌های محترم و معزز که مفتتش عقاید علیه ضلال الحاد آمیز در سراسر جمهوری مسیحی هستید، زانو می‌زنم و انجیل مقدس را که در برابر من است با دستان خود به قصد قسم لمس می‌کنم و سوگند یاد می‌کنم که همیشه به عنایت ذات باری به همه و هر چیزی که کلیساي مقدس کاتولیک و حواریون مقدس موقعه کرده و آموخته اند، مومن بوده و خواهم بود... اعتراف نامه طولانی است و در متن آن به شکل مسروح نظر کپرنیک انکار و تقبیح و نظر بظامیوس تصدقیق و تقدیس می‌شود...»

«سپس او را به حال خود گذاشتند تا در سال ۱۶۴۲ (پس از شش سال) در ۷۶ سالگی، هنگامی که نایبنا بود، جهانی را که نتوانست در آن سخن علمی مورد اعتماد خود را بگوید و با سینه گشاده در آن تنفس کند، برای همیشه ترک گفت، ولی تاریخ پیر در مسیر خود عنود است.»

«حقیقت مانند پربروی شعر جامی تاب مستوری ندارد و اگر در را به رویش بیندی سر از روزن برخواهد آورد.»

«جهان ما هنوز باید بندها و زنجیرهای فراوانی را بگسلد، دیوارها و باورهای بسیار را درهم شکند تا به چمنزار فراخ اختیار برسد. ولی آنچه که امیدبخش است سیر ظفرنمون عدالت اجتماعی و حقیقت علمی است که با چشم دیده می‌شود و جای هزاران و صدها هزاران فرج و امید را باقی می‌گذارد... نور و هوای تازه به سراغ کسانی خواهد آمد که در تنگناها و بن بست های تاریخ، رنج اختناق و درد حقارت را تحمل می‌کنند: دیر یا زود، به سراغ خود آن ها یا به سراغ گورشان خواهد آمد. ولی به هر جهت خواهد آمد.»

«طبری نیز گالیله سان - شش سال پس از اعتراف به گناه(!) در برابر نابخردان حافظ جهل و خرافات و انسان شکنان دیوسيت، به آستانه مرگ رسید. «مرگ چنین خواجه نه کاری است خرد». شوره زار سرزمین شوریخت و بی فرهنگ امروزین ایران، درخت برومند همایونی را از دست داد که هنوز سال‌ها جا داشت که در سایه اش رخت برد.

پاک و ساده و درویشانه می‌زیست. برای خوبیش کم و برای دیگران بسیار می‌خواست. از هر مقوله ای توشه ای شایان داشت. هر کلامش باری بر معرفت آدمی می‌افزود. خوش محضر و مهربان بود. بخیل و حسود نبود. اگر جوهري در سخنوری سراغ می‌کرد، میدانش می‌داد. بسیاری از نام آوران شعر و نثر امروز را برکشیده بود. او نخستین بار از شعر نو به دفاع برخاست و نیما - بزرگ‌مرد شعر پارسی - را به گوهرشناسان شناساند. سخن تلخ و زهراگین معاندان را، با ادب و بزرگ‌گواری پاسخ می‌داد. بسیاری از معادل‌های رایج

فارسی، علوم اجتماعی و سیاسی و فلسفی از ساخته‌ها و پرداخته‌های اوست. طبعی نازک و ظریف داشت. دانش و فرهنگ ایران و جهان را درهم می‌آمیخت و با آمیزه‌ای از برداشت‌های خویش، عرضه می‌کرد. دشمن نیز بربایه و مایه علمی او اقرار داشت. و حیف از این مرد که امروز در میان ما نیست. اما آثارش ما را به او دلالت می‌کند. و ننگ و نفرت برآنان باد که چنین گوهر گرانبهای را قادر ندانستند و خواستند او را تا حد طلبه‌ای بی دانش تنزل دهند و با او چنان کردند که ننگش بردامان خودشان نشست. آیا احسان طبری - این فرزانه یگانه دوران ما - در رودخانه بی بازگشت مرگ، رها شده است؟

نه. خود چنین می‌گوید:

«باز می‌گردم با پادشاهان تگرگ و
ستارگان بانگ زن.
باز می‌گردم با عصاره فرازگیر سنبله ها.
باز می‌گردم تا در همه ریشه ها، هماهنجی گرم آسمان ها را بنوازم؛
در روزی معصوم
در روزی خردمند».

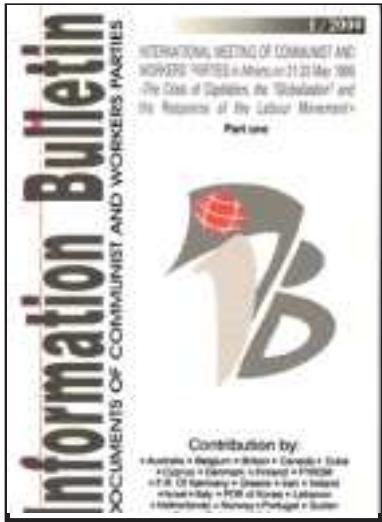
و پایان را - با نویدی به آیندگان، به فرزندان و به فرزندان فرزندان - چنین سروده است:

«در آستان اطلسین سحرگا، من مسافر شب پیما، چون تندیسی فسردم
ایستادم، خم شدم، نشستم، خفتم، جان دادم، خاک شدم، بادم افشارند
و به دست چرخش جاوید سپرد، تا به لیخند پیروزی تو بنگرم، ای نبیره من!
سرنوشت نیای تو و نیاکان تو آسان نبود.
دیری است می‌گفتم
دیری است می‌دانشم».





درود آتشین به خاطره جاودان
شهدای توده ای و همه شهدای راه
آزادی، استقلال و
عدالت اجتماعی!



سند ارائه شده از سوی کمیته مرکزی
حزب توده ایران به کنفرانس جهانی
احزاب کارگری و کمونیستی در یونان،
که اخیراً در نخستین شماره «بولتن بین
المللی» احزاب کارگری و کمونیستی به
چاپ رسیده.
ما در شماره های آینده،
سایر مقالات این بولتن را ترجمه و در
اختیار خوانندگان مجله «دنیا» قرار
خواهیم داد.

پژوهش سرمایه داری، «جهانی شدن» و «جهانی سرمایه داری»

پالاسخ طبقه کارگر

در سالیان اخیر، بحث در مورد ماهیت پدیده بی که تحت عنوان «جهانی شدن» معرف مختصات سرمایه داری در شرایط «نظم نوین جهانی» و تغییرات پردازنه ناشی از سقوط سوسیالیسم در اروپای شرقی است، از سوی همه نیروهای سیاسی با دقت دنبال شده است. در حالی که مبلغان و مذاهان سرمایه داری، «جهانی شدن» را نسخه شفابخش و بی بدیل بحران عمیق دهه های پایانی قرن بیست سرمایه داری می دانند، نیرو های مردمی بدرستی آن را شکل نوین استعمار در ابتدای هزاره سوم تحلیل می کنند. در سند حاضر سعی شده است که، پس از ترسیم ابعاد بحران سرمایه داری در سال های پایانی قرن بیستم، «جهانی شدن» را به مثابه راه حل سرمایه جهانی برای غلبه بر این بحران مورد مطالعه قرار دهد، و در پایان، جوانبی از سیاست پیشنهادی حزب توده ایران را، برای مبارزه جهانی زحمتکشان با این چالش تاریخی، بررسی کند.

زمینه های بحران

در انتهای هزاره دوم، در عصری که انقلاب تکنولوژیک امکان بالقوه بهره برداری از تمامی منابع طبیعی جهان را به نفع انسان فراهم کرده است، به دلیل سلطه اقتصادی و سیاسی گرایشات نو لیبرالی سرمایه داری، میلیون ها نفر از زحمتکشان جهان با فقر، بیکاری، عدم امنیت شغلی و اجتماعی، جنگ و تخریب محیط زیست مواجه اند.

بحرانی که در اواسط دهه ۹۰ میلادی، در شکل فروپاشی اقتصاد های جنوب شرق آسیا شروع شد و اثرات آن سریعاً به اروپا و آمریکای لاتین منتقل شد، یک بحران ساختاری سرمایه داری است. علت ریشه ای بحران کنونی اقتصاد جهان، همان مکانیزمی است که همیشه چرخه رونق و رکود سرمایه داری را باعث می شود. بر پایه ملاحظات آماری و مطالعه علمی وضعیت اقتصادی جهان، بحران اخیر سرمایه داری را باید بحران «اضافه تولید» در چرخه سامان دهی اقتصادی سرمایه داری دانست. روزنامه نیویورک تایمز در سال ۱۹۹۷ درمورد «مرحله ابتدایی یک بحران توسعه یابنده جهانی ... که عمدهاً محصول پدپله بی موسوم به اضافه ظرفیت است» اظهار نگرانی می کند. جک ولچ، مدیر کل شرکت جنرال الکتریک اقرار می کند: «در همه صنایع اضافه ظرفیت جهانی وجود دارد. شرق آسیا منبع اصلی اضافه ظرفیت در سالهای اخیر بوده است.»

اقتصاد راپن، دومین قدرت اقتصادی امپریالیستی جهان، که بسیاری معتقد بودند به سادگی اثرات بحران کنونی را از سر خواهد گذاند و خواهد توانست موتور رشدی در جهت احیاء اقتصاد جهانی باشد، مدت هاست که در لبه یک بحران عمیق دست و پا می زند. اقتصاد راپن در سال ۱۹۹۸ بین ۴ تا ۵ درصد اتفاقیاض داشته است.

«جهانی شدن» سرمایه در دهه اخیر را باید تلاشی همه جانبه در جهت غلبه بر بحران ذاتی سرمایه داری و تحکیم «نظم نوین» اقتصادی - سیاسی در جهان، با هدف حلول گیری از هر گونه تحول ترقی خواهانه به نفع زحمتکشان دانست. سرمایه داری جهانی در تداوم استراتژی سال های دهه ۸۰ میلادی، که می باست مبارزه تسليحاتی گسترده تحمیلی امپریالیسم و سلطه یافتن گرایش نو لیبرالیستی در اقتصاد عملاً شرایط خلاصی آن را از بحران عمیق اواسط دهه ۷۰ فراهم کرده بود، در دهه ۹۰ استراتژی بی را در پیش گرفت که متضمن دستیابی آزاد و بدون محدودیت به بازار های جهان است.

سقوط اتحاد شوروی و کشور های سوسیالیستی در ابتدای دهه ۹۰ میلادی، به امپریالیسم این امکان را داد که بدون هیچ گونه واهمه بی از عکس العمل زحمتکشان، باز بحران ذاتی سرمایه داری را به دوش خود آنان بیندازد.

اثرات بحران کنونی سرمایه داری، ابتدا در اقتصاد کشور های آسیای جنوب شرقی نمایان گشت. سقوط سیستم بانکی، بی ارزش شدن ارزهای ملی، بیکاری میلیون ها کارگر، واقعیت های انکار ناپذیر اقتصاد هایی بود که تا اواسط دهه ۹۰ به نام «بیر های آسیایی» شناخته می

شدند. البته، دیگر اقتصادهای سرمایه داری نیز، از اثرات بحران مصون نبوده اند ولی باید اذعان داشت که ابعاد این تاثیرات بر کشورهای سرمایه داری مختلف، گوناگون بوده است. اضافه تولید در آسیای جنوب شرقی، به دلیل تسلط تولید کنندگان این منطقه بر بازارهای جهان و ارتباطات گسترشده تجاری در جهان، به این معناست که، تولید کنندگان در برخی کشورهای اروپایی نظیر انگلستان و آلمان شدیداً زیر فشار قرار گرفته اند و مجبور به تعطیل مراکز تولیدی بومی شده اند (تعطیل کارخانه عظیم زیمنس در شمال انگلیس).

عامل اساسی در اضافه تولید در کشورهای آسیای جنوب شرقی، گسترش وسیع استفاده از اثرات انقلاب فن آورانه و سرمایه گذاری وسیع در این کشورها بر ماشین آلات و فن آوری برتر است. این امر در مقایسه با اروپای غربی، که به دلیل تسلط سیاستهای مونتاریستی از اوایل دهه ۸۰ از سرمایه گذاری بر صنایع تولیدی ابا داشته، کاملاً مشهود است. در برخی از کارخانجات کشتی سازی زاپن ۸۵٪ قطع و برش فولاد و ۶۵٪ جوشکاری را توسط ماشین های هدایت شونده توسط کامپیوتر صورت می دهند.

در دوران جنگ سرد، اقتصادهای ایالات متحده و بریتانیا به میزان وسیعی بر صنایع تولید اسلحه تکیه داشتند. ریگان و تاچر، با تکیه بر «تهدید شوروی» منابع عظیمی را در این صنایع مصرف کردند. رشد بلاوفقه صنایع اسلحه سازی در این دوره، اثرات ویژه بی بر اقتصاد سرمایه داری داشت. سیاست دولت ریگان در اعمال نرخ بهره بسیار بالا برای تامین منابع مالی لازم برای هزینه های تسليحاتی، بحران بدھی کشورهای جهان سوم را ایجاد کرد. ایالات متحده با دنبال کردن این سیاست، در عین نابود کردن اقتصاد برخی کشورهای جهان سوم - در ضمن برای خود بازار ایجاد کرد. برای سرمایه داری انحصاری، تولید تسليحات به مفهوم تصاحب نرخ بالای اضافه ارزش بود. بهای این نرخ بالا را کشورهای جهان سوم دادند. تاچر و ریگان در قبال صنایع تسليحاتی سیاست بفرنجی را اتخاذ کردند. آنها در حالی که با دخالت دولت در تولید صنعتی و حمایت از صنایع سرخانه مخالفت می کردند، از اختصاص منابع مالی فراوان به یک بخش از اقتصاد، یعنی تولید تسليحات مدرن و استراتئیک، حمایت می کردند که این خود باعث تقویت بخش های دیگر اقتصادی گردید. در دوران کنونی به دلیل پایان جنگ سرد، ادامه این سیاست به شکل قبل ممکن نیست. زیر فشار موسسات مالی - دولت های کشورهای سرمایه داری اصلی مجبور شده اند که در مقایسه با دوران جنگ سرد از مصارف تسليحاتی بکاهند. این مسأله نیز در میان مدت مشکلات ویژه بی را برای اقتصادهای مو تاریستی به وجود آورده است که به دلیل ایدئولوژی حاکم بر این کشورها، آنها قادر به اتخاذ سیاستهای متفاوتی نیستند تا بتوانند اقتصادشان را از وضعیت کنونی بیرون بیاورند.

یکی دیگر از مشخصه های بحران کنونی - که اضافه تولید و اثر رشد فن آوری و بهره گیری سرمایه داری از آن را نشان می دهد مسأله اثر عظیم و منهدم کننده ای است که (در

دوران تسلط سرمایه داری (بیو تکنولوژی بر صنایع کشاورزی خواهد داشت. تولید گستره و ارزان غلات و محصولات گیاهی با استفاده از دستاوردهای علمی - فن آورانه و تغییرات ژنتیکی در گیاهان، عملاً وضعیت نوبتی را در بازار محصولات کشاورزی موجب شده است. ادامه این وضعیت، تولید کنندگان در کشورهای جهان سوم را نابود خواهد کرد و این خود ساختارهای اجتماعی را تحت تاثیر قرار می دهد. پاسخ سرمایه داری موتاریستی به بحران کنونی عملاً، اصرار به ادامه همان سیاست‌های گذشته (که خود به وجود آورنده این بحران بوده اند) باشد بیشتر است.

بحران جهانی و نهادهای امپریالیستی

یکی از ویژگی‌های بحران سالیان اخیر، افزای عملکرد نهادهای بین‌المللی بی‌نظیر صندوق بین‌المللی پول قمع، بانک جهانی، و ناتو به مثابه ساختارهای امپریالیستی، در جهت حفاظت از منافع سرمایه مالی است. قدرت نظامی، ارتش، تسليحات و ظرفیت اقتصادی این نهادها منعکس کننده ماهیت سیستم حاکم بر جوامعی است که در تشکیل و شکل دادن به سیاست‌های محوری آنها نقش برجسته دارد. استفاده از قدرت نظامی بر ضد یوگسلاوی، توسط پیمان ناتو، انکاس ایدئولوژی و نیازهای سیاسی دولتهایی است که چنین قدرتی را ایجاد کردن و از آن طرفداری می‌کنند.

جنگ در بالکان، و تاکتیک‌های ناتو، در عین اینکه سبعت و تجاوزگری ذاتی امپریالیسم را نشان می‌دهد همچنین نمایشگر یک رشتہ معیارهای سیاسی جدید است تا در شرایط کنونی به ملت‌های جهان بفهماند که هیچ مقاومتی در مقابل سرمایه داری ممکن نیست، که هر گونه مقاومتی از طرف هر ملتی خرد خواهد شد. مسئله اینست که ناتو عملای گسترش بیدا کرده است و اکنون نقش نظامی فعل در تمامی جهان برای خود قائل است. به عبارت دیگر «نظم نوین جهانی» متضمن نقشی جهانی برای ناتو به مثابه پلیس خشن منافع امپریالیسم بوده است. در این زمینه سیاست عملی امپریالیسم جایگزین ساختن ناتو به جای سازمان ملل است چرا که این نهاد بین‌المللی، برغم محدودیت‌های کنونی آن، منافع کشورهایی را نیز نمایندگی می‌کند که با ناتو همراهی ندارند.

سازمان ملل، در سالهای قبل از دهه ۱۹۹۰، توانسته بود به زیاده روی‌ها و افراط‌گری‌های کشورهای غربی و سرمایه مالی مهار بزند. صندوق بین‌المللی پول، در جریان بحران کشورهای آسیای جنوب شرقی - با تحمل شرایطی از این قبیل که آنها برنامه ریزی را کنار بگذراند، که از حمایت تولید کنندگان داخلی خودداری کنند، که ارزهای خود را شناور کنند، عملاً اقتصادهای ببرهای آسیایی را در وجه عمدۀ ای تابع ارجحیت‌های اقتصادهای قدرتمندتر آمریکا و اروپا کرد.

ما و «جهانی شدن» سرمایه

به نظر ما، مطالعه مشخصات ویژه اقتصاد جهان و آمار موجود در مورد به اصطلاح «جهانی شدن» نشان می دهد که جهت، ماهیت و آماج این پدیده کاملاً با منافع طبقه کارگر و رحمتکشان در سرتاسر جهان در تضاد است. ما بر این باوریم که «جهانی شدن» در مجموع، شکل نوین سرمایه داری جهانی و ادامه مضمون امپریالیستی آن است. «جهانی شدن» بر رغم ادعای مدافعان آن، به هم پیوستگی اقتصادی کشورهای جهان را در بر نداشته است. شواهد عینی نشان می دهد که، مطابق با «تئوری امپریالیسم» لینین، جهان در دوران ما شاهد یک روند بارز گروه بندی بغرنج شرکت های فرا ملی و سرمایه مالی جهانی و تشید رقابت سه قطب اقتصادی سرمایه داری جهانی، یعنی نفتا در آمریکای شمالی، اتحادیه اروپا و آپک در کرانه آقیانوس آرام و شرق آسیا که فاش کننده نوعی منطقه گرایی (فزش ضيق فتح خرضنخ) است.. تشید رقابت در چارچوب منطقه گرایی و چند قطبی شدن اقتصاد جهان، در دوران بعد از فروپاشی نظام سوسیالیستی در اروپای شرقی، و نبود یک رقیب قوی در مقابل سرمایه داری جهانی در میان کشورها و قطب های اقتصادی سرمایه داری، حقیقتی است ملموس که ابعاد گسترشده بی به خود گرفته است. در این میان، آمریکا خواهان تسلط کامل سیاسی و اقتصادی بر پایه سیاست نولیبرالیسم است، یعنی آن چیزی که به نام «هم رائی (مصالحه) واشنگتن» (لختخن ضفیح ضفیف زفیرون معروف گشته است.

«جهانی شدن» سرمایه داری

«جهانی شدن» (غمیصشمقداشیقه) جوانب مختلفی دارد و به همین دلیل تعاریف و ادعاهای متفاوتی در مورد آن ارائه شده است. تبلیغات کرکننده نظام سرمایه داری و باستگان آن مدعی اند که «جهانی شدن» روندی طبیعی، تکاملی و منطقی است که پیشرفت فن آوری و تولید، آن را اجتناب ناپذیر کرده است، و هر نوع اعتراض و مقاومت در مقابل آن بیهوده، کهنه پرستی، ارزواطلی و خلاف روند پیشرفت جامعه بشری است. مدافعان «جهانی شدن» مدعی اند، این پدیده، یک پارچگی اقتصادی جهانی را به همراه داشته است و در نهایت، می توانند «فرصت برابر» برای انسان را در هر نقطه جهان به ارمغان داشته باشد، و این یعنی جهانی بهتر! ولی تجربه اکثریت عظیم توده ها و درک اکثر نیروهای مترقی در سرتاسر جهان کاملاً برخلاف این ادعاهای تبلیغات است. البته این تبلیغات و بسیاری ادعاهای بی پایه و تبلیغات گونه توانسته اند تاحدی سردرگمی و ذهنیت اشتباه را در میان بعضی از نیروهای سیاسی به وجود آورده. برای مثال، این تبلیغات، در دهه گذشته، به همراه مسحور کردن بسیاری از نیروهای چپ سابق در تلاو خیره کننده ویترنهای «اقتصاد جهانی»، نقش مهمی را در عقیم شدن ایدئولوژیکی و ناتوانی سیاسی بازمانده این نیروها ایفا کرده است. بی شک «جهانی شدن» سرمایه تغییرات عمده ای در عرصه های اقتصادی- تجاری و

مالی- سیاسی- اجتماعی به همراه داشته است. به نظرها، با وجود وسعت این تغییرات و تأثیرشان در شکل دادن به تحولات جهان، پدیده «جهانی شدن» در واقع شکل ویژه سرمایه داری جهانی در انتهای قرن بیستم است که به صورت برنامه ریزی شده و به منظور برخون رفت از بحران اقتصادی و سیاسی بی که سرمایه داری جهانی گریبان‌گیر آن بوده است، ترویج داده شده است. ما براین باوریم که از نظر مضمون تغییر عمدۀ ای در سرست نظام سرمایه داری به وجود نیامده است و نخواهد آمد و این به اصطلاح «جهانی شدن» نه تنها به هم پیوستگی سالم اقتصادی و پیوند سیاسی مابین حلقه‌های همراه نداشته است، بلکه بر عکس سیر صعودی فقره اوج گیری اختلافات ملی، مذهبی و تشدید تضادهای بین کشورهای امپریالیستی را به ارمغان اورده است. در واقع می‌توان گفت که، در آستانه هزاره سوم، گسترش حیطه عمل غیردولتیک سرمایه داری جهانی و عواقب عام منفی و گستردۀ این روند، جنبه «جهانی» پیدا کرده است. برخلاف ادعاهای «جهانی شدن» ما به وضوح مرکزیت و پسلط سیاسی- اقتصادی و نظامی آمریکا را در این روند می‌توانیم بینیم.

مسلمان حزب ما، به همراه دیگر نیروهای سیاسی، با تکیه بر جهان بینی مارکسیستی نه تنها با روند واقعی پیوند هرچه بیشتر انسانها در جهان مخالف نیست بلکه آن را یک مرحله لازم در تکامل بشر می‌داند. ولی منظور ما از «جهانی شدن» واقعی، نزدیکتر شدن طبیعی هرچه بیشتر فعل و انفعالات اقتصادی- سیاسی- اجتماعی توده‌ها، با بهره گیری هرچه بیشتر از فن آوری پیشرفته، در چارچوب قوانین بین المللی عادلانه و حفاظت محیط زیست در سطح جهانی است، یا به عبارت دیگر، انتراسیونالیسم و سوسیالیسم جهانی. اما آنچه که از عنوان «جهانی شدن» در حال حاضر تلقی می‌شود کاملاً در جهت مخالف بوده و «جهانی شدن» تنها شکل نوین سرمایه داری جهانی است که با سوءاستفاده ضدبشری از فن آوری پیشرفته و اعمال سیاست نولبرالیسم اقتصادی در سطح جهانی، هدف آن کسب و تقسیم ثروت عظیم حاصله در سطح محلی به نفع منافع امپریالیسم است.

نتیجه تقریباً سده «جهانی شدن» را می‌توان به وضوح در گزارش سالانه (۱۹۹۸) «توسعه بشری سازمان ملل» (UN Human Development Report) دید:

«مجموع ثروت ۲۲۵ تن از ثروتمندترین اشخاص، یعنی ۱ تریلیون دلار، معادل کل درآمد ۲/۵ میلیارد انسان، یعنی ۴۷ درصد فقیرترین مردم جهان است.» بر طبق محاسبات این گزارش، تنها ۴ درصد این ثروت می‌تواند جوابگوی احتیاجات یا به ای آموزشی، بهداشتی، تعذیه و آب آشامیدنی تمام انسانها در سرتاسر جهان باشد. بنابراین، آنچه که در دوران ما جهانی است محرومیت توده عظیمی از انسانهاست از ابتدایی ترین حقوق بشري و هر نوع ادعا در مورد آفرینش «فرصت مساوی» و جهانی بهتر در چارچوب موجود «جهانی شدن»، در بهترین وجه آن، حماقت و در بدترین وجهش فریبکاری مشمئزکننده ای است در سطح جهانی.

باید گفت که، ساده نگری‌ها، و برخی شکست‌ها و عقب‌گرد‌های مشخص تاریخی در دهه‌های اخیر، فرصت‌های مهمی را از جنبش کمونیستی و کارگری جهت بهره‌برداری لازم و ممکن از بحران عمومی سرمایه داری جهانی به نفع طبقه کارگر و گسترش مبارزه‌همه جانبه بر ضد اقتصادی‌سیاسی - اقتصادی هر چه بیشتر این سیستم مبتنی بر استثمار از دست داد. در اینجا باید اذعان کرد که، عقب نشینی سیاسی وايدئولوژیک بخش قابل توجهی از نیروهای چپ، در سایه ضربات روحی ناشی از فروپاشی نظام سابق سوسیالیستی، نقش عمده‌ای در عدم توانائی آنها در تجزیه و تحلیل «جهانی شدن» و اتخاذ سیاست‌های کارا برای مبارزه با آن ایفا کرد. به نظرما با در نظر گرفتن واقعیات موجود دوران ما، از جمله توازن کنونی نیرو‌ها در عرصه جهانی و مخصوصاً عوارض ناشی از ماجرا جویی‌های نظامی اخیر ناتو و تبلیغات سرمایه داری جهانی حول «جهانی شدن»، جنبش جهانی کمونیستی و کارگری و همچنین بسیاری دیگر از نیروهای مترقبی - مردمی قادرند با اشتراک مساعی به پاسخ‌های صریح و همه جانبه به سوالات مطرح در باره «جهانی شدن» دست یابند و با تلفیق کارتئوریک و عملی برای ادامه هدفمند مبارزه با سرمایه داری جهانی، به یک سیاست مشترک برسند. این سوالات مطرح به قرار زیرند:

- ۱. پدیده «جهانی شدن» در مجموع در راستای منافع کدام طبقات عمل کرده است و ادامه آن و برنامه آینده آن چه عواقبی برای طبقه کارگر و حمتکشان به همراه دارد؟
 - ۲. آیا «جهانی شدن» توانسته است با می‌تواند راه حل بحران‌ها و تضادهای درونی نظام سرمایه داری را بدهد؟ و ارزیابی ما از بحران چیست؟
 - ۳. آیا طبقه کارگر و نیروهای سیاسی آن می‌توانند با تلاخاذ یک سیاست مشترک جهانی به موزات سیاست‌های خاص بومی خود، با این شکل نوین سرمایه داری جهانی مقابله کنند؟ محور اصلی و اصول عام این سیاست مشترک جهانی چیست؟
- مامعتقدیم که جنبش ما باید این سوالات و مسائل را دقیقاً و بلاfacile مورد تجزیه قرار دهد و جنبش کارگری و کمونیستی در سراسر جهان باید با یک سیاست عملی در مقابل «جهانی شدن» نه تنها منافع طبقه کارگر، بلکه منافع عام بشری را در مقابل سیاست‌های ضد بشری نظام سرمایه داری مورد حفاظت قرار دهد. مادراین جاسعی خواهیم کرد مواضع پایه‌ای حزب توده ایران را در پاسخ به این سوالات تشریح کیم و بیشنهادات خود را به عنوان کارپایه برنامه مشترک شرح دهیم.

در مورد سوال اول - سرمایه داری جهانی در اوایل دهه هفتاد از نظر اقتصادی - سیاسی دچار بحران بود. تولید و رشد اقتصادی اکثر کشورهای عمدۀ سرمایه داری شدیداً دچار رکود بود. در بین سال‌های ۷۳ تا ۷۵ ۱۰٪ در تجارت بین‌المللی افت به همراه داشت. در سال‌های دهه ۸۰ جذابیت کاذب سوسیال دموکراتی در ارائه یک نظام سرمایه داری «معتل» و «مهربان»، به مثابه

جایگزینی برای حاکمیت بی ترحم محافظه کاران، در اکثر کشورهای پیشرفت‌هه سرمایه داری بسیار زایل گردید. از نظرزیربنای مخصوصاً، دیگر مدل اقتصاد سرمایه داری کینز یعنی «مدیریت سطح تقاضا» (Demand Management) از طریق مکانیسم‌های دردسترس دولت (مالیات، نرخ بهره بانکی وغیره)، و بویژه استفاده از اهرم‌های موجود در سرمایه داری دولتی برای کنترل درصد تورم و سطح بیکاری کاملاً بی اثرشده بودند. در حالهای دهه هفتاد برای اولین بار بعد از جنگ دوم جهانی در بسیاری از کشورهای غربی درصد تورم و تعداد بیکاران هر دو همزمان بسرعت و بشدت رشد پیدا کردند. بر طبق آمار سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (یوضط) نرخ متوسط بیکاری در کشورهای عضو این سازمان در آخر دهه هفتاد نسبت به میانگین آن در دهه های پیش‌آمد و شصت تقریباً ۴ برابر شد کرد. در حالیکه اکثر کشورهای سرمایه داری پیشرفت‌هه در دو دهه ۵۰ و ۶۰ با اجرای سیاست‌های موسوم به مدل سرمایه داری «کینز» توانسته بودند به همراه کنترل نسیی سطح تورم برآنامه ایجاد اشتغال پر حجمی را دنبال کنند. اضافه تولید دوره ای سرمایه داری، رشد تورم و بیکاری به همراه اقتصابات گسترشده و بالاگرفتن اعتراض توده های زحمتکش، مشخصه خاص آن دوران در کشورهای سرمایه داری پیشرفت‌هه بود. سقوط پی درپی ارز ملی بسیاری از این کشورها دردهه هفتاد، در عمل باعث از هم پاشیدگی عهدنامه «برتون وود» و تنزل چشمگیر در حجم تجارت بین المللی شد. تشکیل سازمان اوپک و بحران انرژی در سال ۱۹۷۳ منجر به تعیق بحران اقتصادی کشورهای صنعتی غربی گردید. از جهت دیگر، دردهه هفتاد، در سطح جهانی، مبارزه بی درحال گسترش نیروهای مردمی در قالب جنبش‌های رهایی بخش ملی بر ضد نظام های دبکت‌توري سرمایه داری و در عمل با امپریالیسم ازیک سو و رشد اعتیار جنبش کمونیستی و کارگری درجهان و تعیق خواسته های اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر و زحمتکشان در بسیاری از کشورها از سوی دیگر، بحران سرمایه داری را زرترا و گسترشده تر می کرد.

بنابراین، نظام سرمایه داری در سطح جهانی اجباراً می باشد در مواجهه با ورشکستگی تئوریک و سیاسی، و نیز برای جلوگیری از سقوط اقتصادی و به خطرافتادن منافع امپریالیستی خود، جایگزین و شکل دیگری از سرمایه داری را می یافتد. عقب نشینی های استراتئیک نیروهای سوسیال دموکراسی و لیبرال در تعدادی از کشورهای پیشرفت‌هه سرمایه داری در دهه های ۷۰ و ۸۰ از موضع اعلام شده در دفاع از سیستم تامین اجتماعی فراگیر و فقر تئوریک و سیاسی آنان، در عمل منجر به تحلیل تدریجی آن ها در دون نیروهای راستگرا و قصول کارپایه اقتصادی نولیبرالیسم شد. نیروهای راست گرا، مخصوصاً در کشورهای غربی، با تجهیز کارزار وسیع سیاسی و تبلیغاتی ضد کارگری و ضد کمونیستی در سرتاسر جهان، و تلقیق آن با مبارزه ایدئولوژیکی جنگ سرد بر ضد اردوگاه سوسیالیسم در روندی که حدوداً دو دهه طول کشید توانستند از نظر تئوریک و سیاسی عنان قدرت را در چارچوب سرمایه داری جهانی به دست بگیرند. محافظه کار ترین مخالف سرمایه داری، که ابتدا در دهه ۸۰ با

اعمال سیاست نولیرالیسم اقتصادی به عنوان سیاست عام سرمایه داری جهانی و سپس در ادامه آن با اخذ ویژگی هایی که به «جهانی شدن» سرمایه داری مشهور شده اند، توانستند عقب نشینی هایی جدی به زحمتکشان و ترقی خواهان جهان تحمل کنند و در جهت غلبه بر بحران ساختاری خود عمل کنند.

بنابراین، ما پدیده موسوم به «جهانی شدن» را، راه حل سرمایه داری جهانی برای غلبه بر بحران ساختاری خود که در دهه های ۸۰ و ۹۰ میلادی دامنه آن شدت یافته است تعریف می کنیم. نمی توان انکار کرد که در کوتاه مدت و حتی میان مدت، از قطعه نظر سرمایه داری جهانی، این راه حل موفقیت هایی داشته است. اینکه سرمایه داری جهانی در دو دهه اخیر توانسته است با استفاده از فن آوری پیشرفتی در عرصه تولید وسیع، گسترش ارتباطات و انقلاب اتفورماتیک، که اختصار آن را در اختیار دارد، و بهره گیری تبلیغاتی از بحران فروپاشی کشورهای سوسیالیستی سابق، یا موفقیت نسبی، در عمل اثرات بحران خود را به زحمتکشان جهان منتقل سازد، یک واقعیت است.

عدم توانایی جنبش کمونیستی و کارگری، و مخصوصاً ضعف اقتصادی کشورهای سوسیالیستی سابق در مقابل با تهاجم همه جانبه سرمایه داری جهانی موقوعیت لازم برای عملی کردن «جهانی شدن» و حمله همه جانبه به طبقه کارگر و زحمتکشان را فراهم ساخت.

بنابراین، به طور مختصر می توان نکات زیر را در مورد پذیرایش و ماهیت این شکل نوین سرمایه داری یعنی «جهانی شدن» نتیجه گیری کرد :

■ ۱. «جهانی شدن» به طور اتفاقی و یا تکامل طبیعی و جدا از شرایط اقتصادی-سیاسی جهان ظهور نکرده، بلکه کاملاً به صورت هدفمند و برنامه ریزی شده و برای بروز رفت نظام سرمایه داری از بحران، تدوین شده است.

■ ۲. اتخاذ سیاست های مبتنی بر «تحدد نقش دولت» به مفهوم تسلیم منافع ملی در مقابل ملاحظات و سرمایه «جهانی»، نه به دلیل یک روند طبیعی بلکه آگاهانه بالانتقال قدرت به سرمایه داری جهانی و نهادهای آن، انجام شده و می شود.

■ ۳. سرمایه داری جهانی از دستاوردهای رشد فن آوری پیشرفتی به هدف تغییر ماهیت رابطه کار انسانی و ابزار تولید در روند تولید صنعتی، حرکت سریع و بلا منع سرمایه به دور از کنترل دولت ها و در جهت به اجراد آوردن سیاست های نولیرالی در سطح جهانی به طور کاملاً آگاهانه استفاده می کند. برخلاف تبلیغات، ظهور «جهانی شدن» نه به دلیل رشد سریع و بدون کنترل فن آوری پیشرفتی، بلکه دقیقاً بر عکس، رشد و سوء استفاده از فن آوری پیشرفتی به مثابه وسیله لازم این شکل نوین سرمایه داری جهانی است.

■ ۴. در مجموع، پدیده «جهانی شدن» انکاس تغییر توازن قدرت به نفع سرمایه داری در سطح جهانی است، نه یک ماهیت نوین اقتصادی-سیاسی فراطباقی. وظیفه ما تغییر این توازن نیرو به نفع توده های زحمتکش است.

کارل مارکس معتقد بود که، هر ییدیده بی را باید در حرکت مورد مطالعه قرارداد. بنابرای ضروری است که نتایج «جهانی شدن» را در سال های اخیر مورد ملاحظه قرار دهیم. در اینجا کافی است که آمار از دو گزارش از سازمان کار جهانی (قمی) را در مورد رشد بیکاری با هم مقایسه کیم. در سال ۱۹۹۴ سطح بیکاری در جهان ۸۰۰ میلیون بود که در سال ۱۹۹۸ به یک میلیارد نفر رسید. بر طبق گزارش سال یمنتمه سازمان بین المللی کار (قمب) بیکاری در سراسر جهان، در حال رشد است.

این گزارش همین طور بیاد آوری می کند که بسیاری از مشاغل موجود، میلیاردها انسان، به شکل نیمه شاغل (امهظوظ ظناقیض) و به عبارت دیگر با درآمد بسیار پایین و درحال تنزل بوده است. آمار و استناد بسیاری در سراسر جهان نشان دهنده نقش بسیار مخرب «جهانی شدن» است و مهمتر اینکه، این پدیده دقیقاً در راستای منافع طبقه سرمایه دار و برخلاف منافع طبقه کارگر و زحمتکشان عمل می کند و منطقاً در آینده تبیز به همین شکل عمل خواهد کرد. تلاش برای تدوین قرارداد جدیدی در تسهیل عملکرد شرکت های فرامالی، در قالب «قراردادهای چندجانبه سرمایه گذاری» (MAI)، نشان می دهد که، سرمایه داری جهانی حرص تراز گذشته و به قیمت بد بختی هرچه بیشتر تروده عظیم انسانها، از منافع شرکت های فرامالی دفاع خواهد کرد. با یتدوجه داشت که کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (بیضط) به رهبری آمریکا و زیر حمایت کشورهای عمدۀ اتحادیه اروپا، مصمم است تا با تصویب (نشست) ضمن سلب تصمیم گیری از دولتها قوانین تجارتی بی را که کاملاً در جهت منافع سرمایه جهانی (باتکها) و شرکت های فرامالی عمل می کند به تمام جهان تحمیل کند. به این دلیل است که ما معتقدیم، آنهایی که آینده بشریت را در جهانی شدن تصور می کنند، در بهترین حالت به خود فریبی و در بدترین حالت به عوام فریبی دست می زند.

در پاسخ به پرسش دوم- اعمال سیاست های نو لیبرالی در دو دهه اخیر گرچه به سرمایه داری جهانی امکان داده است که تاحدی در کوتاه و میان مدت بتواند بر برخی از جنبه های بحران عمیق دهه هفتاد خود فائق آید ولی پی آمد های مشخصی هم داشته است. محدود کردن حقوق زحمتکشان در سطح جهانی، و ظهور بازارهای نوین، طبق قانون عام سرمایه داری، از دیاد گسترش اضافه ارزش ومصرف، و یا به عبارت دیگر مافوق سود، را بهمراه داشته است. مادر اینجا بارونده جدیدی رو به رو نیستیم. ولی اعمال سیاست های نو لیبرالی و اقتصاد بازار آزاد در سطح گسترش دهی ثباتی اقتصادی و سیاسی را بهمراه داشته است. این شکل نوین سرمایه داری کاملاً متکی به دینامیسم بازار آزاد در سطح جهانی است که خود محو قوانین ملی و نقش دولت در اداره اقتصاد محلی را پیش می آورد. پدیده «جهانی شدن» در عمل، نظام بی ثباتی بی را به وجود آورده است که هر گونه تغییر و یا بحرانی در هر نقطه از آن بسرعت و با شدت بیشتر به اطراف و نقاط دیگر جهان منتقل می شود.

بعد از سقوط دهشتناک اقتصادی برخانی آسیا، روسیه و انتقال سریع بحران به کشورهای آمریکای لاتین، دیگر حتی صاحب نظران مدافعان نظام سرمایه داری نیز «جهانی شدن» را آثارشیستی خوانده اند و صحبت از عدم کنترل و بحران «جهانی شدن» می‌کنند. این بحران سرمایه داری جهانی است و بحرانی است عمیق و وسیع زیرا نه فقط حامل تضادهای ماهوی و آشتی ناپذیر میان سرمایه و کاراست، بلکه اینبار تضاد آشتی ناپذیر میان لزوم عدم کنترل سیاسی در اقتصاد بازار (نولبرالیسم) در مقابل لزوم کنترل سیاسی دولت ها بر روند های اقتصادی نیز بدان افزوده شده است. در اینجا باید توجه داشت که اعتراض روبه رشد توده های میلیونی در سطح جهانی بحران را عیقق ترو وسیع ترمی سازد.

البته برخی این نتیجه گیری ساده‌اندیشانه را پیش می‌کشند که نظام سرمایه داری توانسته است به وسیله «جهانی شدن» تضادهای درونی خود را حل کند و اینکه بعد از بحران دهه هفتاد در حال حاضر با بحرانی دیگر با ابعاد جهانی دست بگیریان است.

اما باید توجه داشت که، با وجود ابعاد وسیع و عمق بحران موجود در بعضی از مناطق جهان در دو سال گذشته، از نظر اقتصادی تمرکز بحران «جهانی شدن» در آسیا جنوب شرقی، روسیه، آمریکای لاتین و برخی دیگر از کشورهای جهان سوم بوده است و به غیر از زبان اکثر کشورهای پیشرفتی صنعتی تا به حال توانسته اند اقتصاد خود را به قیمت بدختی کشورهای دیگر نسبتاً از بحران «جهانی شدن» مصون نگه دارند. حتی بعضی از این کشورها، مانند آمریکا، وجود بحران را فرصتی مناسب برای تحمیل رهبری و اعمال سیاست‌های نو لیبرالیستی پیشتر و پیش دستی بر رقبای اقتصادی خود می‌دانند.

بنابراین در پدیده «جهانی شدن» و بحران موجود ما با فعل و انفعالات بغرنجی رویه رو هستیم و نباید به دلیل شکل نوین این بحران، یعنی جنبه «جهانی شدن» آن، دچار این تصور شویم که تخریب بخشایی از سرمایه داری جهانی، سقوط این نظام و ظهور سوسیالیسم را به مرأه خواهد داشت. بر پایه تجربه سالیان اخیر، باید توجه داشت که، نظام سرمایه داری تا حد بالایی توان تطبیق با شرایط بحرانی و تضادهای درونی خود را دارد. اما این امر نافی این نیاز نیست که جنبش کارگری و کمونیستی با اتحاد عمل و مطالعه در مختصات بحران موجود و فرصت‌های ناشی از تشدید رقابت بین قطب‌های اقتصادی، به بهره جویی از آن به نفع طبقه کارگر و زحمتکشان سعی کند.

در پاسخ به برسش سوم-مسلمان، تعیین جزئیات کامل سیاست و برنامه مشترک احزاب کمونیستی و کارگری در مقابل با «جهانی شدن» مستلزم کارمشترک و با حوصله همه آنها از طریق برگزاری کفرانس‌ها و تبادل نظرهای وسیع است. مادر اینجا سعی خواهیم کرد که نکات پایه ای و مواضع اصولی حزب توده ایران را توضیح دهیم.

به اعتقاد ما، چنین سیاستی باید بپایه یک خط مشی و درک مشترک نیروهای ترقی خواه و کارگری از ابعاد جهانی مفصل «جهانی شدن» قرارداشته باشد. در سطح ملی، احزاب

کمونیستی و سازمانهای کارگری برنامه‌ها و سیاست‌های خود را در انطباق با شرایط کشورهایشان و در راستای آماج این سیاست مشترک برضد سرمایه داری جهانی تدوین می‌کنند. تأکید مابر جنبه‌های مشترک و فراملی بر نامه جهانی به این دلیل است که، سرمایه داری جهانی دارای یک برنامه مشترک دقیق و جهانی است که آن را قادر می‌سازد اهداف خود را در سطح محلی پراورده سازد. بنابراین خط مشی سیاست مشترک ما در وله اول باید بیان کننده درک تئوریک ما از پدیده «جهانی شدن» باشد و در وله دوم بتواند دقیقاً یک برنامه جایگزین و کارا را در مقابل سرمایه داری ارائه دهد.

در پخش‌های قبل، ما نظر حزب خود را در مورد درک تئوریک حزب تode ایران از «جهانی شدن» بیان کردیم، و در زیر نظر خود را در این باره، به صورت خلاصه ارائه می‌دهیم:

جهانی شدن استراتژی مشخص کشورهای سرمایه داری پیشرفته صنعتی و شرکت‌های فراملی است. محور این استراتژی تضمین دستیابی بلامانع، و فارغ از مقررات و قوانین مبتنی بر منافع و ارجحیت‌های ملی، به بازارهای جهانی بوده است، که به شرکت‌های فراملی اجازه می‌دهد تا رقبای کوچک تر محلی را بی هیچ ملاحظه‌یی در مورد عواقب اجتماعی و یا محیط زیستی کنار بزندند. بازار کشورهای در حال توسعه در بست در کنترل شرکت‌های فراملی قرار می‌گیرد. دولت‌های ملی در مسابقه برای جذب سرمایه خارجی مجبور به حذف قوانین و مقررات مدافعان حقوق و شرایط کاری زحمتکشان می‌شوند. در چارچوب «جهانی شدن»، برخلاف تبلیغات و ادعاهای غیرعلمی، در واقع بهم پیوستگی اقتصادی جهانی وجود ندارد بلکه «جهانی شدن» امکان حرکت بلامانع و آزاد سرمایه را فراهم می‌کند که در قالب شرکت‌های فراملی به صورت گسترده‌ای انجام می‌گیرد. به نظر ما، «جهانی شدن» تابحال برخلاف منافع طبقه کارگر و زحمتکشان عمل کرده است و در آینده نیز به همین شکل عمل خواهد کرد، زیرا «جهانی شدن» در واقع انعکاس تغییر مناسبات تولیدی در سطح وسیع به نفع طبقه سرمایه دار است.

پاسخ ما به «جهانی شدن»

رؤس پیشنهادی برنامه حزب تode ایران برای اتخاذ یک سیاست و برنامه مشترک از سوی احزاب کمونیستی و کارگری، به قرار زیر است:

- ۱. مبارزه در مقابل سیاستهای سرمایه داری مبنی بر لزوم «امنیت سرمایه خارجی» برای رشد اقتصاد، در عرصه ملی. این ترفند کهنه سرمایه داری در مورد رابطه کارآفرینی با «امنیت سرمایه» چیزی نیست جز تحمیل عدم امنیت اقتصادی و محو حقوق سیاسی طبقه کارگر و زحمتکشان. ما باید با حرکت آزاد سرمایه در سطح محلی مبارزه کنیم و خواهان تدوین قوانین دولتی لازم در این باره باشیم.

- ۲. قدرت تحرک سرمایه در قالب «جهانی شدن» و تهدید به فرار سرمایه، در غالب مواقع همچون بهانه بی از جانب دولت های مجری سیاست های سرمایه داری جهانی برای تأمین «امنیت سرمایه» مورد بهره برداری قرار می گیرد. ماباید این ترند یعنی قربانی کردن منافع ملی و حقوق زحمتکشان در پای سرمایه جهانی را فاش کیم و با همبستگی و سازماندهی در سطح بین المللی بتوانیم از حركت سریع و بلامانع سرمایه جلوگیری کیم. تجهیز کارزارها و اعتصابات همزمان در چند کشور یکی از مهمترین عوامل مبارزه با تحرک سرمایه است. اعتصابات موثر و همزمان کارگران خودروسازی «رنو» در چند کشور اروپایی را می توان بعنه وان نمونه ای قابل توجه ذکر کرد.
- ۳. مخالفت شدید با سیاست ها و عملکرد نهادهای جهانی مجری سیاست نولیبرالیسم و اقتصاد بازار آزاد نظری صندوق بین المللی پول و بانک جهانی که باعث تجدید و محو حیطه عمل دولت ها می شود. در سطح محلی، ما باید قاطعانه با سیاست های دولت ها در سلب مسئولیت از خود به بهانه ناگزیر بودن پذیرش اقتصاد بازار جهانی و قبول اعمال زورگویی سرمایه داری جهانی مبارزه کنیم.
- من. در مبارزه باعهند نامه های تجاری مانند (نشسته) و مشابه آن جنبش ماباید بتواند عهد نامه های مترقب را به صورت جایگزین برای مشارکت اقتصادی بین کشورها در راه توسعه (ونه فقط رشد اقتصادی) ارائه دهد.
- ۵. مبارزه قاطعانه با سوء استفاده سرمایه داری از فن آوری پیشرفت، با هدف گسترش بیکاری، تغییر ماهیت پروسه تولید برای پنهان کردن عنصر اجتماعی آن، و تبلیغ تضاد و تقابله منافع طبقه کارگر کشورهای مختلف. جنبش ماباید با شناخت مسائل پایه ای و اصلی فن آوری پیشرفت، دائمًا در افشای سوء استفاده از آن در سطح جهانی، و همچنین تهدید محیط زیست بطور متعدد با نیروهای مترقب دیگر مستقیماً مشارکت کند. ماباید به توده ها نشان دهیم که فقط استفاده معقول و برنامه ریزی شده (اقتصادی- اجتماعی و محیط زیست) از فن آوری پیشرفت قابل قبول است.
- ۶. با توجه به نقش مرکزی و عمله سرمایه داری آمریکا در سرکردگی پدیده «جهانی شدن» و ژرفش اجباری هرچه بیشتر مرکزیت «جهانی شدن» در آینده، مبارزه سیاسی و تبلیغاتی مادر سطح جهانی و محلی باید سیاست خارجی هیئت حاکمه امریکا و نفوذ اقتصادی و سیاسی آن را بر نهادهای بین المللی و دولت ها را دقیقاً مورد هدف قرار دهد. باید توجه داشت که «جهانی شدن» یک مقوله تحریدی نیست، بلکه دارای مرکز، نیروی محركه و عامله است. ماباید این عوامل را تشخیص دهیم و آنها را آماج مبارزه خود سازیم.
- ۷. تشدید هرچه بیشتر مبارزه همیشگی ما در دفاع از صلح جهانی، زیرا سرمایه داری جهانی برای غلبه بر بحران «جهانی شدن»، تهدید و استفاده مستقیم از نیروی نظامی در سطح جهانی را به عنوان یک روش لازم برای تثبیت اوضاع سیاسی و اقتصادی مورد نظر قرار داده

است.

- ۸. برنامه های خاص و مشترک نیروهای کمونیستی و کارگری باید دائماً جبهه طبقاتی وايدئولوژيک مبارزه با «جهانی شدن» را در نظرداشته باشند. بنابراین، درسطح جهانی، ما باید یک خط مشی سیاسی واحد و عملی در مقابل الیگارشی مالی جهانی داشته باشیم و درسطح ملی سیاست ها و برنامه های ما در مقابل «جهانی شدن»، به طور واضح باید موقعیت قشرهای رحمتکش شهرور و ستا وطبقات (مانند خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) را بدقت مورد نظر قرار دهد.

در خاتمه، با واقع بینی و به جرأت می توان گفت که، با وجود عقب نشینی نسبی نیروهای کمونیستی و کارگری دردو دهه اخیر و پيشروي سرمایه داری جهانی، ما زهم اکنون فاش شدن ماهیت «جهانی شدن»، گسترش و تعميق بحران اقتصادي سیاسی سرمایه داری جهانی را شاهدیم، و مهمتر آنکه جنبش ما به همراه دیگر نیروهای متفرقی مردمی، برخلاف ادعاهای وتبلیغات کرکننده، نه فقط نابود نشده است، بلکه هر روز که می گذرد با قدرت و تجریه بيشتر به عنوان تنها نیروی سیاسی مدافعانه توده ها برصدد سرمایه داری جهانی مبارزه می کند.

مقابله با «جهانی شدن» سرمایه داری، به اعتقاد ما، مهمترین عرصه مبارزه بانظام سرمایه داری در درون کشور است. پيوندی ارگانیک و دیالکتیکی سطوح ملی و جهانی این مبارزه را به یکدیگر متصل می کند. بنابراین، ما باید با تدقیق و تکمیل روابط انتernaasioonalisti گذشته، و درس گرفتن از تجربیات جنبش، به مبارزه اقلابی و بی امان خودبرض سرمایه داری ادامه دهیم.

تغيرات سريع و برق آسا درسه دهه اخیر، و بثباتی هرچه بيشتر «جهانی شدن»، پيش بینی صد و پنجاه سال پيش مانيفست حزب کمونیست، «... جامعه ي كه گويي سحرآسچين وسائل نير و متد توليد و مبادله را به وجود آورده است، اکنون شبيه به جادوگري است که خود از عهده اداره و رام کردن آن قوای تحت الارضی که بالفوسون خودا حضار کرده برنمی آيد...» را به اثبات می رساند. شکل نوين سرمایه داری جهانی - نظم نوين جهانی - و به عبارت دیگر، «جهانی شدن»، بشريت را هرچه بيشتر به سوی دوراهی تکامل پيشرفت تمدن و یا عقب گرد و بربريت و شوربختی به پيش می راند. لزوم مبارزه برای نجات بشريت بارديگر وظيفه خطير و سنگيني را برداش همه مقارداده است. حزب توده ايران، بريایه در کمارکسيستي و خوشبياني علمي و تاریخي خود، معتقد است که، نیرو های ترقی خواه می توانند با اتحاد عمل در اين نبرد پیروز شوند.

برنامه حزب توده ایران و سرمایه جهانی

«... با یک بررسی گذرا از اوضاع جهان، روش می شود که ارزیابی لنبین از روند حرکت سرمایه داری به سمت انحصاری شدن، چقدر دقیق و منطبق بر واقعیات است. تمرکز بیش از ۱/۳ از کل دارایی مولد خصوصی جهان در دست تنها صد شرکت فرامی، که بیش از دو هزار میلیارد دلار سرمایه گذاری در کشورهای مختلف را در کنترل خود دارند، نشانگر این واقعیت سرسخت و دردناک است که بر رغم بوق و کرنای تبلیغاتی رسانه های گروهی، این دارایی عظیم در کنترل همین انحصارها است که، همچون اختباپوسی شریان اقتصادی جهان را در بازوهای گیرنده خود می فشارند. در چین شرایطی پوچ بودن نظریه های «رقابت آزاد»، «کنترل نیروهای بازار بر تولید» و ... که از سوی بسیاری از نظریه پردازان سرمایه داری در سال های اخیر مطرح گردیده است، بیش از پیش روش می شود. در شرایطی که این صد شرکت عظیم فرا ملی، بیش از سی و پنج هزار شرکت چند ملیتی دیگر را در سراسر جهان به طور مستقیم و یا غیر مستقیم کنترل می کنند و این سی و پنج هزار شرکت بتوئیه خود بیش از صد و هفتاد هزار شرکت تابعه و وابسته را در ناظارت خود دارند، و سالیانه نزدیک به ده هزار میلیارد دلار از تجارت جهان در اختیار این گروه کوچک قرار دارد، روش نیست که «رقابت آزاد» که اصل مقدس جهان سرمایه داری است، چگونه عملکردی داشته و یا اصولاً می تواند داشته باشد؟

امروز کیست که نداند مراکز پرقدرت سرمایه مالی جهان در «وال استریت»، توکیو، فرانکفورت، پاریس، لندن و هنگ گنگ، که روزانه در آنها صدها میلیارد دلار سهام خرید و فروش می شود، چه نقش مخرب، انگلی و عمیقاً ضد مردمی بر حیات اقتصادی جامعه بشری دارند، و چگونه بر اثر کوچک ترین نوسان در این مراکز، ده ها هزار انسان از کار بیکار، و ده ها واحد تولید نابود می شوند، و سرنوشت میلیون ها انسان برای تأمین زندگی افسانه ای اقلیتی بسیار کوچک، به بازی مرگباری گرفته می شود...»

از برنامه حزب توده ایران
مصطفی چهارمین کنگره حزب



ای آزادی! تنها تو بی که پوشکین در
این زمانه بازگونه در جستجوی تست
و با ايمانی تمام در پيشگاهت سر
تعظيم فرود می آورد.
پيش درآمد شعر «زنданی قفقاز»،
سروده پوشکین

خون شاعر... الكساندر پوشکین: دموکرات انقلابی و بزرگترین شاعر روس

رکن الدین خسروی

الكساندر سرگه یه ویچ پوشکین (Alexander Sergeyevich Pushkin)، به تاریخ بیست و ششم ماه مه ۱۷۹۹، در شهر مسکو در خاندانی سرشناس، از اشراف قدیمی - ولی ورشکسته و بی چیز - زاده شد.

از سوی مادر، نسبت او به «ابراهیم هانیبال» (Ibrahim Hannibal) سردار سیاه پوست حبشه «پتر کبیر» امپراتور روسیه می‌رسید. «الكساندر» بنا بر عُرف و عادت اشراف آن زمان که به زبان و ادبیات فرانسه گرايش شدیدی داشتند، دوران دبستان را در خانه نزد آموزگاران فرانسوی به پایان رساند. از همان اوان کودکی، شوری بی پایان به کتاب خواندن داشت. بیشترین وقتی را در کتابخانه عظیم پدر، که گنجینه بی از آثار نویسنده‌گان قرن هفدهم و هجدهم فرانسه بود، می‌گذراند.

ولی آنچه بیشترین تاثیر را در او گذاشت و در حقیقت زمینه ساز آفرینش های هنری و ادبی او، به عنوان شاعر بزرگ ملی و نویسنده بی توانا، شد نه تنها خواندن نوشه های

نویسنده‌گان فرانسوی و دیگر نویسنده‌گان، بلکه آموخته‌های او، از دایه سالخورده اش «آرینا- رودیونونا (Arina Rodionovna)، از خانواده دهقانان وابسته به زمین (Serf) بود (۱).

«پوشکین» با شنیدن ترانه‌ها، افسانه‌های فولکلوریک و داستان‌های ملی و حماسی کهن روس که دایه اش برای او روایت می‌کرد، با زیبایی‌های زبان غنی روس، و با ماجراهای پر نشیب و فراز شخصیت‌های افسانه‌ای واقعی دور و نزدیک سرزمهینش، آشنا شد. او همچنین آموخت که از سبک پر تجمل و متصنع شاعران گذشته روس، دوری گریند و به زبان روزمره مردم نزدیک شود.

سال‌ها بعد، که «پوشکین» به شهر «میخائیلوفسکویه» (Mikhailovkoye) تبعید شده بود، «ارینا» در ملک مادری «پوشکین» در همین شهر، در تمامی دو سال تبعید باز هم قصه‌گوی او بود.

عشق و احساس ژرف «الکساندر» به دایه سالخورده اش، در داستان شعر گونه «یوگنی آنه گین» (Eugone onegin)، چنین بیان می‌شود:

تمامی روز را اسب می‌راندم

و شباهنگام به افسانه‌های دایه ام گوش فرا می‌دادم

تو او را یکبار دیده ای.

در انگار من، او یگانه دوست است

تنها، هنگامی که با اویم، دلتانگ نیستم.

به دلیل همین آشنایی با زبان و فولکلور ملت روس، نه تنها با صوت و موسیقی کلام- که ترجمه شعرهایش را به زبانی دیگر، دشوار می‌سازد- بلکه از دیدگاه معنایی و محتوای نیز- بدون اینکه آثارش نامفهم، مبهم و پیچیده بماند- توانست شاھکارهایی جاودانی، سرشار از احساس لطیف و ناب، و اندیشه ژرف و درخشان، بیافریند. به گفته «بلینسکی» (۲): «او (پوشکن)، تمامی جان و زندگی، تمامی روح، عشق، احساس، دیدگاه‌ها و ایده‌آل‌های خود را در آن «یوگنی آنه گین» جاری کرد.»

دوران دیبرستان

در دوازده سالگی به دیبرستان «تسار سکویه- سلو» (Tsarskoeselo) که از مراکز آموزشی ممتاز، و ویژه فرزندان اشراف بود - خارج از شهر «پترزبورگ» - فرستاده شد. از همان دوران، استعداد خود را در شاعری بروز داد و

در زمانی سیار کوتاه مورد توجه و تحسین شاعران و ادبیان سرشناسی مانند «گاوریل درژاوین» (Gavril Derzhavin) (۱۷۴۳-۱۸۱۶) قرار گرفت. «پوشکین» در دوران دبیرستان به مطالعه ادبیات کلاسیک لاتین، مانند نوشه های «اوید» (Ovid) (۳) و آثار نویسنده گان فرانسوی به ویژه «ولتر» (۴) پرداخت. نخستین اثرش، منظمه «دوشیزه اورلئان» در باره «ژاندارک» (۵) قهرمان آزادی خواه فرانسوی، در نشریه دستنویس دبیرستان منتشر شد.

از همان دوران، روحیه بی عصیانگر داشت و دیگر شاگردان را نیز به عصیان علیه خشونت ها و سخت گیری های مستولان دبیرستان تشویق می کرد. در میان آموزگاران فرانسوی، برادر «مارا» (Marat) (۶) انقلابی معروف فرانسوی، در دوران انقلاب کبیر فرانسه - که با نامی مستعار تدریس می کرد - در ایجاد روحیه آزادی خواهی و گرایش های سیاسی «پوشکین» تاثیری بسیار داشت.

در این سال ها، «پوشکین» با افسرانی که در پادگان «تسار سکویه سلو» خدمت می کردند و دارای افکاری انقلابی بودند - و به وسیله آنان - با نشریه های سیاسی مخفی، آشنا شد.

در ۱۸ سالگی (۱۸۱۶) با متفکر و سیاستمدار مشهور روس «چاآدیف» (Chaadayev) (۷) در یکی از مخالف ادبی (انجمن آرزاماس) (Arzamas)، که در ارتباط با روش فکر ان آزادی خواه بود، ملاقات کرد و به عضویت انجمن پذیرفته شد. این آشنایی تا پایان زندگی اش، ادامه یافت. «پوشکین» در ژوئن سال ۱۸۱۷ دبیرستان را به پایان رساند، و در «پترزبورگ» به استخدام اداره روابط خارجی روسیه (وزارت خارجه) در آمد.

«پوشکین» و جنبش انقلابی «دکابریست ها» یا «دساپریست ها» (۸)

اروپا در واپسین سال های قرن هجدهم، با بحران نظام فئودالی، شاهد گذار دوران فئودالیسم، به دوران سرمایه داری بود. در انگلستان انقلاب صنعتی رخ داد و در فرانسه، آلمان، پروس، اتریش و دیگر کشورهای اروپا، اعتراض های آزادی خواهانه، بر ضد حکومت های استبدادی، شیوه زندگی فئودالی و کلیسای کاتولیک، شدت گرفت. انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹)، اوج چنین اعتراضی بود.

«پوشکین» در دوران آشوب جنگ های «نایپلئون» امپراتور فرانسه، اشغال شهر «مسکو» و سپس شکست و عقب نشینی ارتش فرانسه از خاک روسیه، به بلوغ معنوی رسید. یعنی هنگامی که، احساسات میهن دوستانه مردم روسیه، علیه اشغالگران در سال ۱۸۱۲، و همچنین ایدئولوژی در حال تحول «دکابریست ها» (Decembrists) (۹) اوج می گرفت.

این جنبش را گروهی از افسران جوان روس و روشنفکرانی که بیشترشان به طبقه اشراف وابسته بودند، رهبری می کردند. این افسران جوان که به دنبال شکست «ناپلئون» در سال های ۱۸۱۳-۱۸۱۵ همراه با ارتضی روس تا فرانسه پیش رانده بودند، با اندیشه های آزادی خواهانه اروپاییان که نشات گرفته از انقلاب کبیر فرانسه بود، آشنا شدند، و نگران از مشاهده ورطه هولناک فقر و بی خانمانی مردم تحت ستم روسیه، به مبارزه با تزار روسیه برخاستند.^(۹)

سازمان مخفی «دکابریست ها» در سال ۱۸۱۶، با هدف تشکیل حکومت انقلابی موقع، تجدید ساختار سیستم سیاسی- اجتماعی روسیه و آزادی دهستان و استان به زمین، بنیان گذارده شد. «دکابریست ها» فرزندان راستین سال ۱۸۱۲ - جنگ های آزادی خواهانه ملت روس علیه «ناپلئون» - هستند. «دکابریست ها» تحت تاثیر افکار «لومونوسوف» (۱۰) (Lomonosov)، بیانگذار فلسفه ماتریالیستی روسیه، و «رادیشچف» (Radishchov) (۱۱) فیلسوف ماتریالیست و پدر افکار انقلابی روسیه، و فلاسفه ماتریالیست فرانسه بودند. فلسفه «دکابریست ها» در زمان خود، مترقی بود، ولی با «متافیزیک» آمیخته بود. به مسائل اجتماعی از دیدگاه «ایده آلیستی» می نگریستند، و به قیام توده ها، باور نداشتند. این جنبش در دموکرات های انقلابی روس تاثیری ژرف گذارد. «لینین» برای سنت های جمهوری خواهانه ای که توسط «دکابریست ها» در اندیشه سیاسی- اجتماعی مردم روسیه نفوذ کرده بود، اهمیت زیادی قایل است.^(۱۲)

تفقیش عقاید

«الکساندر اول» تزار روسیه، برای جلوگیری از گسترش افکار مترقی، سیستم سانسور شدید و آموزش مذهبی واپس گرایانه ای در کشور برقرار کرده بود. طبق برنامه بی که در سال ۱۸۲۰ به دانشگاه «غازان» داده شده بود، ریاضیات می بايست همزمان با مذهب، تدریس می شد. به استادان گفته شده بود که در کلاس ها، توضیح دهنده: «کلیسا مقدس، از ازمنه قدیم، مثلث را نماد خداوند، به عنوان مهندس اعظم قرار داده است.»^(۱۳) استادان مخالف با چنین تاریک اندیشه ای، از دانشگاه اخراج می شدند. «کوئیتیسین» A. P. Ku-
(nitsyn) استاد «پوشکین»، نیز از زمرة اخراج شدگان بود.

«پوشکین» با شهامت و بی پرواپی، سیاهی و خفغان زمانه را در شعرهایش، تصویر می کرد. اثر شاعرانه او به نام «آزادی» که در هجده سالگی سروده بود، و ترانه «نوئل» - افسانه برای کودکان- به شکل آوازهای انتقادی قرن هجده فرانسه، و شعر او به نام «به چا آدادیف» ۱۸۱۸ که یکی از بهترین شعرهای اوست، همچنین شعر مرثیه وار «دهکده»، فربادی آشکار بر ضد خودکامگی، ستم بردگی، و ستایشی از آزادی و رهایی انسان بود. حکومت، حتی در شعرهای عاشقانه او، مانند: «یوگنی آنه گین» و «کلاغ ها بر روی صلیب»

توهین به تزار و کلیسا را یافته بود.

تبعید

«پوشکین» در سال ۱۸۱۸، بخشی از شعر داستانی خود به نام «روسان و لیودمیلا» (Roslan- Lyudmila) را در انجمن ادبی - سیاسی «آرزا ماس» خواند و مورد توجه بسیار شاعران و نویسندگان این انجمن قرار گرفت. انتشار این اثر در سال ۱۸۲۰، به عنوان حادثه بی مهم در ادبیات روس، به شمار می آید. چند ماه پیش از انتشار «روسان و لیودمیلا»، حکومت تزاری ناخشنود از شعرهای تند سیاسی «پوشکین»، در ششم ماه مه ۱۸۲۰، او را به مدت چهار سال، زیر نظر پلیس تزاری، از «پیترزبورگ» به جنوب روسیه، در کنار دریای سیاه - شهر «یکاترینا سلاو» (Yekaterinaslave) تبعید کرد. تبعید او هم زمان با دوران نضج «رمانتیسم» بود.

«پوشکین» با مطالعه آثار «بایرون» (Byron) (۱۴) شاعر بزرگ انگلیسی، تحت تأثیر افکار «رمانتیست» ها قرار گرفته بود. شعر مرثیه وار «پوشکین» با عنوان «گوی جواهر نشان روز مرده است» که در راه رفتن به تبعید سروده بود، فصل نوینی در زندگی او گشود. در این شعر، او خود را به عنوان شاعری که در جستجوی برداشت ها و تصورات نوینی از هنر زمانه است، نشان داد. آواز رسای آزادی، که از درون مایه های بنیادین «رمانتیسم» در آن دوران بود و در سرتاسر شرق اروپا طین افکن شده بود و آزادی خواهان روسیه را نیز، برانگیخته بود، در «پوشکین» کشش و جاذبه ویژه ای به وجود آورد. این جاذبه، همراه با جاذبه ادبی مکتب شعری «بایرون» - بایرونیسم - (Byronism) و با الهام از شعرهایی که «بایرون» با الهام از افسانه های شرقی سروده بود، بیان خود را در سلسله افسانه های جنوبی «پوشکین» مانند شعرهای: «زنданی قفقاز»، ۱۸۲۱، «برادران راهزن»، ۱۸۲۲، «فواره باغچه سرا» ۱۸۲۳ و «کولی ها» ۱۸۲۴، یافت.

پوشکین در این تبعید نیز با چند تن از رهبران «دکابریست ها» و محالف سیاسی مخفی آنان، آشنا شد و شعرهای انقلابی خود را در محالف پنهانی آنان می خواند. دستنویس شعرهای او، بین «دکابریست ها» و دانشجویان انقلابی، دست به دست می گشت.

تبعید دوباره

پوشکین پس از بازگشت از تبعید در سال ۱۸۲۴، دیگر بار در همین سال، به اتهام نزاع با فرماندار کل «اوDSA» (Odessa) و انتشار شعرهای «زندانی قفقاز»، «فواره باغچه سرا» و کشف نامه بی از او، به جرم الحاد، توهین به کلیسا و تزار، از خدمت دولت اخراج شد و زیر نظارت پلیس تزاری، به شمال روسیه، ایالت «میخائیلوسکی»، به مدت دو سال - از سال ۱۸۲۶ تا ۱۸۲۴ - تبعید شد.

در این تبعیدگاه، نمایشنامه «بوریس گودونوف» (Boris Godunov) ۱۸۲۵ و شعر

روایی «نولین» (Nolin) و بسیاری از شعرهای عاشقانه اش را نوشت. در این نوشته‌های قاتمه اش، تحولی به سوی واقع‌گرایی (رئالیسم) پیدا شد.

قیام و شکست قیام «دکابریست‌ها»

«الکساندر اول» تزار روسیه، هنگام مسافرت به «کریمه» (Crimea) (۱۵) در ۱۸۲۵ درگذشت. «دکابریست‌ها» در ۱۴ دسامبر ۱۸۲۵، که برای مراسم سوگند تاج گذاری سلطنت «نیکلای اول» تعیین شده بود، قیام کردند. این قیام قهرمانانه، با شکست روبه رو گردید و با خشونت سرکوب شد. «پوشکین» در تبعید دوم بود که خبر این فاجعه را شنید.

به دستور تزار جدید «نیکلای اول»، برای قیام کنندگان دادگاه ویژه انقلابیون تشکیل شد. دادگاه در ژوئن ۱۸۲۶ به کار خود پایان داد. در بامداد ۱۳ ژوئیه ۱۸۲۶ پنج انقلابی به دار آویخته شدند، سی و پنج تن تیرباران و هشتصاد تن به تبعید با اعمال شاقه محکوم و به سبیری فرستاده شدند. از این یکصد و بیست تن، تنها دوازده تن بیش از سی و چهارسال داشتند. تعدادی در حدود ۳۷۶ تن از افسران «دکابریست»، خلع درجه و به جبهه جنگ قفقاز اعزام شدند.

اگرچه این قیام با خشونت سبعانه سرکوب شد، ولی آتش توپ و تفنگ‌هایی که در روز قیام، میدان «بترزبورگ» را روشن ساخت، نسل نوینی از روشنگران انقلابی پدید آورد که کارهای جهان را با نگاهی دقیق و انتقادی می‌نگریستند. «بلینسکی» می‌نویسد: «آیندگان وحشت بی پایان و فاجعه در دنای زندگی مارا در خواهند یافت و باز خواهند شناخت.» (۱۶). در میان به دار آویخته شدگان و اعدام شدگان و به تبعید فرستاده شدگان، از دوستان نزدیک و همکلاسی‌های «پوشکین» نیز بودند. کسانی مانند: کلنل «پستل» (Colonel Pavel Pestel) و «ری لیو» (Ryleav) شاعر آزادی خواه. هنگامی که کلنل «پستل» این رهبر انقلابی و بر جسته «دکابریست‌ها» را به دار می‌آویختند، طناب دار پاره شد. «پستل» با طنزی گزندۀ فریاد زد: «این چه مملکتی است که دار زدن را هم نمی‌دانند!» (۱۷)

پوشکین که طراحی جیره دست بود، صحنه به دار آویختن پنج رهبر «دکابریست‌ها» را، با طرحی گویا و خاطره‌انگیز به تصویر در آورده است. او دیگر هرگز نتوانست خاطره یاران از دست رفته خود را، از یاد ببرد و این خاطره تا پایان زندگی با او بود.

آنگاه که پیه سوزه،

در برابر طلوع روشنایی سپیده دم،

کم سو می شود،

این حکمت دروغین نیز سوسو می زند

و سوخته می شود.

زنده باد خورشید،

آری، سیاهی زدوده می شود!

و تو، ای خورشید مقدس،

بسوزان!

که پلیادی سترده می شود.

(۱۸)

پوشکین در سال ۱۸۲۷ به خاطر شعری با عنوان «در عمق معادن سبیری» که به یادبود مبارزه و مرگ قهرمانانه «دکابریست‌ها» سروده بود، باز هم تحت تعقیب پلیس تزاری قرار گرفت. بازتاب ناارامی او را در این دوران در شعر «سوگواری در جاده» ۱۸۲۹ می توان یافت.

در شعر «خبر بدشگون» ۱۸۲۹، دوران خفغان و سانسور شدید، پس از سرکوب قیام را با توانایی تصویر می کند. شعر چنین آغاز می شود:

بر فراز سرم، ابرهای تاریک سهمگین
دگرباره بال های سیاه برگشوده اند.

دیگر نوشه های «پوشکین»

«بلینسکی» می نویسد: «پوشکین یکی از آن پدیده های همواره زنده و پویایی است که با مرگ جسمی نویسنده از میان نمی روند، بلکه در وجودان جامعه همچنان و همواره می بالند و می گسترند.» (۱۹)

بزرگ ترین جسارت و تھور «پوشکین» تھور در ابداع و آفرینش است، آنگاه که اندیشه هنرمندانه، طرحی گستردۀ را در بر می گیرد.

آثار او نمونه درخشانی است از هماهنگی و هم سازی، زیبایی شناسی و اندیشه. جایگاه «پوشکین» در فرهنگ و ادب روس، همسان با «شکسپیر» در انگلستان و «گوته» در آلمان است. به گفته «لونا چارسکی» (Lunacharsky) (۲۰)، پوشکین نخستین نماینده میلیاردها مردم نسل های مختلف بود که زندگی و هستی را می ستایند. او نخستین بیانگر واقعی این ستایش بود. مشکل می توان عصری دلگیرتر از عصر «پوشکین» سراغ کرد.

عصری که «پوشکین» در آن هیچ آرامشی نمی یافت، رنج می کشید، روایی سفر به خارجه را در سر می پرورد. عصری که تارویود استبداد، جامعه بی بی روح، روابط ادبی نفرت آور آن و ... «پوشکین» را چار مرگ کرد.» (۲۱) «پوشکین» به جز شعر روایی «داستانی» که یکی از جنبه های قدرت ادبی است، و شعرهای عاشقانه، آثاری با ارزش در زمینه: داستان نویسی (به نثر)، و نمایشنامه نویسی نیز آفریده است.

داستان های نوشته به «نشر»:

■ «ماجراهای مرحوم ایوان پترویچ بلکین»، مجموعه بی است از داستان های: «شلیک»، «کولاک»، «رئیس چاپارخانه»، «مامور تدفین» و «دختر خانم روستایی». (۲۲)

■ «بی بی پیک» ۱۸۳۳ «رمز آمیزترین و بحث انگیز ترین و ترقی ترین داستان منتشر پوشکین» (۲۲) ماجراهای یک افسر روسی است که به دنبال کشف راز ورق های بازی از یک کنتس «جادوگر» است و با مرگ اسرا رآمیز کنتس و دیوانگی افسر، داستان پایان می یابد.

■ رمان «دختر سروان» (۱۸۳۳-۱۸۳۶) رمانی تاریخی، در باره قیام «پوگاچف». «پوشکین» برای نوشتمندو اثر در باره «امیلیان پوگاچف» (Emilian Puga-) (chuv Cathrine) که بر ضد «کاترین کبیر» (۲۲) ملکه روسیه، سر به شورش برداشته بود، در سال ۱۸۳۳ به زادگاه «پوگاچف» در «اورال» (Urals) رفت. حاصل این سفر عبارت بود، از:
۱. «تاریخ پوگاچف» (۱۸۳۲).

۲. «دختر سروان» (۱۸۳۶). داستان این رمان در زمان شورش «پوگاچف» سال های ۱۷۷۲-۱۷۷۵، رخ می دهد. «پوگاچف» قزاقی از اهالی «دن» (Don) بود. شورش او با پشتیبانی دهقانان تقویت شد. چندین بار از زندان گریخت. در سال ۱۷۷۳ خود را، امپراتور «پتر سوم» تزار روسیه، که همسرش «کاترین» پس از قتل پنهانی او به سلطنت رسیده بود، خواند. قزاق ها، سرف های فراری و کارگران در «اورال» نیز به صفووف شورشیان پیوستند. بسیاری از سرزمین ها، آزاد شد، ولی سرانجام به علت تقرقه ملی و عدم یکپارچگی نیروهای شورشی، «پوگاچف» شکست خورد. همراه بسیاری از یارانش دستگیر و در دهم ژانویه ۱۷۷۵، اعدام شد. با وجود شکست، این قیام بدون ثمر نماند. با تداوم جنبش های مردمی، تاریخ در نیمه اول قرن نوزدهم، شاهد زوال نظام خودکامه فسودالی و «سرواز» در روسیه گردید.

پوشکین و تئاتر

«پوشکین» همواره در تلاش و جستجو برای بنیاد تئاتر ملی بر اساس درون مایه های فولکوریک روسیه بود. آثار شعری او بر تئاتر و زبان ادبی روسیه، نفوذی بسیار نهاده است. «شکسپیر» و «مولیر» از نمایشنامه نویسان مورد ستایش او، و تاثیرگذار بر آثار نمایشی او بودند. بر مبنای بسیاری از نوشه های او، آهنگ سازان معروف جهان «باله» و «اپرا» ساخته اند.

نمایشنامه ها:

- «بوریس گودونوف» (۱۸۲۵) - در این نمایشنامه، «پوشکین» زندگی «گودونوف» را از زمان انتخاب او به عنوان تزار روسیه در ۱۵۹۸ تا هنگام مرگش در سال ۱۶۰۵، تصویر می کند. «پوشکین» در شخصیت «بوریس گودونوف» پایان غم انگیز خود پرستی و جاه طلبی فردی را که مصالح مردم را گیرد و با تسلی به هرگونه اعمال غیر انسانی، به هدف های خود می رسد، نشان می دهد. واقع گرایی او در این اثر، به شکل ویژه ای از انسان گرایی تاکید دارد که با جستجوی راه های رهایی انسان، از تمامی شکل های بی عدالتی اجتماعی، پیوند استوار دارد.

«پوشکین» در «بوریس گودونوف» آگاهانه «اصل شکسپیری شخصیت پردازی و ساختار دراماتیک را به کار گرفت و پیروی از وحدت زمان، مکان و ماجرا و نیز - چنان که خود اشاره کرده - وحدت چهارم، یعنی وحدت سبک را کنار نهاد. (۲۵) این نمایشنامه بر خلاف «مکبیث» (Macbeth) (شکسپیر)، نمایشنامه بی است در باره بلند پروازی های یک دودمان نه یک فرد. (۲۶) آهنگ ساز معروف روس «موسورگسکی» (۲۷) بر اساس این نمایشنامه اپرای زیبایی تصنیف کرده است.

• چهار تراژدی کوچک ۱۸۲۰:

الف: «شهرسوار آزمند» - با تاثیر پذیری از نمایشنامه «خسیس» نوشته «مولیر» نمایشنامه نویس بزرگ فرانسوی.

ب: «موتسارت و سالی بیری» (Mozart and Salieri) در باره زندگی «موتسارت» آهنگ ساز بزرگ اتریشی، و «سالی بیری» آهنگ سازی که از روی حسادت «موتسارت» با زهر، به قتل می رساند. نخستین اجرا: «سن پترزبورگ» ۱۹۳۲

پ: «مهمان سنگی» - «پوشکین» با تاثیر پذیری از اپرای «دون ژوآن» اثر «موتسارت» این نمایشنامه را با برداشتی دیگر از داستان و شخصیت «دون ژوآن» نوشتند. نخستین اجرا: ۱۸۴۷ - اجرای بعدی: «تئاتر هنر مسکو» در سال ۱۹۱۵

ت: «جشن به روزگار طاعون» - در باره دختری که در لحظه های مرگ، از دلدارش می خواهد، که اگر از طاعون بمیرد، سوگند یاد کند تا زمانی که خطر بیماری طاعون به پایان

نرسیده است، بر سر گورش نیاید. نخستین اجرا: «سن پترزبورگ» ۱۸۹۹. اجرای بعدی: «تئاتر هنر مسکو» ۱۹۱۹.

● ۳. برخی از آثاری که به شکل اپرا و باله، آفریده شده است:
- باله: «روسلان و لیومیلا»، آهنگ ساز: «گلوش کوفسکی (Glushkovsky) (۱۸۲۱)

- اپرا: «روسلان و لیومیلا» آهنگ ساز «میخاییل گلینکا» (M. Glinka) (۱۸۴۲)

- «یوگی آنه گین» و «بی بی پیک» آهنگ ساز:

- پتر چایکوفسکی (P. Tchaikovsky) (۱۸۷۹ و ۱۸۹۰).

- «کولی ها» و «مهمان سنگی» آهنگ ساز:

- «سرژی راخمانینوف» (S. Rachmaninov) در ۱۸۷۲ و ۱۸۹۲

- «موتسارت و سالی بربی» آهنگ ساز:

- «ریمسکی کورساکوف» (N. Rimsky-Korsakoff) (۱۸۹۸).

توطئه: مرگ در می زند

ماموران مخفی، به «پترزبورگ» گزارش داده بودند که «پوشکین» آشکارا، نه تنها به مقامات نظامی و حکومتی، بلکه به تزار نیز در مجتمع، توهین می کند. سرانجام با توطئه «نیکلای اول»، در دولئی از پیش طراحی شده، میان پوشکین و «بارون ژرژ آنتز-هیکرن» (George d. Anthes- Heeckern) ، مهاجر فرانسوی که با دربار در ارتباط بود و شهرت داشت که با ناتالیا گانچاروف (Natalia Goncharov)، همسر زیبای پوشکین روابط عاشقانه دارد- در ۲۷ ژانویه ۱۸۳۷ زخمی مهلک برداشت و در ۲۹ ژانویه، در ۳۷ سالگی، دیده از جهان فرو بست. تزار در هراس از واکنش ملت روس، مرگ پوشکین را یک فاجعه ملی اعلام کرد، ولی دستور داد در نشریه ها، خبر مرگ شاعر را، باید بسیار ساده، فشرده و عادی، گزارش شود. حتی نویسنده‌گانی که نوشته بودند: «آفتاب شهر ما غروب کرد» یا «پوشکین در اوج شهرت خود مرد»، بازخواست شدند.

در کتاب خانه بی که پوشکین در آن جان سپرده بود، از دحام مردمی که برای وداع با پیکر شاعر محبوشان، گرد آمده بودند، همچون دریابی خروشان موج می زد. نه تنها داشجویان دانشگاه ها، نویسنده‌گان و هنرمندان، بلکه مردم عادی و زحمتکش نیز جامه سوگواری پوشیده بودند. شبانه پنهانی تابوت را به همراهی یکی از دوستان خانوادگی، خدمتکار «پوشکین» و یک افسر ژاندارمری، بر یک کالسکه کهنه، در میان بوربا - مانند جنایت کارانی که می خواهند نهانی جنایتی انجام دهند- جاده بودند و به ایالت «میخائیل و سکویه» (Sviatogorsk) حمل کردند. شاعر، برای به خاک سپردن، در صومعه «اسویاتوگورسک» (Sviatogorsk) حمل کردند. از کسی پرسیده شد، چه خبر است؟ جواب داد: گویا «پوشکین» نامی است که کشت

شده و او را با شتاب در بوریا پیچیده اند و خدا از تقسیم من بگذرد، مانند سگی می برند.»

«بزرگ ترین شاعر روسیه را چنین به خاک سپردن!» (۲۸)

واسيين لحظه ها

«اگر نگاهی گذرا بر آثار پوشکین بیفکنیم، نخستین چیزی که متأثرمان می کند، عبارتست از آزادی، روش بینی و جوانی بی حد و حصر. گویی موسیقی «موتسارت» را می شنویم، یا انگار که قلم موی «رافائل» روی بوم حرکات تنده می کند و تصاویر هارمونیک را نقش می زند... در خون او جوانی ملتی نو پا و شب تاریک سرنوشت تلخ تاریخی ملتی عظیم و سترگ موج می زند که داشت اندک خود را از زیر پوشش رژیم زندان مانند نیکلای اول بیرون می کشید. آینده او همان سالیان اندک زندگی اش و پایان اسف بار حیاتش و حتی شهرت زوال ناپذیرش نبود... پوشکین، بهار روسیه بود، پوشکین، صبح‌دم روسیه بود...» (۲۹)

به راستی شاعر «بهار» و «صبح‌دم»، در آن واپسین لحظه های زندگی، به چه می اندیشید؟ به بردگانی که چون اسبان بارکش، زمین های اربابی را سخنم می زندند، یا به یارانی که بر چوبه های دار، می رقصیدند، یا به آزادی و بهاران آینده؟ شاید هم در ورای خاطره های دور، دایه اش را می دید که با گیسوان سپید، چون دوران کودکی، قصه گوییش بود، و شاعر همچنان که سوار بر اسب سیاهش رو به سوی مرگ می تاخت، آخرین ترانه را زیر لب زمزمه می کرد:

آه دایه، دایه، دلم تنگ است

خواب از چشمانم گریخته دایه، اینجا نفس در سینه سنگین است

بگشای پنجه را و در کنارم بنشین!

دلم تنگ است

بگذار، از روزگاران قدیم سخن گوئیم...

دایه...

«لرموتوف» (۳۰) شاعر بزرگ آزادی خواه روس، در شعرش به نام «مرگ شاعر»، تزار روسیه را به عنوان قاتل «پوشکین» محاکوم کرد. به همین سبب به دستور حکومت، نخست او را به عنوان دیوانگی به آسایشگاه روانی فرستادند و سپس در ۲۵ فوریه ۱۸۴۷ به قرقاز تبعیدش کردند. او نیز مانند «پوشکین» در توطنه ای طراحی شده از سوی «نیکلای اول» در دوئل کشته شد. او در شعر «مرگ شاعر» گفت:

ای جماعت جلاد آزادی!

ای جماعت جلاد ذوق و استعداد!

قانون را ببهانه می کنید و در لواز آن

زبان عدل می بزید و دهان حقیقت می بندید!

اما عدل مقدس در کمیتاتان است

ورحم بر شما نخواهد کرد ای شیادان!

با همه سکه های زرین تان

و انخواهید رست از مكافات سنگین تان!

باز می خواهید به پشت دروغی دیگر بخزید؟

اما این بار دیگر امیدتان بر باد است،

اگر که سبلی خوفناک هم از خون پلیدتان بر پا کنید

باز هرگز نخواهید توانست بنهان دارید

خون زلال شاعر را که بیگناه بر زمین ریخت... (۳۰)

توضیحات:

۱- «سرواز» یا «surf داری» Servaj نظام اجتماعی و اقتصادی پیش از نظام سرمایه داری که اساس آن را مالکیت فعدال‌ها بر زمین، و استثمار دهقانان وابسته به زمین تشکیل می‌داد. دهقانان، چون بردگان آزاد نبودند و با زمین خرد و فروش می‌شدند.

۲- «ویساریون گرگوریویچ بلینسکی» V.G.Belinsky اهل اتحادیه روسیه (۱۸۴۷-۱۸۱۱)، دموکرات انقلابی روس، منتقد بزرگ ادبی و بنیانگذار زیبایی‌شناسی رئالیستی روس. اثر معروفش: «نامه ای به گوگول» ۱۸۴۷

۳- «پوبليوس اويديوس ناسو» Publius Ovidius Naso شاعر بزرگ رومی (۴۲ پیش از میلاد- ۱۷ پس از میلاد)، نویسنده آثاری مانند: «مسخ شدگان»، «اندوهگینان»، «هنر دوست داشتن»، «بی بند و بار» در سال ۸ میلادی به خاطر آزاد اندیشه و نوشته‌های سیاسی و انتقادی، توسط سزار روم «آگوستوس» Agutus به شهر «تومی» Tomi در کناره دریای سیاه تبعید شد و در تبعید در گذشت.

۴- فرانسوا ولتر Francois Voltaire (۱۶۹۴- ۱۷۷۸)، شاعر، نویسنده، فیلسوف، نمایشنامه نویس، تاریخ دان آزادی خواه فرانسوی، از رهبران روشنگری و عضو اکادمی فرانسه. به علت مبارزه سیاسی در زندان باستیل «پاریس» زندانی (۱۷۱۶ و ۱۷۲۶) و سپس به خاطر شعرهای سیاسی اش به انگلستان تبعید شد. آثار مشهور: نمایشنامه «اویدپ» (۱۷۱۸)، «مرگ سزار» (۱۷۳۱)، «تاریخ شارل دوازدهم» (۱۷۳۱)، «دادستان صادق» Zadig (کاندید) ۱۷۵۹ و «نامه های فلسفی» ۱۷۵۹.

۵- «ژاندارک» Joan of Arc (۱۴۱۲- ۱۴۳۱) قهرمان ملی فرانسه، زن مبارزی که برای نجات کشور از سلطه انگلستان، رهبری قیام مردم فرانسه را به عهده گرفت. فرانسویان ابتدا پیروز شدند. ولی به علت خیانت یکی از اطرافیان، به اسارت سپاه انگلستان درآمد و به دستور آنان، در دادگاه کلیسا شکنجه شد و سپس در ۳۰ ماه مه ۱۴۳۱، به اتهام جادوگری، در آتش زنده سوزانده شد.

۶- «ژان پل مارا» Joan Paul Marat (۱۷۹۳- ۱۷۹۴) یکی از رهبران معروف انقلاب کبیر فرانسه. پس از انقلاب به عنوان نماینده کنگره ملی فرانسه، انتخاب شد. معتقد به اعمال خشونت و وحشت (تپور Terror) و به کار بردن هرچه بیشتر «گیوتین» توسط حکومت انقلابی برای اعدام مخالفان بود: «خون باید جاری شود!»، به علت بیماری پوسی، همواره در وان اب گرم به سر می برد. سرانجام به دست زنی از مخالفان سیاسی او، به نام «شارلوت گردوی» Charlotte Corday به قتل رسید.

۷- «پتریاکوف اویچ چا آدایف» P.Y.Chadyev (۱۸۵۶- ۱۷۹۴) نویسنده «نامه های فلسفی» که انتقادی سخت علیه تزار، سرواز و کلیسا بود، در ۱۸۳۶ در مجله «تلسکوب»، Telescopo، به چاپ رسید. این نوشته تند سیاسی و انتقادی، روشنگران روسيه را سخت تحت تاثیر قرار داد. سردبیر «تلسکوب» بازداشت و «چا آدایف» به اتهام دیوانگی از طرف حکومت، روانه آسایشگاه روانی شد.

۸- این جنبش به این دلیل «دکابریست ها» یا «دسامبریست ها» نامیده شد که قیام آزادی خواهان در ۱۴ «دسامبر» ۱۸۲۵ علیه تزار روسيه آغاز شد.

۹- تاریخ روسيه شوروی «د.پ. کالیتسوف و گروهی دیگر از تاریخ دانان» ترجمه حشمت الله کامرانی، نشر بیگوند، ۱۳۶۱ تهران.

۱۰- «میخائیل واسیلیویچ لومونوسوف» (۱۷۱۲- ۱۷۶۵)، نویسنده کتاب های: «در باره لایه های زمین» و «تاریخ قدیم روسيه».

۱۱- الکساندر نیکولاویچ رادیشچف Mikhail vasilyevich lomono-sov (۱۷۴۹- ۱۸۰۲) نویسنده کتاب های: «سفری از پترزبورگ تا مسکو» ۱۷۹۰ و «آزادی» Liberty. به خاطر کتاب «سفری از پترزبورگ تا مسکو»، از طرف حکومت تزاری، نخست محکوم به مرگ و سپس به مدت هفت سال به سیبری تبعید شد

Dictionary of Philosophy, edited by: I. Frolov Progress Pub- ۱۲
lishers. Moscow 1984

۱۳- تاریخ روسیه شوروی «د. پ. کالیستوف و گروهی دیگر از تاریخ دانان» ترجمه: حشمت الله کامرانی، نشر بیگوند ۱۳۶۱، تهران.

۱۴- «جورج گوردون بایرون» G.G.Byron ۱۷۸۸-۱۸۲۴. آثار مهم او: زندانی چیلیوم Prison of Chilion ۱۸۱۶، «مازپا» Mazeppa ۱۸۱۹، «رویای داوری» Vision of judgment ۱۸۲۲ Don Juan ۱۹۲۴. «بایرون» در سال ۱۸۲۳ برای شرکت در جنگ های اسقلال یونان و یاری به آزادی خواهان، دواطبلانه به این کشور رفت و در اثنای جنگ به علت بیماری در گذشت. آثار، زندگی و مرگ «بایرون» او را به عنوان شاعر توانا، رمانیک و آزاد خواه قرن ۱۹ اروپا معرفی می کند. مجسمه یادبود او، در میدان بزرگ «آتن» پاییخت «یونان» نصب شده است.

۱۵- کریمه ناحیه ای در جنوب روسیه، در شمال دریای سیاه.

۱۶ و ۱۷- مجله سخن، مقاله: لرمانتوف (نویسنده و شاعر روس)، ترجمه و اقتباس، عبدالحسین زرین کوب، دوره سوم، شماره ۶، هفتم دی ماه ۱۳۲۵

۱۸- نقل از مجله «چیستا» شماره ۱۵۶ و ۱۵۶، اسفند ۱۳۷۷، فروردین ۱۳۷۸، ترجمه ابولفضل آزموده.

۱۹- فردیت خلاق نویسنده و تکامل ادبیات، «میخائیل فرانچیکو»، ترجمه نازی عظیما، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۶۴.

۲۰- آناتولی واصلی یویچ لوناچارسکی A.Lonacharsky ۱۸۷۵-۱۹۳۳، نویسنده و روزنامه نگار برجسته، نمایشنامه نویس، خطیب بزرگ، هنر شناس به نام، نخستین کمیسر آموزش و پرورش جمهوری شوروی. از آثار معروف او: «فاست Faust روسی ۱۹۰۲»، «بنیادهای زیبایی شناسی اثباتی» ۱۹۰۴، «گفتگو در باره هنر» ۱۹۰۵، «وظایف سوسیال دموکراتی در مورد هنر» ۱۹۰۷، «نوشته هایی در باره ادبیات کارگری» ۱۹۱۴، «مبارزه طباقی در هنر» ۱۹۲۹، «لنی و مطالعات ادبی» ۱۹۳۲.

۲۱- چند گفتار در باره ادبیات، ا. و. لوناچارسکی، ترجمه ع. نوریان، انتشارات پویا (تهران)، ۱۳۵۱.

۲۲- الکساندر پوشکین، نوشته تاماس شاو J.Thomas Shaw، ترجمه عبدالله کوثری، انتشارات کهکشان، نسل قلم، چاپ اول، ۱۳۵۷ تهران.

۲۳- «کاترین کبیر» ۱۷۶۲-۱۷۹۶، امپراتریس روسیه از ۱۷۶۲ تا ۱۷۹۶.

۲۴- ناحیه ای وسیع در روسیه، سلسله کوه هایی که از «آرک تیک» Arctic تا دریای خزر Caspian ادامه یافته است و آسیا را از اروپا جدا می سازد.

۲۵ و ۲۶- «الکساندر پوشکین»، نوشته «تاماس شاو» J.Thomas Shaw، ترجمه

- عبدالله کوثری، انتشارات کهکشان، نسل قدیم، تهران ۱۳۷۵.
- «مودست پتروویچ موسورگسکی»- Modest Petrovich Mussorgsky- ۲۷
- (sky ۱۸۶۹- ۱۸۸۱)، از آثار معروف او: اپرای «بوریس گودونوف»، و آهنگ های «شبی بر فراز کوه سنگی»، تصویرهای یک نمایشگاه و همچنین ترانه های بسیار. آثارش دارای گونه ای زیبایی خشن و ابتدایی است.
- تاریخ ادبیات روسی، انتشارات توسعه (چاپ دوم)، ۱۳۶۷ تهران.
- چند گفتار در باره ادبیات، ا.و. لوناچارسکی، ترجمه ع. نوریان، انتشارات پویا، ۱۳۵۱ تهران.
- میخائل لیرمونتوف M.Lermontov ۱۸۴۱ - ۱۸۱۴ داستان نویس و شاعر بزرگ روس، از آثار معروف: «قهرمان دوران».
- از کتاب: میخائل لیرمونتوف، نوشته جان مرسرو John Mersereaus ترجمه خشایار دیهیمی، انتشارات کهکشان، نسل قلم، ۱۳۷۶ تهران.
- منابع فارسي:**
- ۱- تاریخ ادبیات روسی، سعید نفسی، انتشارات توسعه، چاپ دوم، ۱۳۶۷ تهران.
- ۲- تاریخ روسیه شوروی، د.پ. کالیتسوف و گروهی دیگر از تاریخ دانان، ترجمه حشمت الله کامرانی، نشر بیگوند، ۱۳۶۱ تهران.
- ۳- فردیت خلاق نویسنده و تکامل ادبیات، میخائل خرابچنکو، ترجمه نازی عظیما، انتشارات آگاه، ۱۳۶۴ تهران.
- ۴- چند گفتار در باره ادبیات، ا.و. لوناچارسکی، ترجمه ع. نوریان، انتشارات پویا، ۱۳۵۱ تهران.
- ۵- الکساندر پوشکین، تماس شاو، ترجمه عبدالله کوثری، انتشارات کهکشان، نسل قلم، ۱۳۷۵ تهران.
- ۶- میخائل لیرمونتوف، جان مرسرو، ترجمه خشایار دیهیمی، انتشارات کهکشان، نسل قلم، ۱۳۷۶ تهران.
- ۷- بی پیک، الکساندر پوشکین، ترجمه نسترزن جامعی، مطبوعاتی پاینده، ۱۳۳۶ تهران.
- ۸- دختر سروان، الکساندر پوشکین، ترجمه مسکو، انتشارات پروگرس.

حزب توده ایران و حقوق و آزادی های سیاسی فردی و اجتماعی

- ... حزب توده ایران خواهان انحلال فوری تمام ارگان ها و نهادهای سرکوبگر از جمله سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات، کمیته های انقلاب، دادستانی انقلاب و بسیج است.
- حزب توده ایران خواهان آزادی فوری و بدون قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی، اعلام بی درنگ بی اعتبار بودن اتهام ها و احکام دادگاه های «شرع» - اعم از نظامی و غیر نظامی - و پیگرد و محاکمه علی شکنجه گران و مسؤولان کشتار های جمعی زندانیان سیاسی ایران است.
- حزب توده ایران حق حیات را حق طبیعی و خدشه ناپذیر انسان می داند، و خواهان لغو مجازات اعدام در قوانین جزایی کشور است.
- حزب توده ایران خواهان تضمین خدشه ناپذیر و بدون قید و شرط آزادی اندیشه، دین، بیان، قلم، مطبوعات، و حق تشکیل احزاب، جمیعت ها، اتحادیه ها و سندیکاهای صنفی است، و از حق انتخاب شغل، محل سکونت، و حق اعتراض و حقوق مدنی و دموکراتیک شهر و ندان، دفاع می کند.
- حزب توده ایران خواهان اجرای بدون قید و شرط منشور جهانی حقوق بشر و نظارت بر اجرای آن از طریق ایجاد نهاد مستقلی با شرکت نمایندگان سازمان اها، احزاب، و گروه های سیاسی و صنفی کشور است.
- تأمین حق انتخاب کردن برای کلیه افراد ۱۶ سال به بالا و حق انتخاب شدن برای کلیه افراد ۲۵ سال به بالا، صرفنظر از جنس، نژاد، مذهب، اندیشه، ملیت، سواد و شغل.
- حزب توده ایران معتقد به تضمین مشارکت واقعی سازمان های مستقل و صنفی طبقه کارگر و زحمتکشان در اداره مریوط به شرایط کار و زندگی آنان در بخش تولیدی، اداری و خدمات کشور است. بر این اساس حزب توده ایران خواهان شرکت نماینده مستقیم کارگران در مدیریت صنایع، واحدهای تولیدی کشور، وزارت خانه ها و نهادهای رسمی دولتی است...»

از برنامه حزب توده ایران، مصوب چهارمین کنگره حزب

سپاس

به مناسبت انتشار دوره جدید مجله «دنیا» نامه ها و بیام های بسیاری از سازمان ها، رفقا و هاداران حزب، از ایران و سراسر جهان، به دفتر مجله رسید که تشانگر وفاداری و احساسات پاک انبیوه رفقاء حزبی و پاییندی آنان به آرمان های والای است که حزب توده ایران در راه آن پیکار می کند. تحریریه «دنیا» با سپاس فراوان از همه رفقاء عزیزی که برای «دنیا» بیام فرستادند، دو نمونه از بیام ها را به نشانه احترام و تشکر از همه رفقا و هاداران حزب، به چاپ می رسانند:

«رفقای بسیار عزیز با شادباش های گرم و خالصانه ... انتشار دوره هفتم، سال اول، شماره ۱ مجله دنیا را به تمام رفقاء که در تهیه و تنظیم مقالات و سپس طبع و نشر مجله ای که با نام افتخار آمیز دکتر ارانی بزرگ قرین است تهییت می گوییم. اگر ژرف بیانه به انتشار این مجله گرانبها در شرایط فروپاشی اتحاد شوری سوسیالیستی و کشورهای سوسیالیستی مرکزی و جنوب شرقی اروپا بینگیریم به خوبی درک می شود که این گام بلند در اوضاع وحوال کنونی با چه فدکاری و از خود گذشتگی هایی برداشته شده است. تنها با عشق آتشین نسبت به ملت ایران و رهایی آن از چنگال جنایتکاران و دیو سیرتان می توانست چنین اقدام مهمی جامده عمل پوشد. بدان گونه که بدرستی در مقدمه اولین شماره دوره هفتم آمده است: «نشریه دنیا از همان نخستین شماره که بیش از شش دهه از انتشار آن می گذرد در تاریخ مبارزات سیاسی و رهایی بخش میهن ما مقام ویژه ای دارد.» این شمائیل که موقوف شدید نگذارید شمع فروزنده ای که شعثت و حند سال قبل توسط یکی از نوابغ گیتی و از جانبازان میهن ما روشن گردید و می رفت تا موقتنا به خاموشی گراید، در این شب های تیره و تار روشنایی بخشدید. باشد تا فروع «دنیا»، خفاشان شب پرست را برای همیشه کور و نابینا گرداند.»

منصور

«رفقای عزیز دنیا!

از راهی دور دست یکایک شما را می فشاریم. اگر «نامه مردم» از حیات حزب توده ایران سخن می گویید، دنیا آینه دار فراز و نشیب این حیات است. انتشار نخستین شماره دوره جدید دنیا، صفحه به صفحه، صحنه دوره تازه ای از مبارزه توده ای های نسل ارانی هاست. جوهر هر سطرش از خون رفقاء نشان دارد که راه انقلاب را با راه سازش معامله نکرندند. رفقاء که پرپر زنان در بندهای جمهوری اسلامی بسیمه راه رفتند، فزانگانی که به دست پاسداران جهل و نکبت ذره ذره سوختند و قطره قطره ذوب شدند. دنیا، خار چشم نه تنها دشمنان قسم خورده حزب که از آن بیشتر خار چشم سازشکارانی است که به نام حزب توده ایران، به نام آزادی و بنام خلق، امید به اصلاح رزیم قرون وسطایی ولایت فقیهه بسته اند. هنوز خون رفقاء فاجعه ملی تازه است. دنیا فریاد رسای این خون هاست. ولارم، دنیا با ورق خوردن هر صفحه اش، از اعماق سیاهچال های شکنجه و کشتار، خون به صورت خائنان به انقلاب و زحمتکشان شتک می زند. رفقاء عزیز دنیا، قلب های همه ما در یک سینه می طبد: سینه زحمتکشان. زنده با داد حزب توده ایران. درود به کمیته مرکزی حزب توده ایران.»

کمیته کشوری سازمان حزب توده ایران در آمریکا

همین جا و امی ایستی تا بقیه را بیارن

ناصر مؤذن

نیمه شبان، چشم‌های بی خواب رضا، حسن، علی، احمد، محمد، سیامک، بابک، کیوان یا میش، یا هیچ یک از این نام‌ها، و نامی دیگر، از پس شیشهٔ چرک دریچه بی‌گم، در توالت یکی از اسارت‌گاه‌های جور واجور ام القراط اسلام، از پس پوست زمخت شب سیاه، به کامیونی سقف دار می‌افتد. زندانی بی خواب، صورت را تنگ تر به شیشهٔ دریچه می‌چسباند، با کف دست یخ کرده و لرزان مرتب جام دریچه را می‌مالد و چشم‌ها را بیش تراز پیش از هم می‌گشاید. پرتوهایی از نورافکن چرخان برج مراقبت، در هر چرخش، غلظت شب را رقیق می‌کند. زندانی بی خواب، بی تاب و بی قرار، در خود می‌لولد. و به خاموشی شبانه راهرویی که سلول‌ها در آنند، گوش می‌دهد. سلول‌ها به نظرش حجره‌های رباتی نیم ویران می‌ایند، در سرزمینی بایر و شوره زار، بر کثار جاده بی‌ستگاخ، و مقصدی دور و ناییدا. صدای تنفس آرام، و برخی خرخری، هم بندان، از خستگی و کوفتنگی گذر از راهی دراز تا به این رباط، حکایت دارد.

دیگر بار به دریچه نزدیک می‌شود. پیشانی را به جام دریچه می‌چسباند، چشم‌ها را باز هم بیش تراز هم باز می‌کند، زیر لب می‌گوید: «نکه بی خوابی زده به سرم و قاتی کرده ام. اما اون صورتی که به چشم خورد چهره خودش بود. صورت گردش را می‌شود از توی هزاران صورت تشخیص داد... کاش که اشتباه کرده باشم! شیرین ترین اشتباه!» چیزهایی مثل لاش‌آدم، انگار که جوال گندم، توی کامیون سقف دار حمل گوشت پرتاپ می‌شود. پاسدارها، دو تا دو تا، سر و ته جوال‌ها را می‌گیرند و به پشت کامیون می‌آورند. تاب تاب شان می‌دهند، و بعد با پرتاپ کردن سریع به بالا، روی کف کامیون می‌اندازندشان.

زندانی بی خواب، چشم‌ها را که از بس خیره مانده است می‌سوزد و خیس شده است، چند بار با کونهٔ دست می‌مالد، و حیران و بی اختیار به دور و برخود نگاه می‌کند. انتظاری شادی آور در دل دارد که همهٔ آنچه دیده است ناگهان خوابی پریشان، کابوس‌هایی که همیشه می‌بیند، از آب درآید. اما جز سوزش هر چه بیشتر چشم‌ها حادثهٔ دیگری احساس نمی‌کند.

پاورچین پاورچین از راهرو می‌گذرد، و به یکی از سلول‌ها می‌رود. بر بالین یکی از هم بندان می‌نشیند و او را تکان تکان می‌دهد. هم بند، سراسیمه از خواب پریده، همین که در جای خود می‌نشیند، زندانی بی خواب کابوسی را که در بیداری و بی خوابی دیده است برایش نقل می‌کند....

ضریبه‌های انگشت‌های لرزان، بر دیوار سلول در کارند، و با زبان مُرس اوضاع را از بند دیگر می‌پرسند. جواب‌ها تکان دهنده اند....

هم بندهای دیگر، یکی بیدار می‌شوند. خبرها، ابتداء، در میان خمیازه‌ها، کرختی خواب الودگی و کش و قوس رفتن تن‌های فرسوده، با سکوت شنیده می‌شود، اما چند لحظه بعد، انگار از پس برق خیره کننده بی صدایی که چشم‌ها را از آن می‌پوشانند، صدای آوار مهیب رعد واقعه از جا می‌جهاندشان. به تک و دو و چاره جویی می‌افتد. اما چه چاره بی؟ با دست و پاهاست چه می‌توانند بکنند؟ با آنکه شومی واقعه جان شان را تسخیر کرده است، چون جزئیات واقعه را نمی‌دانند، تردیدی گزند، مثل ترکی، یخ یقین شان را می‌شکند. تصمیم می‌گیرند، با وجود چشم بندهای که بر چشم‌های شان واقعیت زده شده است، سیر واقعه را دنبال کنند و از ته و توی قضیه سر در آورند. یعنی تلاشی کورمال در تاریکی بی که بر واقعه گسترشده شده است، و مُرس‌ها هم جز از رویداد، چیز دیگری نمی‌گویند.

خوانندگان عزیز! در اینجا، برای ادامه روایت بقیه این داستان، به صورت فعلی، مشکلی پیش می‌آید که بر طرف کردن آن غیرممکن است. من که نویسنده این داستان، همان طور که تا اینجا در نقل داستان پیش آمده ام، قصد داشتم بقیه داستان را از نگاه چشم‌های بی خواب یکی از همان رضا، سیامک، و فربیزرهای ادامه دهم. بعنه ماجراهای بعدی داستان را آن چنان که در قلمرو دید و نگاه آن قهرمان بی خواب در می‌آید، شرح و توصیف کنم. اما چنان که اشاره کردم، مشکل حل نشدنی بی پیش می‌آید که نقل داستان را غیر ممکن می‌سازد. به این معنا که، قهرمان بی خواب ما، همین که از سلول بخواهد قلم بیرون بگذارد، یا او را از سلول، برای اینکه نزد مقامات زندان برای بازجویی یا هر بلای دیگری که بخواهند سرش بیاورند، بیرون ببرند، بر چشم‌هایش چشم بند می‌زنند.

به این ترتیب، با زدن چشم بند بر چشم‌های او، برای قهرمان داستان ما دیگر دید و نگاهی نمی‌ماند تا از پس آن بتوانم به نقل داستان ادامه دهم. اگر هم بخواهم سنبل کاری کنم، و کار را با این عیب مهم ادامه دهم، با این حساب که، خب، خوانندگان داستان معمولاً این را می‌پذیرند که نویسنده، با آشنایی که قاعدتاً باید با موضوع داستانش داشته باشد، دانای رازهای ماجراهای است که روایت می‌کند؛ و حتی در صورت بسته بودن در ریشه دیدش هم می‌تواند صحنه‌ها را چنان که باید تصویر کند، حدس بزند. اما خوانندگان باریک بین و

منتقدان مو از ماست بیرون کشی هم هستند که بقیه نویسنده را رها نخواهند کرد، و این اصل را که، داستان از یک دید و نگاه و زاویه مشخص باید تعقیب شود، همچون پتکی بر کله نویسنده، که حتماً فیل گونه می باید باشد که چنین اصلی را در ک نکرده است، مرتبنا خواهد کوپید. مشکل من، توصیف آن پیش آمدهای است که بر سر قهرمان داستان ما می آید، از لحظه خروج او از سلوول تا رسیدن به اتفاق سینم جیم نهایی، که با حضور سه تن از سرکردگان دوستاق بانان که دارای مراتب و درجات در علم قضای اسلامی اند- و اگر هم نباشند، کافی است با تائیدیه بی یکی دو سطrix از مرجع و مراجع بالا، دارای چنین مرتبه و درجه ای شوند- تشکیل شده است و با چند سؤوال تکلیف زندانی بی که قبلاً در دادگاه های شرع توسط همین گونه قضات دارای مراتب و درجات حکم زندان گرفته اند، مجدداً تعیین شود. حالا به این مطلب که سرنوشت حکم دادگاه های قبلی که با شمشیرهای عدل شان که تفاوت میان حق و ناحق اگر موبی می بود از میان دو شقه می کردند، جه می شد، نمی پردازیم. وضعیت دشواری است. یک طرف این مشکل فنی است، که فنی فقط هم نیست و به محتوای کار لطمہ می زند، از سوی دیگر چشم هایی منتظر قهرمانان داستان اند که برای روشن شدن وضع خود به من زل زده اند. و ای کاش که وضع شان روشن نشود، چون جز فاجعه بی استخوان سوز حاصلی ندارد، و خوانندگان عزیز در باره آن بسیار شنیده و خوانده اند. اما بالاخره داستان باید به پایان بrede شود. پس از زیر و رو کردن خاطراتم از زندان، و نیز به قصد حل مشکل ادامه داستان، به یاد پاسداری می افتم که در حیاط زندان با ما سلام علیک کوتاهی می کرد. بگذریم از اینکه تواب ها گزارش را دادند و به مقامات رساندند که این پاسدار با تعدادی از محلیین سر و سر دارد. همان سلام علیک کوتاه، سر و سری بود. سبب این سلام و علیک هم این بود که این پاسدار جوان ماه ها در زندان سه هزار مامور غذا دادن به سلوول عمومی ما بود. این دیدار هر روزه، در سه نوبت، و گذشت دو سال از آن، و بعد تعویض زندان، رنگی از خاطره به خود گرفت، و نامطلوب بودن رابطه زندانیان و زندانی در آن کم رنگ شده بود، بخصوص که تنها ماموریت این پاسدار- لاقل در ارتباط با ما- تقسیم غذا بود. خیلی بعد شنیدیم که کار در زندان، که باز هم شنیدیم بدون دریافت دستمزد و فقط در راه خدا بود، رها کرده و، تمام وقت، به شغل اصلی اش یعنی در و پنجره سازی برگشته است. پس چطور است بند دومی در داستان بگذارم و بقیه ماجرا را از نگاه این پاسدار جوان نقل کنم، که به دلیل چنان روحیه بی، از نگهبانی کردن و مراقبت از زندانیان برکنار شده بود، و حالا مامور خرد شده است. او می توانست در بیرون از زندان هم با ما، یا من، آن سلام علیک کوتاه را داشته باشد، و ماجراهی بند دوم این داستان را از زبان او شنیده باشم. احتمال این آشنازی کم، اما ناممکن نیست. خواننده و متقد سخت گیر هم سر آخر شاید چنین امکانی را بپذیرد. پس بقیه داستان از نگاه او.

مامور زندان دارالخلافه، بار دیگر از بازار می‌آید، همراه بسته‌تازه‌بی از کیسه‌های نایلونی، که روز قبل تمام شده بودند. کیسه‌ها را در کیسه‌بزرگ تری روی دوش انداخته است، و در راهرویی که دو سوی آن اتاق‌های بازجویی است، از میان زندانیان چشم بند به چشم و در انتظار، راهش را باز می‌کند. زندانی‌ها، بعضی هاشان چمباتمه زده‌اند، برخی چهار زانو نشسته‌اند، و چند نفری، از ضعف و بیماری یا جراحت شکنجه، روی آرچ یا پهلو، برکف کاشی راهرو لم داده‌اند. پاسدار کیسه بدش، برابر یکی از اتاق‌ها می‌ایستد، دستگیره در را می‌چرخاند، در را نیمه باز می‌کند، توی اتاق گردن می‌کشد. صدایی از توی اتاق می‌گوید: «بیا تو، در را بیند!»

سه مرد چاق، که ریش‌های شان به بالای ناف می‌رسد، دور میز بزرگی نشسته‌اند، و با زندانی بی که روی صندلی فلنی گوشه اتاق نشانده شده است، حرف می‌زنند. یکی شان سینه را صاف می‌کند و می‌گوید: «آره جانم، جواب سر راست و خلاصه بده. به اسلام اعتقاد داری؟ نماز می‌خوانی؟ و به گروهکت و عقایدشان پای بندی؟ جواب، آری یا نه است.»

صدای زندانی می‌آید: «آخه حاج آقا توضیح لازمه... باید توضیح بدم...»
 حاج آقا که آخوند است و عمامه‌اش را روی صندلی کنارش گذاشته است، به آخوند دیگری که عمامة سیاه دارد، و از میان قدحی چینی پر از آجیل، کشمکش‌های سیز را با انگشتان تُپل و سفید جدا می‌کند، میان دو نوک انگشت نگه می‌دارد، جلو نور ماتی که از پنجره می‌تابد می‌گیرد، و بعد با طمأنیه آن را از میان انبوی پشم جو گندمی به دهان فرو می‌کند. ملچ ملوچ کنان می‌گوید: «همان طوری که حاج آقا فرمودند، خلاصه و سر راست!»
 نفر چهارم که عمامه‌ای نبود، و همو است که به پاسدار گفت بباید تو، از مقامات زندان است، و ته ریشی ماشین شده دارد که تا زیر چشم‌هایش کشیده می‌شود، و کنار آخوند کشمکش خور نشسته است. به پاسدار کیسه بدش می‌گوید: «صبر کن ببینم، شاید کافی نباشه.»

صدای زندانی می‌آید: «آخه آقا، ما عضو یک سازمان سیاسی هستیم نه جنگجوی صلیبی.»

آخوند کشمکش خور با دست به پاسدار اشاره می‌کند: «حاج آقا شما بفرمایید بیرون، بفرمایید.» پاسدار، کیسه را دوباره به دوش می‌اندازد، از اتاق بیرون می‌آید و در را پشت سر خود می‌بندد. هر چند قدم که می‌رود کیسه را از این شانه به آن شانه می‌اندازد، و با صدای بلند جار می‌زند: «آی پا جانم نفتی نشی، نفتی نشی بیا!»
 از میان زندانیان چشم بند به چشم، که از حرکات شان بی‌تابی از بلاتکلیفی می‌بارد، و پاسدارهای نگهبان که با تشر و ادار به سکوت شان می‌کنند، می‌گذرد و به پله‌هایی می‌رسد که به زیر زمین ختم می‌شود.

توی اتاقی در زیر زمین، کیسه را از روی شانه ول می کند و منتظر می ماند. پشت سه میز و نیمکت کوچک - که معلوم است از مدرسه بی به اینجا آورده شده است- سه زندانی، که چشم بندها را اندکی بالا زده اند، قلم بدست، روی ورقه کاغذ سفیدی خم شده اند. پاسدار ریشویی که می لنگد، بالای سر زندانی ها گشته می زند و مرتب می گوید: « بجنین، بجنین، بابا، یالا زودتر ». بعد، موضعه می کند: وصیت واسه هر مسلمون واجبه... یالا بنویسین که خیلی کار داریم وقت نداریم ».

از کیسه بی که پاسدار مامور خرد های جزئی آورده است، کیسه های نایلونی بیرون می کشد، ورقه یکی از زندانی ها را می گیرد و توی آن می اندازد. بعد از لحظه بی آن را دوباره از توی کیسه در می آورد، نگاهی کنجدکاو و پرسایه به آن می اندازد، و بلند بلند از روی آن می خواند. سعی می کند لحن خواندن تمسخر آمیز باشد: « به همسرم، فرزندانم، مادر عزیزم، پدر گرامی ام... با آرزوی سلامتی برای جسم تان... و آرزوی پایداری و حفظ روحیه هه هه در برابر فجایع و دشواری های راهی هه هه که به آینده دیر آی، اما بی شک آمدنی هه هه، آقا روپاش! آینده! آینده یعنی ناید کردن ما! اصلاً شما آینده دارین؟ دلتون رو خوش کنین... به همین بیت از سر حلقه سینه سوتگان بستنده می کنم هه هه هه

تازمی خانه و می نام و نشان خواهد بود سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود
دست های تان را می فشارم هه و روی تان را می بوسم هه ». خنده تو دهنی و ساختگی می کند و کاغذ را توی کیسه نایلونی می اندازد. چند لحظه بی سرش را تکان تکان می دهد، غریزی می کند و شروع می کند به موضعه: « نه اسم خدا را نوشته، نه اسم پیغمبر خدا، نه اسم ائمه اطهار که همه چیز ما از او ناست، نه شفاقتی از درگاه شان، نه حلالی طلبی بی، هی هات، هی هات، خُب، ساعت و عینک و وسایل هر چی داری بدنه بندازم تو گوییه ». زندانی عینکش را در می آورد و به دست او می دهد. پاسدار لنگ نگاهی تحقیر کننده به عینک می اندازد و می گوید: « یه عینک درس و حسابی هم ندارن مادر مرده ها.... ». جواب می شنود: « اما نگاه، نگاه درس و حسابیه حاجی! »

لنگ، نگاهی کجکی به او می اندازد و توی فکر فرو می رود. دنبال گنده بی می گردد تا بپراند، اما ظاهر اچیزی به فکر نمی آید. تند و تُرش می گوید: « خُب بایا بقیه لوازم... من اصلاً از همون اول از این لفظ قلمی ها، از این عینکی های سبیل کلفت ریش از ته زده، بدم می اومد. از اونایی که خودمونی و لاتی حرف می زنن خوشم میاد ». زندانی ساعتش را می دهد. لنگ، لب و لوجه را توی هم جمع می کند و پیف پیف کنان می گوید: « این همه ساعتهاش شیک که تو بازار هس این چی چیه میچت می بندی؟ » و انگار آن گنده بی که می خواست بپراند و به ذهنش نیامده بود، به خاطرش می آید، و می گوید: « خُب، خیلی نمی کشه که دیگه از دس این ساعت قراضه هم راحت بشی ». جواب می شنود: « مهم درک درست از زمانه. چه بسا مردمانی مثل تو، با شیک ترین ساعت های دنیا روی مج شان، عملًا زندگی

قرون وسطایی دارن.» ریشوی لنگ، که از حاضر جوابی زندانی کلافه است، جیغ می‌کشد: دهنتو بیند! چشماتو بیند، چشم بندت، چشم بندت رو بزن پایین.» نفسی بلند می‌کشد، و پیش خودش، اما با صدای بلند، غرُّمی کند: «همین که یه دقیقه چشم بنداشونو یه کمی می‌دی بالا، زبون در می‌آرن و دیگه هیچ خدایی رو بنده نیسن. زکی! ما را باش که امکانات می‌دیم اینا وسایلشونو بد و وصیتستو بنویسن!»

بهت زده می‌ماند وقتی می‌شوند: «حتی از پشت چشم بندهای نکبتی و چرک تون من زندگی رو می‌بینم، زیبایی های زندگی رو می‌بینم، هر چه چشم بند را سفت تر می‌بندین تا دیدمان را تیره و تار کنیں، جرقه های سرخ و سبز و مهتابی، بیشتر و بیشتر، در دیدمان می‌جهن. هر چه بیشتر تو تاریکی تون ما رو نگه می‌دارین، بیشتر مشتاق آزادی می‌شویم. حالا هم که دارید به اسم دین و شرع، اما در واقع به دلیل دفاع ما از حقوق مردم ما را به مسلح می‌برید، مطمئنم که توده های مردم پس از مرگ مان ما را زنده نگه می‌دارن، اگر قبلانمی شناختندمان بعد از مرگ مان سر زبان ها می‌افتیم، با همه ترفندهایی که برای خراب کردن و بدنام کردن مان می‌زنید، احترام مان می‌کنی، یادمان را گرامی می‌دارن. حتماً خواهید دید که مردم چندان زمانی نمی‌گذرد که با خیزش هاشون اربابات رو سر جاوشون می‌نشونن. من نمی‌بینم، اما تو حتماً خواهی دید.»

ریشوی لنگ، انگار چپ و راست سیلی خورده باشد، گیج و منگ شده است. لحظاتی به همین حال می‌ماند، و ناگهان از جا می‌جهد، یقهٔ زیر پیراهنی چرکمرد زندانی را می‌چسبد و او را به طرف ریشوی دیگر هُل می‌دهد. با غیظ می‌گوید: «این از اون خبیشاوه، از اون ملحدهای خالص و خالص، آخر عمری هم دس بردار نیس... هی گنده می‌پرونده و هی شعار می‌دد...»

ریشوی دیگر تند تند می‌گوید: «دراز بکش! او را روی زمین می‌خواباند، زیر پیراهنش را از روی شکم پس می‌زند، و با مازیک کلفت و سیاهی روی شکم زندانی شروع می‌کند به نوشتن. نام کوچک، نام خانوادگی و نام پدر زندانی را با خط خرچنگ غورباغه ای می‌نویسد. لنگ ورقه های نوشته و نانوشته چند زندانی دیگر، که به اتاق آورده شده اند، می‌گیرد و در کیسه های جداگانه می‌اندازد. وسایل شان را یکی یکی می‌گیرد، سیک سنگین می‌کند، و آنها را هم توى کیسه ها می‌اندازد و می‌گوید، به پاسدار مازیک بدست، «این دفعه دیگه لازم نیس با مازیک بنویسی. قبل از این سری، می‌گفتیم خُب، بالاخره آدمند و حرمت می‌گذاشتم. واسه هر کدو مشون یه گور می‌دادیم. اما دیگه پشت دستامون رو داغ کردیم که از این کارا نکیم.» پاسدار دوم حرف های لنگ را تا آخر گوش می‌کند، و بی‌آنکه چیزی بگوید، زندانی را بر می‌خیزاند، از پشت چنگ در یقه اش می‌زند، و او را به طرف در آهنه چرکینی هل می‌دهد. بر می‌گردد به طرف مامور خردی کیسه ها، که همان طور مات و مبهوت در جا ایستاده است، مثل بچه بی که توى ذوقش زده باشند، می‌گوید: «فعلاً کیسه ها کافیه. اگه لازم شد به حاجی هی گیم بہت

بگه.» پاسدار مامور خرید، بر می گردد که برود، اما الحظه بی می ایستد. نگاهش را به زندانی جوانی که گوشۀ اتاق، سر به زیر و با چشم بند، ایستاده است، می دوزد. زیر لب بی اختیار می گوید: «چه جوونه.» از اتاق می زند بیرون، و از همان پله هایی که پایین آمده بود، بالا می رود.

و با رفتن او، ما هم توی اتاق زیر زمین بلا تکلیف می مانیم. ادامه داستان بار دیگر دچار مشکل می شود. هیچ کس از این زیر زمین زنده بر نگشته است تا بتواند از اتفاقاتی که آنجا افتاده است برای ما بگوید. عملۀ اعدام و شکنجه هم که نمی آیند از آدم کشی هایشان بگویند. چنان که بارها در زندان شیده ام، همین ها یا تیپ هایی مثل همین ها، با یکی دو جمله قالبی می گویند: «به سزای اعمالشان رسیدند» یا «با خدا و پیامبر اسلام محاربه کردن و کیفرش را هم دیدند» و یا جملاتی از این دست، که حتی خود گویند گانشان را هم در ته دل قانع نمی کند. برای اینها، در طول سایان دراز زندانی، شکنجه و آزار و بازجویی ثابت شده است، اگر نخواهد انکار کنند، که قربانیان شان جز تبلیغ مرام خود، کار دیگری نکرده اند، آنها هم که سلاح برداشتند، کشند و بعد یا کشته شدند، یا گریختند و یا مخفی شدند.

بار دیگر در میان یادها و خاطره هایم - که نه خوشایندند و نه یاد کردندی - به دنبال چهره بی می گردم تا بلکه بتوانم با نگاه او به زیر زمین پشت آن در کوچک آهنی چرکین سرکی بکشم. این زیر زمین چگونه جایی می توانست باشد؟ چه ابزار هایی در آن می توانست باشد؟ رنگ دیوارهایش چه بود؟ ذهنم به زیر زمین کتابفروشی بی راه می کشد که گاهی سری به آنجا می زنم. شاگرد کتابفروشی دستم را می گیرد و به زیر زمین می برد. میز کوچکی آنجاست که پشت آن پیرمردی با موهای سفید یکدست نشسته است. پوست صورتش لختی و زُختی پوست پیران را ندارد. چشم هایش غمناک و افسرده و موهای سرش فقط پیرند. شاگرد کتابفروشی می رود و با سینی چای می آید کنار ما نمی شیند. می گوید که، او جوان است، و در ماجراهی کشتر از زندانی ها از پای دار باز گرداشته می شود. جوان پیر، که حرف زدنش یکواحت و خسته کشته است و صدایش از ته چاه گویی بیرون می آید، نگاه مات و بی نورش را به من می دوزد و ماجراهش را تعریف می کند. در همه مدتی که به حکایت او گوش می دهم، گوش هایم تیر می کشند و رگ های زیر چشم هایم می پرند. سر آخر اینکه، حالا توی خانه نشسته است و برای خودش کتاب ترجمه می کند و می خواهد کسی آن ترجمه ها را ببیند و فارسی شان را تصحیح کند. می گویم که می پذیرم. کلام دیگری بیش از این نمی توانم بگویم. فکر می کنم هر چه بگویم یا پرسم می شود ضریبۀ پنکی و پیکرۀ شیشه ای و شکننده پیر بیست و شش ساله را در هم می شکند. از نگاه کردن به چشم های مات او گریزم. چشم هایی اند که از گور بدر آمده اند: ریزه های خاک و شن را بر پوست صورتش می بینم و دلم می خواهد با شانه موهای سفید یکدست او را شانه بزنم و ریزه های سنگ و غبار را از آن پاک کنم. با اینکه تصویر مدام سرگذشت این

جوان در ذهن برایم دشوار است، اما ناچار برای نوشتن بند سوم داستان، باید چنین کنم، و از دید او داستان را ادامه دهم.

جوان پیر همان کسی است که سر بزر و چشم بند بر چشم گوشه بی ایستاده است، و پاسدار مامور خرید کیسه، هنگام خروج از اتاق وصیت و وسائل، نگاهش را به او می دوزد و زیر لب می گوید: «چه جوونه».

جوان پس از مدتی که متوجه می شود به کجا آورده شده به حرف می آید و می گوید که، یک راست از توی راهرو او را به اینجا آورده اند و نه سین جیم و نه دادگاهی شده است. لنگ در جواب می گوید: «مسئله بی نیست. وصیت نوشت، ثواب داره، برای هر مسلمون واجبه، اگه مسلمون باشی.» جوان می گوید وصیتی ندارد که بنویسد، و پاسدار دوم بازوی او را می گیرد و به طرف درآهنه می کشاند. او اولین کسی است که پا به زیر زمین می گذارد. پاسدار، چشم بندش را بر می دارد. زیر زمین وسیع است و هوای آن بوی تعفن لاشه می دهد. بر دیوارها و کف سیمانی زیر زمین پشنگه های خون است. باریکه هایی از خون دلمه بسته از بیخ دیوار راه کشیده اند و روی توری چدنی کف شور وسط زیر زمین جمع شده اند. از سقف، حلقه های طنان آویخته است، و بعضی شان هنوز تکان می خورند، تکان محضرا نه، مثل آخرین تپش حیات در تن آدمی، پس از آن لختی است و رها شدگی عضلات اندام ها....

پاسداری می آید تو، چکمه های بلند سیاه و لاستیکی به پا دارد، دست هایش در دستکش های بلند سیاه لاستیکی است که تا بالای آرچ ها می رسد، از آنها بی که مرده شورها در غسالخانه ها به دست می کنند. دم در آهنه می ایستد و منتظر تو آوردن زندانی ها می شود. هر بار که در زیر زمین باز و بسته می شود، وزشی از بوی کهنه‌گی، دم، پوسیدگی و خون، چشم های جوان زندانی را بهم می آورد و بینی اش را چین می اندازد. پاهای عربانش را در دمپایی لاستیکی طوری بر می دارد تا جو باره های خون را لگد نکند، و غم زده و در خود فرو رفته، تعظیم کنان، چاله های کوچک خون را دور می زند و پیش می رود. پاسدار چکمه پوش بازوی جوان را می چسبد و او را زیر یکی از حلقه های آویزان از سقف می ایستاند. با صدایی بهم و شوم که انگار از ته چاهی متروک یا گوری ویران بیرون می زند، می گوید: «همین جا و می ایستی تا بقیه را بیاران.» «وا می ایستی» را طوری عادی و روزمره ادا می کند که انگار یکی از بچه های پای کوئنوردی شان، که همراه اوزودتر از بقیه به قهوه خانه رسیده اند، به او می گوید: «وا می ایستیم تا بقیه بیان، بعد یه نفس می زنیم به قله، و ناهار رو اون جا می خوریم.» به بالای سر نگاه می کند. سقف سیمانی گسترده بی است، و طنابی گره خورده، که از حلقه بی فولادی رد شده، از آن آویزان است: افعی بی زهر آگین، چنبر زده در کنام و در حال کمین. در آهنه کوچک و پلشت، هر چند لحظه بی یک بار باز می شود، و زندانی دیگری به

دست های سیاه پاسدار چکمه پوش می دهد. قد بعضی ها کوتاه است، بعضی شان بلند، چند تابی سینه سپر کرده و جلو داده، برخی متواتع، بعضی نیم خمیده و مرتعش، چند تابی مغورو و گردن ها برا فراشته، بعضی لخت و خواب آلد، دیگرانی قبراق و پر تحرک. جوانندی یا میانه سال، اما نوجوان و پیر هم میان شان هست. هر یک به زیر حلقه بی برده می شوند، طعمه هایی برای افعی پیر سیری ناپذیر و زخم خورده بی، چنبر زده نه بر ملکوت، که بر سقف بتونی زیر زمینی دم دار از خون و تقلاهای نفس آخر.

صدای فریادها و بگو مگوهایی از اتاق وصیت و وسایل به زیر زمین می رسد:

- نمی شه، اول من!
- بی خود میگه، اول من!

- غیر ممکنه. این آخرین خواهش من از توئه دادش. من باید اول برم.
فریاد تشری، که معلوم است از پاسداری در اتاق است، بگو مگورا قطع می کند، و در زیر زمین شنیده می شود: «هر کدوم رو خودمون تشخیص بدیم می رفسمی تو. بگو مگو موقوف.»

بعد از چند لحظه سکوت، یکی از صداها، اما آرام تر، شنیده می شود: «بین حاجی، گفتم که من اول باید برم. من نمی تونم، نمی تونم بذارم اون اول بره. اون پنج سال از من کوچک تره. چطور ممکنه داداش کوچیکم اول بره و بعد من.»

صدای پاسدار لنگ می آید: «مگه دس توئه که بذاری یا نذاری. پدر آمرزیده ها! فاصله زیادی میون تون نمی افته. همهش شایدم نمی ساعت نکشه که به هم برسین، بلکت هم بیس دیقه. خُب دیگه، بعد دستاتونو به هم می دین و به سلومتنی با هم تشریف می بین تو چهنم.» در آهنه کوچک، این بار، پر صدا باز، و نیم بسته می ماند. سر و شانه خود را به زور از در تو می آورد و کسی از پشت سر، به عقب می کشاندش، و سر و شانه خود را تو می آورد. لحظه بی نمی پاید که، آنکه کم سن و سال تر است، خود را توی زیر زمین می اندازد.

ریشوی لنگ می پرد توی زیر زمین، با تشر و دشمن، لنگ لنگان آن دو را با هُل به اتاق وصیت و وسایل بر می گرداند، به سراغ پاسدار چکمه پوش می آید و چیزی در گوشش می گوید. چکمه پوش می آید و سط زیر زمین می ایستد، پاهایش را از هم باز می گذارد، کف چکمه را روی جوباره خون می کوید، و با همان صدایی که از ته چاه می آید، می گوید: «یکی تون داطلب شه واسه سری بعد. دو تا براذرن که می خوان با هم بیان تو. طاقت دوری همو ندارن.» خنده ریز و نازکی که به صدای بمش نمی خورد، سر می دهد، و دهنش را به تمخر کج می کند.

پیرمردی، با ریش سفید بلند، پیش می آید، و کنار چکمه پوش می ایستد. انگشت های پاها را مرتب روی دمپایی لاستیکی می فشارد تا تعادلش را از دست ندهد. به دنبال او، جوانی از زیر حلقه طناب خود می کند و می آید کنار پیرمرد می ایستد. یکی یکی از زیر حلقه

های طناب خود می کنند و می آیند کنار پیرمرد می ایستند، و در چند لحظه، دور تا دور پاسدار چکمه پوش حلقه می زند. دیواره بی از نفس های گرم و نگاه های سنگینی که چیزی درشان به پایان می رسید، اعصاب پاسدار را در خود می فشارند. کم کم رنگ از چهره پاسدار می پرد، هراسان، دور خود نیم چرخی می زند. ده ها چشم انداوه زده و در حدقه نشسته به او زل می زند.

ناگهان در دیگر زیر زمین چارتاق باز می شود و عده بی پاسدار، همه چکمه پوش و دستکش بدست، می ریزند توی زیر زمین. هر کدام سرعت به سوی یک زندانی می رود، بازوی او را می چسبد، و با همان سرعت، به زیر حلقة طناب می برد.

چکمه پوش اول، دست پیرمرد را می گیرد و از زیر زمین بیرون می برد. پس از لحظه بی، همراه دو برادر می آید تو. برادرها لحظه بی در آستانه در آهنه پلشت می ایستند، نگاهی کنجکاو و پرسش گر به دیوارها و سقف و زندانیان زیر حلقة های طناب ایستاده می اندازند. برادر کوچک تر رو به برادر می کند، پس از مکت مختصرا می گوید: «شروع!» و بلا فاصله با هم می خوانند: «برخیز ای داغ لعنت خورده...»، و در حالی که هر کدام به طرف حلقة بی می روند چند تایی از زندانیان با آنها همصدما می شوند. چند نفری، مشغول خواندن سرود دیگری می شوند. کسی با صدای بلند و لرزان از هیجان، می گوید: «مرگ بر جلا... مرگ بر دژخیم...» آنها بی که سرود می خوانند، قطع می کنند و فرباد می کشنند: «مرگ بر دژخیم، مرگ بر جلا، ای جلا ننگت باد.

پاسدارهای چکمه پوش تنده و هراسان دست بکار می شوند، و حلقة های طناب را از سر زندانیان می گذرانند و زیر حنجره ها نگه می دارند. چند در کوچک آهنه، ناگهان و یکباره، از چند سوی زیر زمین اتاق باز می شوند و پاسدارهای مسلسل بدست می ریزند تو. سرعت کنار هم می ایستند و پشت به دیوارهای زیر زمین می دهند. صدای چق و چوق خارج کردن ضامن از مسلسل ها بلند می شود، و بعد لحظه بی سکوت، سنگین و تهدید کننده، جای همه صداحا را می گیرد. نرمه بادی نمور، از جایی ناپیدا، در زیر زمین می پیچد. بوی عفن مرگ می آید.

فریبادی حنجره ساب و خش دار بلند می شود: «زنده باد ملت ایران» و فوراً به سرفه می افتد. صدایی نازک و جوان، از ته گلو، فرباد می کشد: «زنده باد زحمتشان».

پاسداری که ورقه بی در دست دارد، نفس نفس زنان خود را توی زیر زمین می اندازد. در دست دیگر ش بازوی پیرمرد ریش سفید را چسبیده است. به طرف پاسدار چکمه پوش اولی می رود و می ایستد. دستش را رو به پاسدارهای دیگر که آماده کشیدن طناب هایند بلند می کند، و رو به پاسدار چکمه پوش می گوید: «اشتباهی پیش او مده برادر».

بازوی پیرمرد را رها می کند و به طرف جوانی می رود که اول از همه وارد زیر زمین شده است. به ورقه توی دستش نیم نگاهی می اندازد، با شتاب می پرسد: «اسمت چیه؟» جواب

می شنود. نزدیک تر می رود، و حلقه طناب را از گردن جوان بر می دارد. بازویش را می گیرد و به دنبال خود به طرف در آهنی کوچک چرکین می کشاندش. در را نیمه باز نگه می دارد، و با صدای بلند، از لای در می گوید: «برادر ادامه بدن، هر چه سریع تر. خیلی ها مانده اند که باید بیاریم تو.» و در را با صدا پشت سرش می بندد.

جوان زندانی، که اکنون موهايش یکدست سفید شده اند، یک دستش در دست پاسدار است، و با دست دیگر چشم هایش را پوشاند است، ه سر به زیر، به دنبال پاسدار به طرف پله ها کشانده می شود.

پسرک کنار ساحل

نوشته: محمد شکری، نویسنده از گشور مراکش

مترجم: م. مهرگان

معرفی نویسنده:

محمد شکری، به سال ۱۹۳۵ در خانواده یک دهقان محروم و تهی دست در شهر تانگر مراکش به دنیا آمد. کودکی و نوجوانی او در رنج و حرمان بی پایان گذشت، تا جایی که تا سن ۲۱ سالگی خواندن و نوشتن نمی توانست. در زندان بود که برای اولین بار با کتاب آشنا شد، واز هم سلوکی های خود خواندن و نوشتن را فراگرفت.

او برای امرار معاش سال های مددی به کارهای موقتی و طاقت فرسان داد تا بالاخره در دهه ۶۰ با پشت کاری خستگی ناپذیر در فرآگیری، معلم کودکان صحراء شد. از آن جا که همیشه در بذر بود و خانه و کاشانه ثابتی نداشت، اولین داستان های خود را در کافه های شهر نوشت و برای روزنامه ها فرستاد. رفته رفته برخی از داستان های کوتاه او در مجلات ادبی به خصوص در کشورهای لیبی و عراق که از آثار وی استقبال می شد منتشر گشت.

محمد شکری در سال ۱۹۷۳ اولین رمان خود را تحت عنوان «نان برنه» به زبان عربی به رشته تحریر درآورد. این رمان که جنبه اتوپیوگرافی دارد، هرگز در مراکش اجازه چاپ نگرفت و تا به امروز انتشار آن ممنوع است. شکری بعد از آشنایی با «پاول بوول» نویسنده آمریکایی رمان خود را به زبان اسپانیایی شفاهی به او دیکته کرد. پاول بوول سپس «نان برنه» را به زبان انگلیسی بازنویسی کرد.

این رمان در سال ۱۹۸۰ برای اولین بار به طور هم زمان به زبان های انگلیسی و فرانسوی در اروپا منتشر شد. محمد شکری با انتشار «نان برنه» خلاقیت هنری خود را به بهترین نحو نشان داد. از این تاریخ به بعد بود که آوازه نام او به خارج از مراکش و حوزه زبان عربی رسید.

محمد شکری هم چنان در شهر زادگاه خود زندگی می کند، و علاوه بر نویسندگی، تهیه کننده یک برنامه ادبی رادیویی است. در زیر داستان کوتاهی از این نویسنده می خوانید.
(مترجم)



پسرک کنار ساحل*

× برای شکیب بوساید کوچلو
نویسنده

پسرک قدم زنان ساحل را پشت سرگذاشت، به قایق های ماهی گیری بی رسمید که روی خشکی لم داده بودند. می خواست باز هم چهار پنج بار دیگر ساحل را در دایره های مختلف زیر پا گذارد. قصد داشت به جست وجوی خود هم چنان ادامه دهد تا سراسر ساحل را که توریست ها هر تاستان برای آب تنی به آن جا می آمدند، بگردد.

یک انگشت پلاستیکی پیدا کرد. منتها انگشت برای انگشت های او بزرگ بود. آن را برداشت و در جیبش گذاشت. شاید می توانست آن را در شهر آب کند. زیرا در گذشته هم خرت و پرت هایی را که کنار ساحل یافته بود، در جنوب شهر به دوستان خود فالب کرده بود.

پیش پای خود یک پستانک بچه پیدا کرد، آن را برداشت و در آب دریا شست. سپس هوس کرد آن را به دهان بگذارد و بمکد.

مادر او هر روز، صبح خیلی زود، به میدان بزرگ شهر می رفت، و در آن جا ساعت های متوالی با زنان دیگر که دنبال کار می گشتند، به انتظار می نشست تا بلکه کسی بیاید و یکی از آن ها را برای کار با خود به خانه ببرد. گاهی اوقات که پسرک از ساحل بر می گشت، مادر را هم چنان آن جا می دید. و مادرش یک تکه نان که قدری روغن و شکر روی آن بود به او می داد.

یک لنگه دم پایی به چشم خورد که تا نیمه در ماسه فرو رفته بود. قلب او از شادی به تپش افتاد و چشم هایش از خوش حالی برق زد. پستانک را در چیب شلوار وصله دارش فرو کرد. لنگه دم پایی را بیرون کشید. رنگ دم پایی سفید بود و سالم به نظر می رسمید. پسرک چشم گرداند تا لنگه دیگر را بیابد. شروع کرد به گشتن. اول با پا ماسه ها را کنار می زد، سپس خم شد و با دست ماسه های اطراف را زیر و رو کرد. شعاع دایره ای که جست و جو می کرد هر لحظه بزرگ تر می شد. بر اثر تابش آفتاب سوزان حالتش به هم خورد. چهره لاغر و رنگ پریده اش خیس عرق شده بود. مفصل های بدنش تیرمی کشیدند. پنجه پاها یش بر اثر زیر و رو کردن ماسه ها و برخورد به سنگ های کنار ساحل درد می کرد.

به طرف دریا رفت و سر و روی خود را آب زد. یک بطری پلاستیکی توى آب شناور بود. پسرک آن را از آب گرفت. بطری خالی بود. در آن را باز کرد و داخل آن شاسید. سپس در بطری را دوباره محکم بست. چند قدم به عقب رفت، نفس عمیقی کشید و در

حالی که می دوید با قدرت تمام بطری را به داخل دریا انداخت، بطری زیر آب رفت و پس از لحظه ای دوباره آمد بالا. این عمل قدری از خشم او کاست، و باعث شد لحظه بی خستگی اش را فراموش کند. در آن دورها، مردم به طرف دریا می آمدند تا آب تنی کنند، یا اینکه روی ماسه ها دراز بکشدند و حمام آفتاب بگیرند. دیگر چیزی از تابستان باقی نمانده بود. و هر روز از تعداد توریست ها که این همه شیوه شیوه دریا بودند کاسته می شد.

دیگر چیزی جز اشیاء و خرده ریزهایی که به درد فروختن نمی خوردند، یافت نمی شد. پسرک بالاخره لنگه دم پایی را برداشت و به راه افتاد. توی راه یک سطل پلاستیکی پیدا کرد که دسته نداشت. بدنه سطل براثر غلطیدن روی شن های ساحل کاملاً زبر و خشن شده بود. لنگه دم پایی را داخل سطل انداخت و بدون هدف پرسه زد.

جست و جوی بی هوده برای یافتن لنگه دیگر نیروی او را تحلیل برد. او امروز حتاً صیحانه هم نخورد بود. تضمیم گرفت از ادامه جست و جو دست بکشد. مادرش یک بار به او گفته بود: «پسرم، مردم دیگر چیزی را جانم نمی گذارند. و مطمئن باش که هر چه را هم جا می گذارند دیگر قابل استفاده نیست. آخر چیزهایی که تو پیدا می کنی بدرد کسی نمی خورد.» آت و آشغال استفاده ای ندارد. بنابراین کسی پول خود را برای خرید آنها دور نمی ریزد. ولی او کار دیگری پیدا نمی کرد، جزاً این که در فصل تابستان هر روز صبح و گاهی اوقات عصر ها، کنار ساحل بیاید و آن جا را به امید یافتن چیزی زیر و رو کند.

روزی به مادر خود گفته بود: «وقتی بزرگ شدم می خواهم مثل پدرم ماهی گیر شوم.» پدر او در جوانی همراه دو ماهی گیر دیگر، در دریا غرق شده بود. قایق آنها توی دریا واژگون شده بود.

یک اسباب بازی بچه که ماهی پلاستیکی کوچکی بود، روی ماسه ها افتاده بود. آن را برداشت و از نظر گذراند. سپس بدون این که این اسباب بازی توجه اش را جلب کند، آن را داخل سطل پرت کرد. گرسنگی طاقت او را سرآورده بود، تا حدی که دیگر یافتن این گونه اسباب بازی نیز اورا شاد نمی کرد. در حالی که در این گونه موقع ا او به وجود می آمد و برای مدت ها خود را سرگرم می کرد.

چشمش به ماهی گیرانی افتاد که در آن حوالی مشغول بیرون کشیدن تور از آب بودند. آنها با قدرت تمام در حالی که چیزی نمانده بود پشتاشان به زمین بخورد، تور را از آب می گرفتند. در این حالت پیکر هایشان به درختانی شبیه بود که وزش باد آنها را به یک سو خم کرده باشد. پسرک با شیوه گی تمام به تماشای آنها ایستاد. دوست داشت جلو ببرد و در بیرون کشیدن تور ماهی گیری که بعد از هر ضربه بی شرشر آب از آن به سطح ساحل می ریخت، به آنها کمک کند. تماشای ماهی گیران و آنچه که از دریا بیرون می آمد او را از گشتن به دنبال خرده ریزهای دیگر بازداشت. ماهی ها در حالی که پولک هایشان برق می زد، در تور شلاقه می زدند و به بالا می جستند. تعدادی از ماهی ها با این عمل خود را رها کرده و

به دریا بازگشتند.

پسرک سلط خود را زمین گذاشت و مشغول جمع آوری ماهی هایی شد که از تور بیرون می افتادند. هیچ کس به عمل او اعتراض نکرد. هر کس به کار خود مشغول بود، و جز فریادهایی که تنها به خاطر شکوه از و اینکه چگونه تور را از آب بگیرند، و تند خاموش می شد، چیزی به گوش نمی رسید. پسرچه سپس در جمع آوری ماهی ها نیز به آن ها کمک کرد. متوجه شد که در گرفتن ماهی ها که روی زمین جست و خیز می کردند، همچون دیگران ماهر است. اکنون در اطراف او کپه های بزرگ و کوچکی از ماهی بود. ماهی ها توی دست های او نقلانی کردند، ولی او با اندانهای به هم فشرده و در حالی که چهره درهم کشیده بود به کارش ادامه می داد. ماهی لاکس کوچکی که پولک های زیبایی داشت به چشم خورد. آن را گرفت و به کناری نهاد. ماهی با دم و حشیانه به اطراف می کویید. مرد ماهی گیری به طرف او آمد و مشتی ماهی ریز به او داد. پسرک ماهی کوچک خود را کار آنها گذاشت. ماهی قشنگ داشت نفس های آخر را می کشید. پسرک آن را از زمین برداشت به سمت آب رفت و خیلی آرام آن را رها کرد. ماهی کوچک زیر آب رفت، ولی لحظه بی بعد مثل یک چوب پنبه روی آب ظاهر شد. پسرچه ماهی را که قدرت جهت یابی خود را از دست داده بود به دست موج های بازیگوش سپرد و به طرف ماهی های دیگر برگشت.

برای سرنوشت آن ماهی زیبا قدری غمگین شد. گودالی توی ماسه کا کند و لنگه دم پایی را در آن چال کرد. ماهی های ریز را همراه با ماهی پلاستیکی که پیدا کرده بود، توی سطل ریخت. به راه افتاد و هنگامی که ساحل دریا را پشت سر می گذاشت، دیگر توجهی به شن های داغ که کف پاهایش را می سوزاند نداشت. اکنون دیگر ساحل و همه آن چیزهایی که در آن نهفته بود به نظرش بی هوده می نمود. به ماهی های داخل سطل که آن را دوستی حمل می کرد نگاهی انداخت، برخی از آن ها هنوز زنده بودند، و پیر می زندن.

گر به بی زیر سایه دیوار استخر درحال چرت زدن بود. پسرک ماهی پلاستیکی را از داخل سطل برداشت و به طرف او پرتاپ کرد. گر به که گویی او را برق گرفته باشد، فوراً جستی زد و به حرکت در آمد. خود را روی ماهی پلاستیکی انداخت و آن را بو کشید و با زبان لیسید. با پنجه آن را زیرورو کرد. سپس قدری عقب نشست و بعد با حالتی ترسناک از گوشه چشم غریبیانه به اسباب بازی خیره شد. در این لحظه پسرچه یکی از ماهی های خود را از داخل سطل درآورد و به سوی او پرت کرد. گر به ماهی پلاستیکی را به حال خود گذاشت و دیگری را به دندان گرفت و تند به پشت دیوار استخر گریخت.

پسرک بدون این که ماهی پلاستیکی را از زمین بردارد. به راه خود ادامه داد...

انتشارات حزب توده ایران - آبان ۱۳۷۹
Postfach 100644, 10566 Berlin, Germany
URL: <http://www.tudehpartyiran.org>
E-mail: mardom@tudehpartyiran.org

